

محمد خانبی بوسنی

علی شعری بوسنی و ہرزگوین

علی دوانی



۱۱۹۵۰



تاسیس ۱۳۷۶
کتابخانه و مرکز اسناد ملی ایران

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۲۴۰۶۸۱۱

محمد خانجی بوسنوی

علی شہرامی بوسنوی ہرز کوین

علی دوانی

نام کتاب: علما و شعرای بوسنی و هرزگوین

نویسنده: محمد خانجی بوسنوی

مترجم: علی دوانی

ناشر: مؤسسه فرهنگی قبله

لیتوگرافی: فام

چاپ: سینار

صحافی: شیرازه

تیراژ: ۲۵۰۰

چاپ دوم: بهار ۷۴

نظارت و اجرا: آتلیه شرکت تبلیغات هماگاہ

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
الف	سخن ناشر
۱	مقدمه مترجم
۱۹	مقدمه مؤلف
۵۱	حرف همزه
۸۱	حرف باء
۸۴	حرف تاء
۸۶	حرف ثاء
۹۳	حرف جیم
۹۵	حرف چ
۹۶	حرف حاء
۱۲۰	حرف دال
۱۲۸	حرف راء
۱۳۰	حرف زاء
۱۳۳	حرف سین
۱۴۱	حرف شین
۱۴۶	حرف صاد
۱۵۰	حرف عین
۱۸۳	حرف فاء
۱۸۷	حرف قاف
۱۸۹	حرف میم
۲۲۹	حرف نون
۲۳۱	حرف واو
۲۳۳	حرف یاء
۲۳۵	اعتذار
۲۳۸	چهار دانشمند و شاعر دیگر

توحش غرب و کربلای بوسنی

شاید تمام کسانی که از کمّ و کیف و حتی کلیات مربوط به فاجعهٔ جانگداز کربلا آگاهی یافته‌اند همواره بر این باور بوده‌اند که این جنایت تاریخی قطعاً یکبار برای همیشه اتفاق افتاده و هرگز تکرار نخواهد شد، زیرا تاریخ نه خونخواران جنایت پیشه‌ای نظیر دنیا پرستان اموی را دوباره خواهد دید و نه انسانهای وارسته و جان برکفی چون یاران خداجوی امام حسین (ع) را باز خواهد یافت، تا دستهٔ اوّل از هیچ نوع شرارت و قساوتی نسبت به افراد بی‌دفاع - چون تیرباران طفل شیرخوار - خودداری نورزند و گروه دوم نیز از هیچ گونه ناملایمی نهراسند و در جهاد با کفر و جهل و ستم و فساد، از ایثار آخرین قطرهٔ خون خویش دریغ ندارند.

هر چند اولیاء دین به ما خوش باوران نهیب زده بودند که «کلّ یوم عاشوراء و کلّ ارض کربلاء» ولی باز گمان ما بر آن بود که لابد «سنخیت» رویدادهای غیر مشابه روزگار در مواجههٔ تاریخی حق و باطل، منظور نظر بوده است نه تشابه و عینیت آنها؛ زیرا عاشورا و کربلای آن هرگز تکرار پذیر نیست.

با آن که جامعهٔ اسلامی و خصوصاً شیعه در طول تاریخ خونبار خویش کربلاها دیده است ولی هیچگاه آنرا با عاشورای حسین (ع) قابل قیاس ندانسته

است؛ چرا که حتی مغول نیز زنان و کودکان اسیر را تشنگی نمی دادند و اجساد مردان قتل عام شده را در برابر بازماندگان به نمایش نمی گذاردند.

در خوفناکترین حوادث در تاریخ مشرق زمین، همواره بین نظامیان و غیر-نظامیان فرق می نهادند و دست کم در قتل عام های جنون آمیز، مردها را می کشتند و زنان و کودکان را به اسارت می بردند؛ چنانکه چنگیز خان کرد.

اما در غرب که یونانیان پر مدعا جز خودشان را وحشی - بربر - می خواندند و با بردگان هم نژاد و بیگانه خود رفتاری بیرحمانه تر از برخورد با حیوان داشتند، مورخان یونانی ننگ نمی دانستند که بنویسند اسکندر مقدونی، شاگرد موفق ارسطو، در اوان فتح ایران، برای آزمودن قابلیت احتراق نفت، بجای درست کردن مشعلی از چوب و الیاف گیاهی دستور داد تا برده ای را به نفت بیالایند و آتش بزنند! البته در گذشته، حکیم شرقی مآب آنها - افلاطون - بیهوده کوشیده بود که همگنان خود را مجاب سازد تا بردگان هم نژاد و غیر هم نژاد خود را دارای احساساتی مشابه افراد آزاد بدانند!

بعدها رومیان که وارثان معنوی و مادی فرهنگ و تمدن یونانی بودند، توحش تاریخی غرب را در نظام برده داری غریب خویش چنان متصلب ساختند که تفریح عمومی و عادی مردم، تماشای دریده شدن زنان و مردان برده توسط حیوانات درنده و یا کشتار آنها بدست خویش - در رزم تن به تن گلادیاتورها - در استادیوم شهرها بود. گیون و منتسیکو که در بحث از علل عظمت و انحطاط رم آثار مشهور خود را پدید آوردند، گوشه کوچکی از اینگونه جنایات را که به صورت رفتار عمومی درآمده بود، وصف کرده اند.

در چنان مدنیتی بود که مسیحیت با شعار «اگر بر گونه تو سیلی نواختند، گونه دیگر را عرضه کن» توانست تعدیل قابل ملاحظه ای در مناسبات اجتماعی و اخلاقی رومیها پدید آورد. ولی کمی بیش از یک قرن از مسیحیت رم نگذشته بود که امواج تهاجمات مستمر اجداد وحشی اروپاییان امروزی چیزی از تمدن و فرهنگ مسیحی رم باقی نگذاشت و اروپا را به وضعیتی نزدیک به عصر حجر

سوق داد. کافی است بدانیم که پانصد سال زمان لازم بود تا به برکت ارتباط اروپای قرون وسطی با جهان اسلام، بار دیگر شهرنشینی در آن قاره آغاز شود!! هر چند در مدتی نه چندان کوتاه، مسیحی شدن آن اقوام بدوی، امت یکپارچه‌ای را پدید آورد که بر مناسبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنها روح برادری دینی و تعاون و احسان حاکم بود، ولی با گرایش تدریجی به دنیا و استقرار نظام اشرافی فئودالیسم و سپس رونق تجارت و توسعه کمی و کیفی مصرف مردم - که آن را آغاز دوران روشنایی! می‌نامند - حرص و حسد و رقابت بی‌رحمانه مبنای روابط خصمانه‌ای شد که نخست در خارج از اروپا و بعدها در داخل آن قاره و سراسر جهان، منجر به جنایاتی تاریخی گردید که تا زمان وقوع، کم‌و کیفاً بی‌سابقه بود. بیرحمی و قساوت فوق تصور صلیبی‌ها در رفتار جنایتکارانه با غیرنظامیان مسلمان - خصوصاً زنان و کودکان - آنها در برابر جوانمردی مسلمین نسبت به اسرای جنگی صلیبی، چندان تکان دهنده و انزجارآمیز بود که مؤمنانی چون فرانسیس قدیس را عمیقاً از آنها روی گردان نمود. بعدها این رفتار سبعانه در داخل اروپا از سویی به جنگهای وحشیانه قومی و مذهبی تبدیل گردید و از سوی دیگر به ایجاد نظام استثماری سرمایه‌داری انجامید که نه فقط متفکرانی چون مارکس آن را ظالمانه‌ترین مناسبات انسانی در طول تاریخ بشر دانستند، بلکه حتی سرمایه‌دار مصلحت اندیشی چون دیوید اوئن انگلیسی نیز استثمار خانوادگی کارگران - از بچه‌های سه ساله تا پیرمردان و پیرزنان زمین‌گیر - را امری بی‌نظیر در تاریخ معرفی کرد که تا آن زمان کسی نخوانده و نشنیده بود.

در تداوم توسعه جنایت آمیز سرمایه‌داری بود که اروپاییان با کشتار عظیم دهها میلیون آفریقائی موفق به اسارت یکصد میلیون نفر از جوانان سیاه آفریقا و انتقال آنها به سرزمین جدید - آمریکا - گردیدند که از این تعداد ده میلیون نفر در ساحل پیاده شدند و نود میلیون تن دیگر در میان آن راه طولانی و در شرایط غیرانسانی کشتی‌ها جان باختند و به امواج اقیانوس سپرده شدند. البته از

کوچاندن گروههایی از مردم چین، هند و اقیانوسیه به آمریکای لاتین که در مقیاس کمتری صورت گرفت، کمتر سخن بمیان آمده است!

بالاخره برفراز مجموعه‌های میلیونها انسان استثمار شده، بنای عظیم سرمایه‌داری و علم و تکنولوژی جدید شکل گرفت و بی‌جهت نیست که همه مورخان، تاریخ امپریالیسم را همان تاریخ فرهنگ و تمدن غرب جدید دانسته‌اند؛ زیرا همان حرص و آزی که اروپاییان را وادار به جهان‌گشائی کرد، انگیزه آنان در استخراج هر چه بیشتر ثروت زمین و تولید هر چه افزونتر کالا و کسب قدرت و ثروت برتر نیز بوده است.

امروز که در دو نیمرخ چپ و راست چهره غرب آثار مرگ و زوال آشکار شده است و پیش‌بینی‌های اشنپنگلر، هیدگر، سوروگین و بسیاری از متفکران مغرب زمین در باب پایان تاریخ غرب محقق می‌نماید، دست و پا زدن مذبوحانه استکبار جهانی به سرکردگی آمریکای مفلوک - که افتخار رکوردداری جنایت و ایدز و اعتیاد و مصرف را با هم دارد - ابعاد تعدی و تجاوز در سراسر جهان به مقیاس بی‌سابقه‌ای توسعه یافته است.

جالب آنست که برخلاف گذشته نوک پیکان زهرآلود غرب این بار سینه شرق را نشانه نگرفته است، بلکه در آسودگی نسبی ناشی از زوال سوسیالیسم، تنها قلب تپنده اسلام هدفگیری شده است: از فلسطین و سرزمینهای اسلامی خاورمیانه گرفته تا شبه قاره هند و هندوچین و آمریکا و اروپا و آفریقا و مناطق مسلمان نشین شوروی سابق، خون مسلمانان جاری است و سازمان پوشالی ملل متحد و شورای به اصطلاح امنیت آن نیز تمام ماسک‌های مستعمل شبه انسانی خود را به کنار نهاده‌اند و همگام با ناتو و جامعه اروپا، نه فقط بر اعلامیه حقوق بشر و منشور ملل متحد، که حتی بر مصوبات جدید خود نیز لجن می‌پراکنند.

اگر صربها در بوسنی با سرکودکان مسلمان بازی فوتبال می‌کنند و آنرا مفتخرانه به خبرنگاران اعلام می‌دارند و یا شکنجه و تجاوز و نهایتاً قتل دهها زن

مسلمان را در نوارهای ویدیو به تصویر می‌کشند و با صدور آن به بلوک ایدز، ارز فراوانی را جذب می‌کنند؛ اگر افسران سازمان ملل به اعتراف خویش در تمام جنایات صربها، شریک و دستیار بوده‌اند و اگر صدها هزار انسان از حق دفاع برای بقاء و هستی خویش و امنیت و تمامیت کشور خود محروم می‌شوند و جهان غرب و غرب‌زده امروز بی‌صبرانه در انتظار پایان آخرین رمق مقاومت دلیر مردان مسلمان است، باید دانست که در واپسین برهه تاریخ غرب، کربلایی دیگر و عاشورایی دیگر برپاست که تکرار همان حادثه تاریخی با ابعاد بسیار جنایتکارانه‌تر است و مثل گذشته، پیروزی طرف مظلوم و شکست و انقراض طرف مقابل را به‌همراه دارد.

اگر جنایتکاران اموی پاره‌ای ملاحظات - نظیر حفظ حرمت زنان و نهایتاً ابراز ندامت از جنایت و آزادی و تجلیل و تکریم اسرا و شهداء - را روا دانستند و انقراض خود را قریب چهل سال به تعویق انداختند؛ شیطان بزرگ غرب که امروز هیچ یک از آن ملاحظات را ندارد، کاری جز تسریع مرگ و کندن گور خویش نمی‌کند؛ زیرا سنت سیئه‌ای را باب کرده است که نظیر جنگهای صلیبی بلافاصله دامن‌گیر خود جوامع غربی خواهد شد و آنها را در گرداب جنایت و آتش هر چه بیشتر غرق خواهد نمود؛ مضاف بر آنکه یک میلیارد مسلمان را از خواب غفلت بیدار نموده و به عمق تعلیمات انقلابی امام خمینی عملاً واقف می‌سازد. شاید ثمر کربلای بوسنی در همین بیداری عمومی مسلمین و انعقاد نطفه صدها انقلاب در بطن جوامع آنها باشد، که بزودی یکی پس از دیگری روی خواهد داد و طومار استکبار رویزوال جهانی را در هم خواهد پیچید. ما با این آرزوی مقدس، برادران بوسنیایی خود را تسلی می‌دهیم و این پیام عاشورایی را بدرقه راه آنان می‌سازیم:

نفرین خداوند بر آنان باد که شما را کشتند.
و نفرین خداوند بر آنها باد که بر شما ستم روا داشتند.

و نفرین خداوند بر کسانی باد که این واقعه را شنیدند و بدان رضایت دادند. با تشکر از محقق و مترجم گرانمایه استاد علی دوانی که افتخار نشر کتاب حاضر را به ما مبذول داشتند و توفیق برداشتن گامی کوچک در طریق مجاهدان بوسنی را نصیب ما ساختند؛ برای ایشان و آحاد امت اسلامی توفیق ربّانی و بهروزی و فیروزی را آرزو مندیم.

مرکز فرهنگی نشر قبله

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه مترجم

در سال گذشته با وجود ضیق وقت و گرفتاری‌های شخصی، با تحقیق در کلیه منابعی که در دسترس بود، شرح احوال اجمالی بیست و شش نفر از علما و رجال نامور بوسنی و هرزگوین را در مآخذ یافتیم و ترجمه آنها را به ضمیمه مقدمه‌ای، به نام «علما و مردان نامی بوسنی و هرزگوین» موسوم نمودم، و مدتی بعد به قطع رقعی در ۷۲ صفحه چاپ و منتشر شد.

ما آخرین شخص از آن گروه را مؤلف کتاب حاضر، یعنی محمد خانجی بوسنوی قرار داده و به نقل از زرکلی در «الاعلام» نوشته بودیم «وی همان مؤلف کتاب الجواهر الأسنی است که در آن از علما و شعرای بوسنی یاد کرده است». در مقدمه کتاب هم وعده داده بودیم که اگر بر آن کتاب دست یافتیم و موارد تازه‌ای داشت، در چاپ دوم همان کتاب می‌آوریم.

اینک که به فضل الهی آن کتاب را یافته‌ایم و موفق به ترجمه آن شده‌ایم، یادآور می‌شویم که بیست و دو تن از آنها که خود شناسانده بودیم در کتاب محمد خانجی هم بوده‌اند، با مختصر تفاوتی که شرح حال آنها داشته است.

فقط چهار نفر از آنها در کتاب وی نیامده‌اند. البته جای تعجب است که او از آنها در همان مأخذی که داشته، غفلت ورزیده است. بنابراین با خود وی جمعاً ۲۲۸ تن از علما و شعرای بوسنی و هرزگوین در این کتاب شناسانده شده‌اند.

به گفته محمد خانجی، از سایر مردان مشهور بوسنی و هرزگوین که ربطی به علم و شعر نداشته‌اند، در کتاب وی یاد نشده است. این عده از علما و شعرا و رجال را هم که بدین گونه شناسانده است، تا آنجا بوده که مأخذی با واسطه یا بی‌واسطه داشته است، وگرنه پیداست که بعضی از اینان شرح حال مفصل‌تر و جالبی داشته‌اند که او بیش از مقدار موجود را نتوانسته است به دست آورد.



در این کتاب از تصوف و صوفیه و مشایخ و اقطاب آنها، و جذبه و حال و فکر و ذکری که خاص خود دارند سخن رفته، ولی مولف خود اهل این طرز تفکر نبوده است. ما نیز همانها را بدون اظهار نظری از خود ترجمه نمودیم و جز یکی دو مورد که در پاورقی یادآور شده‌ایم، چیزی نگفته‌ایم.

البته آنها در این خصوص جای دوری نرفته‌اند، زیرا افکار صوفیانه همراه سپاهیان عثمانی و فرقه‌های مولوی و قادری و خلوتی و غیره از پرتو مرقد ملای روم مدفون در قونیه، وارد قلمرو بوسنی و هرزگوین شده است و از این جهت مردم بوسنی و آن نواحی مانند ما ایرانیان مطلع و درگیر کم و کیف مسائل مربوط به صوفیه و فرق مختلف آنها نبوده‌اند.



از آنچه مؤلف در مقدمات کتاب می‌نویسد، پیداست که فرهنگ ایرانی و زبان فارسی از دیر زمان از راه جاده ابریشم به منتهاالیه آن راه که اتفاقاً در بوسنی بوده، گسترش یافته است. نامی‌ترین مردی که اسلام را در بوسنی رسمیت داد، غازی خسرو بیگ پسر فرهاد بیگ بوده است.

بسیاری از مردم بوسنی با زبان فارسی و دیوان‌های عطار و سعدی و حافظ آشنایی داشته و دارند، و آداب و رسوم ایرانی را معمول می‌داشته‌اند.

در شرح احوال همین عده بخصوص شعرای آنها می‌خوانیم که نه فقط به زبان فارسی احاطه داشته‌اند، بلکه به این زبان شعر هم می‌سروده‌اند، و دیوان‌ها از شعر فارسی داشته‌اند، و کتاب‌ها به فارسی نوشته‌اند. افسوس که مؤلف، کتاب خود را برای عربی‌زبانان نوشته است، و جز یکی دو مورد اشعار فارسی را نقل نمی‌کند. علاوه بر زبان فارسی بسیاری از علما و شعرای بوسنی به ترکی عثمانی هم شعر گفته‌اند، یا کتاب نوشته‌اند. این بدان جهت بوده که اغلب در عثمانی تحصیل کرده‌اند و ترکی هم زبان قوم غالب و امرا و رؤسای آنها بوده است.

مؤلف اشعار ترکی را نیز به دلیل عدم آشنایی عرب‌زبانان کمتر آورده است. ما بعضی از ابیات ترکی را در ترجمه آورده‌ایم، زیرا اولاً میان فارسی‌زبانان، ترکی دانان کم نیستند، و ثانیاً عده زیادی از هموطنان ما ترک زبان هستند و می‌توانند از آن استفاده کنند. یا این وصف ترجمه فارسی آنها را هم آورده‌ایم.

یکی از علل رسوخ شعر فارسی در بوسنی و هرزگوین، وجود مرقد مولوی سراینده مثنوی در عثمانی بوده که همیشه در جوار آن مثنوی خوانی و گفتگو از زبان فارسی و اشعار عرفانی مولوی چه در مثنوی و چه در دیوان شمس، جریان داشته است. از متصوفه آن دیار جمعی هم به بوسنی رفته‌اند و زبان فارسی را همراه با طریقه مولویه به آنجا برده‌اند، چنانکه می‌بینید و می‌خوانید.



به طوری که اشاره کردیم، ما مؤلف کتاب را به نقل از زرکلی در پایان کتاب، به عنوان آخرین نفر اختصاراً شناسانده‌ایم. او نیز با چهار زبان بوسنیایی، ترکی، عربی و فارسی آشنائی داشته است. در الازهر مصر تحصیل کرده، از آنجا به حج رفته، سپس به وطن خود بوسنی بازگشته، و کتاب خود «الجواهر الأُسْنی» را در سال ۱۳۴۹ هجری قمری منتشر ساخته است و در حدود سال ۱۳۶۵ هـ - ق در سن ۳۵ سالگی بدرود حیات گفته است.

ما نیز از این کتاب قبلاً در یکی از آثار خود به نام «تاریخ فتوحات مسلمانان در اروپا» ترجمه کتاب «تاریخ غزوات العرب فی اروپا» نوشته شکیب ارسلان

نویسنده نامور دنیای عرب، یاد کرده بودیم و از قول مؤلف یعنی شکیب ارسلان نوشته بودیم: «استاد شیخ محمد خانجی بوسنی از استادان مرکز علمی خسروی واقع در شهر سرای بوسنه در مقدمه کتابش الجوهر الأسنى فی تراجم علماء بوسنی می نویسد کلیه جزیره صقلیه در سال ۲۱۳ هجری به دست قاضی قیروان و دانشمند عصر خویش اسد بن فرات مؤلف کتاب «المدونة الاسدية» فتح شد...»^۱

شکیب ارسلان قسمت زیادی از فصل اول مقدمات این کتاب را در کتاب خود نقل کرده و باین که خود سرآمد نویسندگان دنیای عرب بود و به لقب «امیرالبیان» خوانده می شد، مع الوصف از خانجی جوان تعبیر به «استاد» نموده است. از نوشته شکیب ارسلان پیداست که محمد خانجی پس از بازگشت به بوسنی از استادان مرکز علمی خسروی بوده، که از موقوفات غازی خسروی یک در شهر ساریوو به شمار می آمده است.

ما در آن موقع توجه به تلفظ کنونی آن اسامی نداشتیم و لذا لقب «بوسنوی» شیخ محمد خانجی را به همان گونه که شکیب ارسلان «بوسنی» نوشته بود، آورده بودیم، و نیز شهر «ساریوو» را که در زبان ترکی و عربی «سرای» می نویسند عیناً ذکر کرده بودیم.

شکیب ارسلان کتاب یادشده خود را در سال ۱۳۵۲ هـ ق نوشته است. در این تاریخ مؤلف کتاب حاضر در قید حیات، و در ساریوو استاد مرکز علمی خسروی بوده است.

شکیب ارسلان چنان که خود می گوید برای نوشتن تاریخ سرزمین بوسنی سفری به آنجا داشته است، ولی راقم این سطور اطلاع ندارد که این واقعه در چه سالی بوده، و آیا او کتاب خود را درباره بوسنی تألیف و چاپ و منتشر کرده است یا نه؟ او در سال ۱۳۶۶ هـ ق یک سال پس از رحلت خانجی از دنیا رفته است، پس مسلم است که در سفر خود به بوسنی و هرزگوین، محمد خانجی رادیده و به طور

قطع از راهنمایی‌های او در تهیه مطالب کتاب تاریخ بوسنی و هرزگوین سود جسته است.



در سال ۱۳۴۹ هـ - ق که خانجی کتاب خود را نوشته است، به تازگی رژیم دیکتاتوری و غرب‌زده آتاتورک در ترکیه بر سر کار آمده بود و آثار عظیم مکتوب و غیر مکتوب عثمانی سابق را که بخشی از سرمایه معنوی عالم اسلام و خصوصاً مایه امید مردم مسلمان بوسنی و مسلمانان ساکن اروپای شرقی به شمار می‌رفت، برانداخته بود، و لذا او در این کتاب ناراحتی خویش را از این وضع در پرده اظهار می‌دارد.

همچنین شدت علاقه وی به سلاطین عثمانی و ایام فتوحات درخشان آنها در اروپا مخصوصاً سلطان محمد فاتح، فاتح قسطنطنیه، و سلطان سلیمان قانونی، در موارد زیادی از این کتاب مشهود است؛ بطوری که از آنها تعبیر به «سلطان ما» می‌کند.

پیداست که زوال قدرت و نفوذ دینی آل عثمان و خود باختگی آتاتورک و دار و دسته فراماسون او چه زیان جبران ناپذیری بر مسلمانان اروپای شرقی وارد ساخته است، زانی که این روزها در جنگ تحمیلی صرب‌های جنایتکار ارتدوکس و خیانت پیشگی کروات‌های کاتولیک و توطئه همگانی دولتهای مقتدر مسیحی اروپایی و آمریکایی در لفاف سازمان پوشالی ملل متحد محسوس است.

ترکیه امروز، عثمانی سابق با آن سنت جنگ و جهاد نیست. رژیم‌های عرب و بعضی مسلمانان نیز چنان مفتون یا مرعوب قدرت غرب هستند که هیچ گونه اقدام جدی برضد این جبهه مشترک انجام نمی‌دهند، هر چند که برخی از آنها برای فریب افکار عمومی مردم خویش، دائماً آشک تمساح می‌ریزند.

شاید خوانندگان انتظار داشته‌اند که ما از بوسنی و آنچه این روزها آنها از مظالم و تبهکاری‌های صربها و سکوت مرگبار مجامع جهانی می‌بینند، سخن

بگویم. ولی چه بگویم که تازگی داشته باشد؟ گفتنی‌ها را وسائل ارتباط جمعی دنیا گفته‌اند. مردم دنیا قتل عامها و ویرانیها و دربدریهای مردم، و منظره‌های دلخراش اسیران و مقتولین و شکنجه شده‌ها، و گورهای دستجمعی آنها را در تلویزیونها دیده‌اند، و آنچه را وجدان بشری باور نمی‌کند، شنیده‌اند، پس دیگر چیزی نمانده است تا در اینجا نقل شود.

در همین لحظه که این سطور را می‌نویسم، یعنی روز ۲۰ فروردین ۱۳۷۳ شهر معروف بوسنی «گورازده» که ماهها است در محاصره صربهای خون آشام است، در معرض سقوط قرار دارد. صربها با تجهیزات کامل تا نزدیکی آن رسیده‌اند، و فاجعه بزرگی از سقوط شهر و حمله وحشیانه صربها در شرف تکوین است.

دولت بوسنی تقاضای جلسه فوری شورای امنیت کرده است، ولی شورای امنیت که بازچه دست امریکا است، گفته است علاوه بر ادامه تحریم تسلیحاتی مسلمانان، حاضر نیست برای نجات آنها بر ضد صربها متوسل به زور شود و جلو کشتار و نسل کشی را بگیرد!!!

شما از دنیای کفر چه انتظاری دارید؟ الکفر مله واحده. تمام کافران از یهودیان اسرائیل و صهیونیستها و مسیحیان آمریکا و انگلیس و فرانسه گرفته، تا کمونیستهای شوروی و اوکراین و چین و هندوهای هند و بودایی‌های میانمار (برمه) و مسیحیان فیلیپین و اندونزی و لبنان، همه و همه نفع خود را در ضدیت با اسلام، آن هم اسلام انقلابی امام خمینی، و سکوت یا حتی کمک و مساعدت مادی و معنوی به صربها برای نابودی مسلمانان بوسنی و هرزگوین می‌دانند.

آری ما از کفار و مشرکین نباید انتظاری داشته باشیم. انتظار ما و مردم بوسنی و هرزگوین از عالم اسلام است که در خواب مرگ فرو رفته‌اند. در ممالک اسلامی و مخصوصاً کشورهای عربی، و بالأخص عربستان سعودی و شیخ نشینهای حاشیه خلیج فارس، رژیمهایی بر سر کار هستند که از اسلام و

غیرت اسلامی بویی نبرده‌اند.

همه و همه وابسته و سرسپرده به غرب و آمریکای جهانخوارند. هم نفت خود را می‌دهند و هم منت می‌کشند و کشورهای خود را به صورت بازار مصرف کالاهای آنها در آورده‌اند. آنان برای حفظ خود و رژیم‌های منفوری که پدید آورده‌اند نیاز به کمک غرب و آمریکا و شوروی و تسلیحات آنها دارند. از خود اختیاری ندارند و با ملت‌های خود بیگانه‌اند. هم و غم آنها حفظ موجودیت خویش است به هر وسیله که باشد.

ما در مقدمه کتاب کوچک خود «علما و مردان نامی بوسنی و هرزگوین» مقدمه‌ای داشته‌ایم، که در اینجا تکرار می‌کنیم، زیرا آن را تکمیلی برای مقدمات کتاب خانجی می‌دانیم.

ما این کتاب را در مدت چهار روز ترجمه نمودیم، و مقدمه آن را با شتاب می‌نویسیم، تا هر چه زودتر وارد بازار کتاب شود و مسلمانان فارسی زبان بتوانند از مجموع آنچه ما و مؤلف درباره بوسنی و هرزگوین نوشته‌ایم، باخبر گردند و بدانند از کی و چگونه اسلام وارد اروپای شرقی شد و اهالی بوسنی به استقبال آن شتافتند، و از صمیم دل به آن گرویدند. از سابقه و لاحقۀ مسلمانی این ملت مظلوم و قهرمان چنانکه باید مطلع شوند، و برای نخستین بار با عده‌ای از علما و شعرا و مردان نامی آن دیار آشنا گردند.

ما همان نام را که خود برای کتاب قبلی خویش انتخاب کرده بودیم، به اضافه «شعرا» بر این کتاب نهادیم. در حقیقت ما فقط لفظ «مردان نامی» را بر نام اصلی کتاب خانجی افزوده‌ایم.

همچنین در توارد دیگر می‌بینید بدون این که ما کتاب خانجی را دیده باشیم، دانشمندان بوسنوی را با شماره و هر کدام را هم در میان دو ابرو قرار داده بودیم، و مقدمه نیز مانند، فصول مقدمه کتاب خانجی راجع به سابقه اسلام و مسلمانی بوده است.

شاید چند جمله از مقدمه ما تکراری باشد، ولی چون جنبه توارد داشته و مربوط به اطلاع ما از اوضاع دیانت و فرهنگ بوسنی و هرزگوین است، عیناً درج می‌شود تا نحوه کار ما و مؤلف در این مختصر روشن باشد.

خداوند برادران و خواهران مسلمان ما را در آن قلمرو اسلامی از خطرات بیشتر حفظ کند، و روزی بیاید که شاهد نابودی استکبار جهانی و ایادی آنها، و پیروزی قطعی اسلام و مسلمین باشیم. بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

تهران : علی دوانی

۲۰ فروردین ۱۳۷۳

این همه غفلت تا کی؟

چقدر برای ما مسلمانان مایهٔ تاسف است که تا پیش از فروپاشی دنیای کمونیسم و تجزیه و استقلال کشورهای کمونیستی و از جمله یوگسلاوی سابق، و پدید آمدن کشوری اسلامی به نام «بوسنی و هرزگوین» اطلاع نداشته باشیم که آن همه مسلمان پاکدل و شیفتهٔ اسلام، در این سوی اروپای شرقی وجود دارند، و مسلمانان بسیار دیگری هم در کوزوو و مقدونیه و نقاط همجوار آن هستند. تجاوز و تعدی جنایتکاران صرب یعنی نقطه مرکزی یوگسلاوی سابق به مردم مسلمان مظلوم و بی‌پناه بوسنی و هرزگوین، و کشتار بی‌رحمانهٔ آنها^۱ و آواره ساختن مردم و شکنجه‌های گوناگون که در جلو چشم دنیای متمدن غرب! نسبت به آنها مرتکب شده‌اند و هنوز هم با کمال قساوت ادامه دارد، جنایتی است که در جهان بی‌سابقه و اعمال وحشتناکی است که روی جامعه بشری را سیاه کرده است. آنچه از طرف صربهای بی‌وجدان و آدم‌کشان وحشی بر سر مردم مسلمان بوسنی و هرزگوین آمده، از ویرانی خانه‌ها و نابودی شهرها، از جمله تخریب

۱- لازم به ذکر است که از دیرزمان بر اثر آزار و کشتار بی‌رحمانهٔ مردم مسلمان بوسنی و هرزگوین بسیاری از آنها ناچار شدند به عثمانی (ترکیه) و سوریه مهاجرت کنند. ضمناً عده زیادی از شیعیان بوسنی و هرزگوین هم به اروپا و انگلستان مهاجرت کردند.

صدها مسجد، و ده‌ها کتابخانه و آثار تاریخی و پرارزش اسلامی و شهادت بیش از سیصد هزار نفر، و مجروح شدن صدها هزار تن، و آواره شدن حدود دو میلیون و نیم از مرد و زن و کودک و پیر و جوان، حادثه دلخراش و سانحه غم‌انگیز و فاجعه بی‌نظیری است که روی وحشیان جنگل‌ها و تمام تبهکاران و خون‌آشامان تاریخ، امثال چنگیز و آتلا و نازیها و اسرائیلیها و در این اواخر صدام و صدامیان را سفید کرده است.

موضوع چیزی نیست که در این مختصر نیازی به توضیح و تشریح داشته باشد، زیرا قسمت مهمی از آن در جراید و مجلات ایران و ممالک نسبتاً آزاد جهان، و رادیو و تلویزیون‌های آنها منعکس شده، و همه دیده و خوانده و شنیده‌اند، چیزی که مو بر اندام انسانها حتی افراد بی‌تفاوت راست می‌کند، و نفرین و لعنت آنها را بر مرتکبین آن جنایات و تبهکاریها یعنی صربهای خون آشام و اروپا و آمریکای استعمار پیشه و فریبکاران سازمان ملل و شورای به اصطلاح امنیت، روانه می‌کند، تا در آینده این رسوایان تاریخ معاصر چگونه پاسخگوی جنایات بی‌نظیر خود باشند، و آیا خواهند توانست؟!۱

برای این که بدانید صربهای وحشی و جنایتکار چگونه مردمی هستند تذکر این نکته را لازم می‌دانیم که آنها بودند که با ترور ولیعهد اتریش در سرپل شهر سارایوو، آتش جنگ جهانی اول را روشن کردند که طی آن بیش از ۵۰ میلیون نفوس بشری تلف شد. در طول جنگ جهانی دوم نیز همین صربها بودند که به دلیل قساوتی که داشتند از طرف متفقین مسئول شکنجه آلمانی‌ها و پوست‌کندن سر و صورت و قطع کردن دست و پای آنها شدند!۱

امروز هم با حمایت کامل و همه‌جانبه استکبار جهانی، هماهنگ با اجرای توطئه حساب شده و از پیش ساخته بر ضد اسلام و جنبش مسلمانان، در فلسطین،

۱- البته متفقین پیروز، در قبال افشاگری جنایات نازی‌ها مخصوصاً مبالغه و اغراق در شکنجه و آزار یهودیان، نسبت به جنایات مشابه خود سکوت کردند و این مقدار از تبهکاری‌های آنان نیز به قدری مشهور بوده که موضوع بحث جراید آن زمان و بعدها، بوده است.

لبنان، الجزایر، مصر، تونس، هند، کشمیر، فیلیپین، میانمار (برمه)، آذربایجان، تاجیکستان، اروپای غربی، آمریکا و بالاخره در بالکان توسط صربهای خون آشام، مجری فجیع ترین جنایت تاریخ گردیده‌اند، جنایتی که بشریت به یاد ندارد.

سخنی از رئیس‌العلمای بوسنی و هرزگوین

نویسنده این سطور در ضمن مطالعات خویش در شرح احوال دانشمندان اسلامی، گاهی به نام علمایی به نام «بوسنوی» و کتاب‌های اسلامی از آثار آنها برخورد می‌نمود، ولی نمی‌دانست آنها کیانند، و اهل کدام یک از کشورهای اسلامی یا مناطق مسلمان نشین هستند. در پی حوادث دردناک درگیریهای مسلمانان بوسنی و هرزگوین با صرب‌های جنایتکار مخصوصاً پس از مسافرت اخیر آقای یعقوب سلیم اوفسکی رئیس‌العلمای جامعه اسلامی مردم بوسنی و هرزگوین و نطق نافذ و تکان‌دهنده او در قبل از خطبه‌های نماز جمعه مردم تهران، در دانشگاه تهران، درصدد برآمدم تا با مراجعه به مصادر و منابع به مناسبت موضوع کارم که نگارش شرح احوال علمای اسلامی است، تا آنجا که بتوانم از منابع و مأخذ خود که همگی هم به زبان عربی است شرح احوال علمای بوسنی و هرزگوین را استخراج و ترجمه نموده و در یک جاگرد آورم، تا بدین وسیله سهمی هر چند اندک در خدمت به این برادران داشته باشم.^۱

۱- البته این تعداد همه علما و دانشمندان بوسنی و هرزگوین نیست، چنان که در ذیل نام آخرین فرد این عده که در اینجا شناسانده‌ایم، یعنی «محمد بوسنوی» می‌بینید، زرکلی در «الاعلام» از وی و کتابش «الجواهر الأسنی» که شرح حال علما و شعرای بوسنی است، یاد می‌کند و می‌گوید کتابی کوچک است و او تنی چند از همین علماء را از آن مأخذ گرفته است.

چندان که سعی کردیم، به این کتاب کوچک دست نیافتیم، اگر بخواست خدا از این پس آن را دیدیم که علما و دانشمندان دیگری را هم شناسانده بود، یا از منابع دیگر به تعداد بیشتری از علمای بوسنی و هرزگوین دست یافتیم، در چاپ دوم کتاب می‌آوریم، تانمایانگر بیشتر مجد و عظمت این ملت قهرمان و مظلوم بی‌نظیر تاریخ اسلام باشد.

آقای یعقوب سلیم اوفسکی طی مصاحبه‌ای با یکی از روزنامه‌ها گفت: «از زمان پیروزی انقلاب اسلامی حتی قبل از بحران یوگسلاوی، ما مردم مسلمان بوسنی با انقلاب اسلامی ایران روابط خوبی داشته‌ایم. من خودم نیز از جمله میهمانان دههٔ فجر در سالهای گذشته بوده‌ام. مردم بوسنی و هرزگوین احترام بسیار زیادی به جمهوری اسلامی ایران می‌گذارند.

ما در بوسنی و هرزگوین تعدادی مدارس علمی و دینی داریم، در «سارایوو»، «پریشتینا» و «اسکوپیه»، و برای دروس عالی در سارایوو، یک دانشکدهٔ الهیات وجود دارد. در حال حاضر تنها دو هزار طلبهٔ دینی در سراسر بوسنی سرگرم مبارزه برضد صربهای متجاوز هستند.

اکثر حوزه‌ها هم مردانه و هم زنانه و برنامه‌ریزی شده است. طلاب زیادی از بوسنی به کشورهای کویت، عربستان، ترکیه و مصر اعزام کرده‌ایم که در آنجا مشغول تحصیل می‌باشند.

از طرف دیگر با توجه به توافقاتی که با مقامات ایرانی در جریان همین سفر صورت گرفت، قرار شد به ایران هم طلاب اعزام کنیم. جمهوری اسلامی ایران، یکی از قوی‌ترین مراکز دینی در خاورمیانه است».

نکته‌ای که باید به آقای رئیس‌العلماء یادآور شویم، که قطعاً تاکنون هم متوجه شده‌اند، این است که دریغا طلاب پاک نهاد بوسنوی به مراکزی اعزام شوند که پس از تحصیل با اندیشه‌های ارتجاعی و اسلام آمریکائی و داعیه وهابگری باز گردند، و نهاد پاک مردم بوسنی را به افکار دور از اسلام آلوده و آشفته سازند.

سابقه اسلام در بوسنی و هرزگوین

در اینجا لازم می‌دانیم گوشه‌ای از اظهارات آقای آسایش مسئول سفارت ایران در بوسنی و هرزگوین را بیاوریم که به تفصیل در یکی از روزنامه‌ها چاپ شده است:

«بوسنی و هرزگوین از دیرباز با ایران سابقه ارتباط فرهنگی داشته است، و شهر سارایوو بر سر راه جاده ابریشم است، و در نزدیکی شهر دوبروونیک که پایان جاده ابریشم است قرار دارد، و لذا سارایوو قبل از اسلام با ایران در ارتباط بوده و تجار ایرانی بدانجا رفت و آمد می کردند، تا این که نخستین بار بوسنی و هرزگوین و آلبانی فعلی توسط فاطمیون مصر فتح شد،^۱ و اولین حکومت اسلامی در آنجا به وجود آمد. بعد از آن اگر چه ترکان عثمانی در آنجا مستقر شدند، ولی همواره با ایران ارتباط فرهنگی داشتند.

نخستین فرد مسلمانی که در آنجا حاکم بوده، غازی خسرو بیک نام داشته است، و غازی خسرو بیک اگر چه از طرف پادشاه عثمانی در آنجا بوده، ولی اصلاً ایرانی است و از نامش هم پیدا است. نام پدرش هم فرهاد بیک است.

زبان فارسی هم در آنجا ناشناخته نیست و مردم بسیار دوستدار اهل بیت (ع) هستند، به اهل بیت و ائمه اطهار احترام می گذارند، و در انتخاب اسم برای فرزندان از نام ائمه استفاده می کنند، و به طور خاص هم به ایران به دیده احترام و به عنوان مرکز اسلام نگاه می کنند.

در زمانی که حضرت آیت الله خامنه ای به عنوان رئیس جمهوری اسلامی ایران به یوگسلاوی مسافرت داشتند، برنامه بازدید برای ایشان از سارایوو ترتیب داده شد که از مسجد غازی خسرو بیک که قدیمی ترین مسجد آنجا است و مدارس علمیه و مرکز زبان فارسی آنجا بازدید کردند.

من خاطرم هست که وقتی وارد مسجد شدند یک گروه سرود آنجا بود که سرود الله اکبر می خواندند. ولی به محض ورود ایشان مسجد به هم ریخت و جمعیت حاضر سعی می کردند دست بکشند به عبا آقا و خود را تبرک کنند، و گریه می کردند. آقا وقتی که وضعیت شهر را دیدند دستورات مؤکدی در جهت ارتباط بیشتر با مسلمانان آن شهر صادر فرمودند؛ و وقتی که از مرکز زبان فارسی آن شهر بازدید و مشاهده کردند که فقط در حدود پنج هزار جلد کتاب خطی

۱- باید دید خلفای فاطمی مصر چه نقشی در بوسنی داشته اند؟

فارسی منحصر به فرد در کتابخانه غازی خسرو بیک وجود دارد، بسیار متعجب شدند، و دستور همکاری با آن مرکز را به سفارت جمهوری اسلامی دادند. به طوری که اشاره شد ایران از دیرباز با مردم بوسنی و هرزگوین در ارتباط بوده است، و زبان فارسی به طور نسبی در آنجا رایج است، و شعرای ایران در آنجا شناخته شده هستند.

مثلاً در کنار مسجد غازی خسرو بیک، رستورانی است که در قدیم به صورت کاروانسرا بوده است. در قدیم کاروانسرای مذکور محل رفت و آمد ایرانی‌ها و کاروان‌های ایرانی بوده است، و در همان قسمت اشعار شعرای ایرانی به صورت گچبری و به خط فارسی روی دیوارها حک شده است.

از صدها سال قبل در بین مردم آنجا حافظ، سعدی، مولوی و عطار شناخته شده‌اند، و اشعارشان مورد علاقه مردم آنجا است. مسلمانان مراسمی در آنجا دارند که اشعار شعرای ایران را به صورت مراسم مذهبی اجرا می‌کنند.

در چند سال قبل جامعه اسلامی آنجا کتاب گلستان سعدی را ترجمه کرده و همچنین دیوان شیخ عطار با همکاری جمهوری اسلامی ایران در آنجا منتشر شده است. یعنی کتاب گلستان و دیوان عطار در آنجا خواننده دارد، و ارتباط بسیار نزدیکی میان مردم آنجا و فرهنگ ایران از قدیم وجود داشته است که شاید این مطلب بیان عمق این ارتباط را برساند، و آن این که در مرکز شهر ساریوو و اطراف مسجد غازی خسرو بیک، محله‌ای است که نامش محله ایران است، و شاید گویاترین مطلب در زمینه ارتباط ایران و بوسنی و هرزگوین همین مسأله باشد.

... با این همه تشکیلات اسلامی در آنجا منسجم و دارای برنامه‌ریزی است، و روحانیت آنجا مجلس اعلی دارند، انتخاب دارند و مدرسه علمیه تأسیس کرده‌اند که معروف است به مدرسه علمیه ولی در حقیقت مثل دانشکده الهیات ایران است که مدرک لیسانس می‌دهد. افراد را در آنجا پرورش می‌دهند برای امام جماعت شدن در مساجد.

همچنین شعرایی دارند مثل آقای لاتیج که الآن از مسئولین دولت بوسنی و

هرزگوین است، و اشعار بسیار زیادی قبلاً در مدح امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی در ایران و بوسنی و هرزگوین سروده و به چاپ رسانده است، به طور کلی از لحاظ هنری و ادبی غنی هستند.

در آنجا (بوسنی و هرزگوین) مراسم ازدواج به شکل اسلامی برگزار می‌شود، با رعایت جوانب شرعی مثل عقد و ثبت عقد در مجالس مذهبی، و علیرغم این که در طول حکومت مارکسیستی فشار بسیار زیادی بود که این مراسم به صورت شرعی انجام نشود، ولی مسلمانان مقید بودند به مراسم ازدواج به صورت شرعی آن.

عزاداری در بوسنی و هرزگوین چندان شباهتی به مراسم مذهبی ما مثل ماه محرم و صفر ندارد، اما در آلبانی مراسم عزاداری مثل ایران برگزار می‌شود، و شب‌های اول ماه محرم روضه خوانی و سینه‌زنی و قمه زنی^۱ انجام می‌شود. در آلبانی ۷۵٪ مردم شیعه هستند،^۱ و در آنجا همه مراسم عزاداری حول محور واقعه کربلا است!!

رئیس جمهوری بوسنی و هرزگوین

ایشان می‌افزایند: آقای علی عزت بگوویچ (رئیس جمهوری بوسنی و هرزگوین) در سال ۱۳۶۳ برای شرکت در مراسم سالگرد انقلاب اسلامی به ایران دعوت شدند، و همراه با چند نفر از دوستانشان به ایران آمدند، و مدت سه روز در ایران اقامت داشتند، بعد از این که به یوگسلاوی برگشتند در فرودگاه، آن جمع را دستگیر کردند و به زندان بردند و در حدود چهار سال در زندان بودند. این گروه تنها به خاطر آمدن به ایران در زندان نبودند، بلکه دارای افکار مترقی اسلامی و مروج افکار شهید مطهری در بوسنی و هرزگوین بودند. در بوسنی و هرزگوین علاوه بر امام (ره)، مقام معظم رهبری، شهید مطهری

۱- و اسفا که ما از آنها بی‌خبریم!

و دیگر اندیشمندان ایران بسیار شناخته شده هستند، و کتابهایشان مورد مطالعه مردم قرار می‌گیرد.

آقای عزت بگوویچ یک کتاب در حدود بیست سال قبل نوشته است که اسم کتاب ایشان «اسلام نه شرقی است نه غربی، اسلام است»، می‌باشد، و بر مبنای همین کتاب است که الآن اروپاییان و آمریکاییان می‌دانند که عزت بگوویچ از قدیم پیرو امام خمینی (ره) بوده است، و به اصطلاح خودشان بنیادگراست، در حالی که قبلاً شاید ارتباطی با ایران نداشته است. آقای عزت بگوویچ یک شخصیت متفکر و مرد متدینی است.

مطلب دیگری که شاید لازم باشد عرض کنم این که ما بعد از رحلت امام خمینی (ره)، وصیت‌نامه ایشان را ترجمه کردیم و برای این که مطمئن باشیم که ترجمه درست صورت گرفته یا نه، به ایشان دادیم تا بررسی کند. ایشان حدود یک هفته وقت صرف کرد و قسمت‌هایی از وصیت‌نامه را ویراستاری کرد و قسمت‌هایی را مجدداً ترجمه نموده، و وقت زیادی روی آن گذاشتند، چرا که معتقد بود این یک ترجمه معمولی نیست، و وصیت‌نامه امام (ره) است. اگر چه بعداً ترجمه‌های دیگری هم شد اما اولین ترجمه را آقای عزت بگوویچ شخصاً وقت گذاشتند و با همکاری سفارت تهیه نمودند.

مدارس و تشکیلات دینی

آقای آسایش ادامه می‌دهند که: «در بوسنی و یا به عبارتی در یوگسلاوی سابق چند مدرسه علمیه وجود داشت که در کنترل سازمان اسلامی آنجا یا جامعه اسلامی بود که رئیس العلمای آن در حال حاضر آقای یعقوب سلیم اوفسکی است. خود آقای یعقوب سلیم اوفسکی ادعا دارد که اصلاً ایرانی است و اجدادش از خراسان به یوگسلاوی رفته‌اند. مدرسه‌ای هم در شهر سارایوو وجود دارد که مرکز آموزش دینی مسلمان‌ها در سطح بوسنی و هرزگوین، حتی

در کل کشور یوگسلاوی سابق و الآن هم در کل اروپای شرقی است. در آنجا تحصیلات تا سطح لیسانس به صورت برنامه ریزی شده شامل فقه و دروس دیگر تدریس می‌شود، و قبلاً یعنی در سال ۱۳۶۸ از سفارت جمهوری اسلامی در بلغراد خواستند که به دلیل این که استادان آنجا همه در مصر و عربستان و عراق درس خوانده‌اند، و همه آنها اهل تسنن هستند برای این که دانشجویان یک بعدی نشوند، شما چند نفر استاد از ایران بفرستید اینجا فقه شیعه را هم تدریس کنند، تا این که طلاب ما با فرهنگ کشور ایران آشنایی بیشتری پیدا کنند. دو مدرسه دیگر هم وجود دارد که یکی در شهر مقدونیه و در مرکز شهر اسکوپیه است که الآن به صورت کشوری جدا اعلام استقلال نموده است، آن هم با همین تشکیلات است، ولی به لحاظ علمی در سطح پائین‌تری است. مدرسه‌ای نیز در شهر پریشتینا که مرکز استان کوزوو می‌باشد وجود دارد و اگر چه خود آنها این مراکز را مدرسه می‌گویند اما مانند حوزه علمیه ماست و این مدارس با یکدیگر مرتبط هستند و سازماندهی مرتب و منظمی دارند. لازم به تذکر است که حتی در زمان کمونیست‌ها جامعه اسلامی آنجا به طور کلی مستقل بوده و کوچکترین کمکی از جانب دولت به آنها نمی‌شده است و شباهت عجیبی از لحاظ تشکیلات، روحانیت آنجا به روحانیت شیعه دارد. مسلمانان آنجا با حق عضویتی که به سازمان اسلامی می‌پرداختند مخارج حوزه علمیه و سازمان روحانیت آنجا را تأمین می‌کردند...

روحیه دینی آنها

... یکی از عجیب‌ترین کارهایی که (آنها) انجام می‌دهند و می‌دادند حفظ قرآن است. حافظ قرآن در بوسنی و هرزگوین شاید از ایران بیشتر باشد و تعداد زیادی حافظ قرآن دارد. حفظ قرآن به صورت فعالیت اصلی درآمده است. بعد از استقلال و بخصوص بعد از این که این چنین در آنجا محاصره شدند و

جنایت‌هایی که بر آنها روا داشته‌اند، وقتی می‌بینند که غرب برای آنها کار مثبتی انجام نداده است یک بازگشت به خویش و بازگشت به اسلام را آغاز نموده‌اند و این مسأله به سرعت در حال پیشرفت است.

من در یک مورد هم حتی ندیدم که کسی ناشکری بکند و گلایه کند که چرا این طور شده است. می‌گویند تقصیر خود ماست. اگر ما به قوانین اسلام بیشتر توجه کرده بودیم وضع ما این گونه نمی‌شد، و این سرعت بازگشت به خویش چه در زمینه فرهنگی و چه در زمینه‌های دیگر به سرعت در حال پیشرفت است که شاید شاخص‌ترین آن، مسأله حجاب بانوان باشد.

... تعداد زیادی از مسلمانان بوسنی در کشورهای اتریش و آلمان مشغول به کار بوده‌اند که خود به خود در حال حاضر بزرگترین اجتماع اسلامی در کل اروپا از آن مسلمانان بوسنی و هرزگوین است، تشکیلات بسیاری در کشورهای اسلامی دارند و مشغول کارهای فرهنگی و اسلامی هستند؛ ولی بیش از هر قوم دیگری قوم کرووات از آنها تأثیر پذیرفته‌اند. آن هم چند زمینه دارد.

کرواتها به دلیل این که ایرانی الاصل هستند و خود را ایرانی می‌دانند و به این موضوع افتخار می‌کنند، همزیستی بهتری با مسلمانان دارند. آنها به مسلمانان از لحاظ فرهنگی نزدیک هستند و بیشتر اثر پذیر بوده‌اند. در حال حاضر دولت کرواسی سفیری که به ایران معرفی کرده است، مسلمانی است که استاد دانشگاه است، از افرادی است که در ساختن مسجد زاگرب نقش بسزایی داشته است. یعنی اثر پذیری کرواتها از مسلمانان از هر قوم دیگری بیشتر است». و اینک شما و آشنایی با این عده از علما و مردان نامی بوسنی و هرزگوین از قدیم‌ترین زمانها تا نیم قرن گذشته که در منابع و مآخذ دیده‌ایم، و به همان گونه ترجمه کرده، و فقط مختصر توضیحی پیرامون آنها داده‌ایم.

تهران: علی دوانی

هفدهم آذرماه ۱۳۷۱

مقدمه مؤلف کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس سزاوار خداوندی است که پرچم دین حنیف خود را در شرق و غرب عالم برافراشت، و از هر قوم و ملتی، کسانی را بر آن داشت تا ارکان بنای آن را پایدار بدارند، و دشمنان را از برانداختن اساس آن باز دارند، و جان عزیز خود را در راه حمایت و صیانت آن نثار کنند، تا آن که دامنه اسلام از دورترین نقاط شرق به دورترین نقاط غرب گسترش یافت.

و درود نامحدود بر بهترین آفریده او و انسان کامل حقیقی، سرور ما محمد (ص) و آل و اصحاب او باد، و هر کس که رهرو راه او باشد.

و بعد، علم تاریخ، علمی گرانبها و بسیار سودمند است که آئینه زمان، و بازگوکننده اموری است که در زمانهای پیشین در نقاط مختلف جهان واقع شده است.

به همین جهت علمای اسلامی کتابها در تاریخ تدوین نمودند و تألیفات و تصنیفات زیادی در این علم پدید آوردند. آنها تاریخ را به مرور ایام در چند نوع برآورده‌اند.

یکی از مهمترین انواع آن، زندگینامه دانشمندان و شعرا و سایر بزرگان و اهل

فضل است که در همه کشورهای اسلامی پراکنده‌اند و بسیاری از آنها در زوایای نسیان و فراموشی غنوده‌اند.

از این رو من خواستم این مختصر را برای آشنا ساختن طالبان شناخت دانشمندان بوسنی و شعرای آنها که با یکی از زبان‌های شرقی یعنی عربی، ترکی و فارسی خدمتی به دین اسلام نموده‌اند، تألیف کنم، تا آثار آنها باقی بماند، و خود آنها از خاطره‌ها فراموش نشوند.

آنچه در این مختصر نوشته‌ام از اطلاع قاصر من است، و گمانم آنچه به قلم نیامده بیش از اینهاست که من بر آن دست یافته‌ام.

من قبل از بیان مقصود، مقدمه‌ای را به مقتضای مقام می‌آورم، سپس آنچه را گرد آورده‌ام به ترتیب حروف تهجی می‌نگارم و آن را به نام «الجواهر الأسنى فی تراجم علماء و شعراء بوسنی» نامیدم^۱ مآخذي که من بیشترین استفاده را از آنها نموده‌ام، اینهاست:

- ۱- كشف الظنون عن اسامي الكتب و الفنون تألیف کاتب چلبی
- ۲- الشقائق النعمانية فی علماء الدولة العثمانية " طاشکبری
- ۳- العقد المنظوم فی ذکر افاضل الروم " بالی زاده
- ۴- خلاصة الأثر فی اعیان القرن الحادی عشر " محبی
- ۵- سلك الدرر فی اعیان القرن الثانی عشر " مرادی
- ۶- نظام العلماء الی خاتم الانبیاء " کافی آق حصارى «خطی»
- ۷- عجائب الآثار فی التراجم والأخبار " جبرتی
- ۸- اخبار الدول و آثار الأول " قرمانی
- ۹- الكامل " ابن اثیر
- ۱۰- المختصر فی اخبار البشر " ابوالفداء

۱- ترجمه نام کتاب این است: گوهر درخشان در شرح حال دانشمندان و شعرای بوسنی. (مترجم)

- ۱۱- تاریخ الدولة العلیة "محمد فرید بیک
 ۱۲- معجم البلدان "یاقوت حموی
 ۱۳- سبائك الذهب فی معرفة قبائل العرب "سویدی
 ۱۴- کتاب الانساب "حافظ ابوسعید سمعانی
 ۱۵- حدائق الشقائق "مجدی - به زبان ترکی
 ۱۶- ذیل الشقائق "ابن نوعی -
 ۱۷- فذلکه "کاتب چلبی -
 ۱۸- قاموس الاعلام شمس الدین سامی
 ۱۹- اسامی معلم ناجی -
 ۲۰- ممالک عثمانیه نک تاریخ و جغرافیا غاتی علی جواد
 ۲۱- سیاحتنامه اولیا چلبی
 ۲۲- خرابات ضیاء پاشا
 ۲۳- عثمانی مؤلفری محمد طاهر بروسوی
- جز اینها مطالب بسیاری هم از کتابهای بوسنیایی گرفته‌ام که داعی بر ذکر آنها نیست، و نیز بسیاری چیزها را شنیده‌ام. آنچه هم در ذیل شیخی زاده و ذیل عشاقی زاده، تذکره سالم، تذکره فطین، تذکره صفائی، تذکره غالب دده و غیره آورده‌ام، همگی با واسطه نقل شده، و آنچه را به عنوان مأخذ ذکر نکرده‌ام، بسیار است و در جای خود صریحاً ذکر می‌کنم.

فصل اول

تاریخ انتشار اسلام در اروپا

دین اسلام، دین عزت و سعادت و دین ترقی و سیادت است. عرب قبل از اسلام در جاهلیت و ظلمت شدید فرو رفته بود و در جزیره العرب با عداوت خاصی نسبت به هم می‌زیستند و به صورت قبایل بی‌شمار پراکنده، پیوسته در حال جنگ و ستیز بودند.

همگی بت می‌پرستیدند و از دین الهی خبری نداشتند، تا این که پیغمبر ختمی مرتبت (ص) در میان آنها، برای همه مردم جهان از عرب و عجم و سیاه و سفید و شرقی و غربی برانگیخته شد، و دین الهی و قانون آسمانی را که ضامن سیادت آنها در دنیا و سعادت ایشان در آخرت بود، برای آنان به ارمغان آورد.

هنوز بیست سال از بعثت پیغمبر نگذشته بود که عرب جاهلی، به صورت برادران دینی، متحد و دوستدار هم در آمدند، در حالی که نسبت به کفار سختگیر بودند، به فرمانروایی دست یافتند، پس از آن که بنده دیگران بودند.

همه اینها هم از برکت دین حنیف و قانون آسمانی منیف بود. چنان که خدا می‌فرماید: لو انفتت ما فی الارض جميعاً ما الفت بین قلوبهم، و لكن الله ألف

بینهم إنه عزیز حکیم.^۱

هنگامی که پیغمبر (ص) از این جهان به سرای آخرت انتقال یافت، مسلمانان ایران و روم را در نور دیدند و قدرت کسری و قیصر را درهم شکستند و دین اسلام را در اقطار عالم پراکندند؛ هنوز عصر صحابه به پایان نرسیده بود که اسلام قدم به خاک اروپا نهاد و مسلمانان قسطنطنیه را در سال ۳۴ هجری برای نخستین بار محاصره نمودند و بار دیگر آن را در سال ۴۸ در حصار گرفتند.

در آن سپاه عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و ابویوب انصاری رضی الله عنهم حضور داشتند، ابویوب انصاری همانجا در ایام محاصره از دنیا رفت^۲

مسلمانان بارها قسطنطنیه را محاصره نمودند، ولی تا زمان سلطان مجاهد محمد ثانی توفیق نیافتند که آن را تصرف نمایند.^۳

عدم ورود اسلام از ناحیه شرق مانع از این نبود که اسلام از ناحیه غرب وارد اروپا نشود، زیرا در سال ۹۲ هجری که هنوز عصر صحابه بود، طارق بن زیاد غلام خاص موسی بن نصیر (فرمانروای شمال آفریقا) اندلس را فتح کرد و آن سرزمین هشتصد تا نهصد سال در دست مسلمانان باقی بود. تا سرانجام شد آنچه شد والله الامر من قبل و من بعد و اسلام از اندلس عقب نشست. در آن مدت آن قدر اهل علم در هر فنی از اندلس برخاستند که فقط خدا داناست، و نمی توان آنها را شمارش کرد.

تاریخ تمدن اسلامی در اندلس (اسپانیای اسلامی) چندان مشهور است که

۱- یعنی اگر همه آنچه را که در زمین است صرف می کردی، نمی توانستی دلهای آنها را به یکدیگر پیوند دهی، ولی خدا آنها را به هم پیوند داد، آری خدا نیرومند و حکیم است. آیه ۶۳ سوره انفال.

۲- و امروز مرقد او در پای دیوار سابق شهر قسطنطنیه زیارتگاه است. م

۳- سلطان محمد فاتح، گشاینده قسطنطنیه پس از تسخیر این شهر آن را به اسلامبول نامگذاری نمود. م

نیاز به ذکر ندارد. تاکنون چندین جلد قطور در تاریخ اقامت مسلمانان در اندلس و تمدن درخشان آنها در آنجا تألیف شده است.^۱

در همان سال ۹۲ هجری مسلمانان به جزیرهٔ سردانیه یورش بردند که بعد از جزایر سیسیل و کرت از بزرگترین جزایر دریای مدیترانه بود، ولی مسلمین چندان در آنجا نماندند، هر چند بعدها هم چندین بار به آنجا روی آوردند.

بعد از انقراض عصر صحابه، نیز مسلمانان اقدام به فتح بلاد کفر و انتشار اسلام در آنجا نمودند و بر اثر آن تمامی جزیرهٔ سیسیل در سال ۲۱۳ به دست قاضی قیروان و دانشمند و فقیه آنجا اسد بن فرات مؤلف المدونة الاسدیة که مردی شایسته و فقیه و عالم بود، و مالک بن انس را درک کرده بود، فتح شد. جزیرهٔ سیسیل سالیان دراز در دست مسلمانان بود. مردمش به اسلام گرویدند، و مسجدها در آن تأسیس کردند، تا جائی که در یک شهر آن، یعنی پالرم (Palermo) سیصد و چند مسجد بنا شد.

ابن حوقل^۲ جهانگرد نامی نوشته است که من در بعضی از خیابانهای پالرم به اندازهٔ پرتاب تیری، ده مسجد دیدم. اقامت مسلمانان در سیسیل تا سال ۴۶۴ هجری طول کشید، و در آن سال به دست کفار افتاد. با این وصف اسلام مدتی زیاد بعد از آن هم در آنجا باقی بود.

از جزیرهٔ سیسیل نیز گروه بسیاری اهل علم پدید آمدند که در هر فن شهرت یافتند و شرح حال آنها در کتب تاریخ آمده است.

اسلام از جزیرهٔ سیسیل به قلوریه از قلمرو ایتالیا رسید، و مسلمانان بر چند

۱- از بهترین این تواریخ کتاب «نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب» تألیف مقری تلمسانی متوفای ۷۸۱ است، و نیز نگاه کنید به تاریخ اندلس ترجمه فارسی؛ از مؤلفین و مترجمین مختلف، و از جمله «تاریخ فتوحات مسلمانان در اروپا» تألیف شکیب ارسلان، و ترجمهٔ نویسندهٔ این سطور.

۲- ابوالقاسم محمد بن علی بغدادی نصیبی معروف به ابن حوقل متوفای سال ۳۵۰ مؤلف کتاب المسالک والممالک.

شهر آن همچون ریو و باری (Bari) و تارانت (Taranto) مستولی شدند. و دروازه‌های رم پایتخت ایتالیا و مقر ریاست پاپ را مورد تهدید قرار دادند. ابوالغنائم حسن بن علی بن ابی‌الحسین کلبی در وسط شهر ریو مسجدی بزرگ بنا کرد، و این در سال ۳۴۰ ه. بود.

این نقاط که یادآور شدیم باگذشت زمان از اسلام و مسلمانان تهی شد و آثار وجودی آنها از میان رفت.

سال‌ها پس از آن، مسلمانان در زمان سلطان اورخان اول عثمانی، از ناحیه شرق وارد اروپا شدند، و در سال ۷۵۸ هجری شهر کلیبولی واقع در گذرگاه داردائل را فتح کردند، و از آن زمان اسلام در اروپای شرقی انتشار یافت. پس از آن چنانکه در تواریخ مسطور است مسلمین بر بلغارستان و یونان و صربستان و ارناؤد و بوسنی و هرزگوین دست یافتند؛ و از آن پس بود که قسطنطنیه نیز فتح شد، و بدین گونه همه کشورهای بالکان به تصرف مسلمانان درآمد.

آنگاه اسلام از نهر طونه گذشت و کشور مجارستان را فتح کرد، و اسلام وارد پایتخت آن بودین ویشته شد. فتوحات اسلامی در اروپای شرقی استمرار یافت تا آن که مسلمانان بارها به دروازه‌های وین یورش بردند.

پس از آن روزگار دگرگون شد و اسلام جز در بلاد بوسنی و هرزگوین، و ارناؤد و مقدونیه و یونان و بلغارستان و قسمت اروپایی ترکیه در اروپا، باقی نماند. وصف کشورهایی که مسلمانان در اروپای شرقی فتح کردند، به بهترین وجه توسط جهانگرد مشهور اولیا چلبی در سفرنامه‌اش، آمده است.

سفرنامه‌ی وی به زبان ترکی و در ده جلد است. در زبان‌های عربی و ترکی و فارسی، سفرنامه‌ای مانند آن نوشته نشده است، نه سفرنامه‌ی ابن بطوطه و نه سفرنامه‌ی ابن جبیر و نه غیر آنها. شش جلد از این سفرنامه چاپ شده است.

اولیا چلبی در سفرنامه‌اش آنجا که درباره‌ی شهر بودین سخن می‌گوید، می‌نویسد که در این شهر ۱۶ مسجد و ۷ مدرسه، و ۷ تکیه هست. و هنگام وصف شهر شیقلونش، می‌گوید ۷ مسجد و ۳ مدرسه و ۱۰ تکیه در این شهر

هست. و درباره شهر سکتوار می نویسد این شهر دارای ۱۰ مسجد است. اینها از شهرهای کشور معارستان بوده است. سایر جاها را هم به این چند شهر قیاس کنید، ولی امروز در آن شهرها نه مسلمانی هست و نه مسجدی!

وی هنگام وصف شهر بلگراد که از بلاد صربهاست، می نویسد در این شهر ۲۱۷ مسجد، و ۸ مدرسه و ۹ محل برای تدریس حدیث، و ۱۷ تکیه، و ۲۷۰ مکتب برای آموزش کودکان وجود دارد، ولی هم اکنون در این شهر از آنچه وی گفته است جز یک مسجد که عده کمی از تجار و مسلمانان یا مسافران در آن نماز می گزارند، چیزی وجود ندارد. سایر شهرهای آنجا را نیز با وضع شهر بلگراد قیاس کنید.

من به چشم خود در شهر سالونیک دیده ام که چگونه مسجدها را خراب می کردند، و بعضی را مانند مسجد کوچک ایا صوفیا و مسجد شیخ حور تاجی، به صورت کلیسا در آوردند و ناقوس و صلیب در آنها نصب کردند و مساجدی که خانه های ایمان بود، به صورت خانه های کفر در آمد؛ والله المستعان. مؤلف در اینجا چهار بیت شعر پرسوز عربی می آورد که مفاد آنها این است:

- دین حنیف اسلام از تأسف اشک می بارد، چنان که عاشق از فراق معشوق می گرید.

- حتی محراب های جامد هم می گریند، منبرها که از چوب هستند هم سوگوارند.

- می گریند برای خانه هایی که با خاک یکسان شده و از اسلام خالی مانده و با کفر مسکون شده است.

- می گریند که مساجد به صورت کنایس و کلیساها در آمده، و در آنها ناقوسها و صلیبها نهاده اند.

- برای چنین پیشامدی باید دل آدمی از تأسف آب شود، اگر در دل، اسلام و ایمانی باشد^۱.

۱- تبکی الحنیفۃ البیضاء من اسف کما بکی لفراق الالف هیمان

از همه شهرهای یاد شده، گروه بسیاری از اهل علم برخاستند که شرح حال آنها در کتب تاریخ موجود است.

از بقایای مسلمانان در اروپای شرقی، حدود ده هزار نفر در پولونی (لهستان) باقی هستند که از اسلام جز اسمی نمی دانند.

اگر آنان از بازماندگان مسلمانانی که یاقوت حموی^۱ در «معجم البلدان» در بحث از لفظ باشغرد از آنها یاد کرده؛ و می گوید با زبان اسلاوی سخن می گویند، نباشند، نمی دانیم که از چه قومی هستند.

یاقوت بعد از نقل سخنان دانشمندان پیش از خود در تفسیر لفظ «باشغرد»، می نویسد: «اما من طوایف زیادی را در شهر حلب دیدم که به آنها باشغردیه می گفتند. موی سر و صورت آنها سرخ و سفید بود و همه به مذهب ابوحنیفه رضی الله عنه احکام دینی می آموختند.

از یکی از مردان آنها، راجع به وطن و زندگیشان پرسش کردم و او گفت: وطن ما در آن سوی قسطنطنیه و در مملکت مردمی از فرنگان است که به آنها هنگری (مجارها) می گویند. ما مسلمان و رعایای پادشاه آنها هستیم، و در ناحیه ای از کشور او تقریباً در سی قریه سکونت داریم، و هر قریه هم بسان شهر کوچکی است. پادشاه هنگری نمی گذارد که به دور قریه ها حصار بکشیم، چون می ترسد روزی سر به نافرمانی برداریم. آری ما در وسط کشورهای مسیحی هستیم.

در شمال مملکت ما صقالبه (اسلاوها) هستند. در قبله ما کشور پاپ (ایتالیا)، و در غرب اندلس (اسپانیا)، و در مشرق ما روم یعنی قسطنطنیه و

حتى المحارب تبكى و هي جامدة	حتى المنابر ترثي و هي عيدان
على ديار من الاسلام خالية	قد اقفرت و لها بالكفر عمران
حيث المساجد قدامت كنائس ما	بهنّ إلانواقيس و صليان
لمثل هذابذوب القلب من كمد	ان كان في القلب اسلام و ايمان

۱- یاقوت بن عبدالله حموی، مشهور به یاقوت حموی، غلام رومی یکی از ثروتمندان عرب ساکن شهر حمایه سوریه بوده است. کتابهای معجم البلدان، و معجم الادباء از اوست. وی به سال ۶۲۶ از دنیا رفته است. م

قلمرو آنها واقع است.

زبان ما زبان فرنگیان و لباس ما همانند لباس آنهاست. با آنها در سپاه خدمت می‌کنیم و در معیت آنها با هر طایفه‌ای می‌جنگیم، زیرا آنها فقط با مخالفان اسلام می‌جنگند.

من از وی پرسیدم با این که شما در میان بلاد کفر زندگی می‌کنید چطور شد که مسلمان شدید؟ او گفت من شنیده‌ام که گروهی از گذشتگان ما گفته‌اند در روزگاری بس قدیم هفت تن از مسلمانان از بلغارستان به میان ما آمدند و با ملاحظت درباره طریقه‌ای که داشتیم و در گمراهی بودیم سخن گفتند و کم‌کم ما را به راه راست یعنی دین اسلام هدایت کردند.

بدین گونه خدا ما را هدایت کرد، و خدا را سپاسگزاریم که همگی مسلمان شدیم و دل‌های ما را به نور ایمان منور ساخت. ما به این بلاد می‌آییم و احکام دینی می‌آموزیم، و چون به وطن خود باز می‌گردیم مردم ما را گرامی می‌دارند و امور دینی خود را به ما می‌سپارند.

من از وی پرسیدم چرا شما مانند فرنگیها ریش خود را می‌تراشید؟ او گفت فقط سربازها هستند که مانند فرنگیها ریش خود را می‌تراشند و لباس نظامی می‌پوشند، اما دیگران لباس آنها را ندارند. پرسیدم از بلاد ما تا بلاد شما چقدر فاصله است؟ گفت از اینجا تا قسطنطنیه حدود یک ماه و نیم و از قسطنطنیه تا بلاد ما همین قدر فاصله است^۱ آری برادر مسلمان! گذشتگان ما بنا

۱- شکیب ارسلان نویسنده دانشمند لبنانی پس از نقل این قسمت از یاقوت حموی در معجم البلدان، می‌نویسد: «من از مورخان مجارستان راجع به داستان این عده از مسلمانان که در قرن هفتم هجری در کشور آنها بوده‌اند پرسش کردم. در پاسخ من جنرال یتودور کلوک استاد تاریخ در دانشگاه بوداپست توضیحاتی داد که خلاصه آن بدین قرار است: مسلمانانی که از ریشه بلغاری بودند در زمان پادشاهان مجار از خاندان اربارد، از سال ۸۹۶ میلادی تا ۱۳۰۱ در این کشور می‌زیستند و به آنها اسماعیلی می‌گفتند.

در قرن یازدهم میلادی گروه‌هایی از آنان در جنوب کشور مجار زندگی می‌کردند و

کردند و ما خراب کردیم؛ آنها کوشش نمودند و ما تنبلی کردیم. آنها اعتنا به دین داشتند، و ما سستی کردیم. ما بازماندگان بدی برای خوبان گذشتگان خود هستیم، اگر ما به آنچه آنها بر آن استوار بودند بازگشت کنیم، بادها هم برای ما وزیدن می‌گیرد و کشتیهای ما نیز به حرکت در می‌آید. ما راهی جز کار و بازگشت به دین خود نداریم. اگر گمان کنیم که رستگاری در غیر دینداری است اشتباه کرده‌ایم و ورم را فربهی انگاشته‌ایم.

بعضی از آنها نگهبانان قلعه پست بودند. در قرن سیزدهم نه فقط جماعتی از آنها در شهر پست‌اقامت داشتند، بلکه در تمام قلمرو هنگری یافت می‌شدند، و اکثر آنها از طبقه بازرگانان بودند.

در سال ۱۰۷۷ لادیسلارس پادشاه مجارستان فرمان داد که باید اسماعیلی‌ها مسیحی شوند، ولی با این وصف بسیاری از آنها در باطن بردین پدران خود اسلام باقی ماندند، در سال ۱۰۹۵ از طرف کلمان پادشاه وقت فرمانی صادر شد که نباید در هر قریه بیش از نصف سکنه از اسماعیلی‌ها باشند! و باید دخترانشان با مسیحیان ازدواج کنند!! در زمان پادشاهان بعدی، اسماعیلی‌ها به خدمت سربازی درآمدند. گیزه چهارم پادشاه هنگری در سال ۱۱۶۱ لشکری به کمک فردریک بربروسه پادشاه آلمان فرستاد که پانصد نفر آنان اسماعیلی بودند. در سال ۱۲۲۲ میلادی بود که یاقوت حموی با گروهی از این اسماعیلی‌ها در حلب ملاقات کرد. در سال ۱۲۲۲ مسلمانان و یهودیها از نظر مذهب سخت تحت فشار قرار گرفتند. تا مدتی میان سال‌های ۱۲۳۵ و ۱۲۷۰ اسماعیلی‌ها صراف بودند و به پادشاه مجار وام می‌دادند. آنها پیوسته تا سال ۱۲۴۲ معروف به مسلمانی بودند، ولی از آن موقع کم‌کم در مردم مجار هضم شدند. در سال ۱۲۶۶ یک قریه آنها همچنان به نام تمرکنی باقی بود، و در زمان لودریک کبیر هنوز بعضی از خاندان‌های مسلمان از بازماندگان اسماعیلی‌ها وجود داشتند.

ما در سفرنامه خود به کشور مجارستان و بوسنی مفصلتر از این درباره اسماعیلیه مجارستان بحث خواهیم کرد. در اینجا فقط خواستیم تذکر دهیم که اروپاییان نه فقط عرب را به لقب اسماعیلی می‌خوانند، بلکه گاهی منظور آنها کلیه مسلمانان عرب و عجم است، زیرا شکی نیست که مسلمانان کشور مجار عرب نبودند، بلکه اصلاً از خود مجارها یا از باشگرد بوده‌اند و در هر صورت ریشه تاناری داشته‌اند». تاریخ فتوحات مسلمانان در اروپا، ترجمه نویسنده این سطور، چاپ پنجم، ص ۲۷۱

از پیغمبر (ص) در حدیث معتبر روایت شده که فرمود: «هرگاه سرگرم زندگی شدید و جهاد در راه خدا را ترک کردید، خدا ذلتی را بر شما مسلط می‌کند، که چیزی آن را برطرف نمی‌سازد تا بار دیگر به دین خود بازگردید»!!

فصل دوم

شناخت قلمرو بوسنی و هرزگوین

بوسنی قلمروی وسیع واقع در شمال غربی شبه جزیرهٔ بالکان است، و به نام نهري است که در آن جاری است. این سرزمین امروز از سمت شمال به نهري ساوا (Sava) و از مشرق به نهري درینا (Drina) و از غرب به قلمرو دالماسی (Dalmacia) و از جنوب به منطقهٔ هرزگوین، محدود است.

محدودهٔ بوسنی در زمان سابق، در اصطلاح ترکها وسیعتر از این بوده است که گفتیم. منطقهٔ هرزگوین که واقع در سمت جنوب بوسنی است، و از سمت مشرق و جنوب محدود به کوه‌های سیاه، (مونته نگرو Mounté Negro) متصل به بلاددالماسی است، نیز ملحق به بوسنی است. بنابراین وقتی بوسنی می‌گویند شامل منطقهٔ هرزگوین هم می‌شود.

بیشتر نقاط بوسنی کوهستانی است، و دشت‌های آن کم است. نهريها در آن بسیار است به طوری که از هر گوشه، چشمه‌ای با آب زلال جاری است. کشتزارهای آن با آب باران سیرآب می‌شود. نیز دارای میوه‌های فراوان و گوناگون و لذیذ است. هوای بوسنی هم در تابستان و هم در زمستان برای سلامتی

مطلوب است، ولی در فصل زمستان، زمین از برف پوشیده می‌شود. مجموع ساکنان بوسنی و هرزگوین دو میلیون نفرند، و یک سوم آنها مسلمان می‌باشند. مشهورترین شهرهای بوسنی سارایوو است که ترکها به آن بوسنه سرای یا سرای بوسنه می‌گویند. سارایوو شهری متوسط است. مسلمانان آن را در آغاز ورود به این منطقه، در کنار نهری کوچک به نام «میلا جقا» بنا کردند.

قرمانی^۱ می‌نویسد: «سارایوو مرکز بوسنی است، دارای نهرها و درختان، و مردم آن در خلق و خوی از بهترین مردمان هستند».

جمعیت سارایوو نزدیک هفتاد هزار نفر است تقریباً نصف آن مسلمان، و دارای مساجد و مجامع دینی زیادی می‌باشند، که در حدود یکصد مسجد برآورد می‌شود. بیشتر مساجد هم دارای مناره‌هایی از سنگ سفید است وقتی شخص غریبی وارد شهر می‌شود، در اولین وهله شهری از شهرهای اسلام را در پیش روی خود می‌بیند.^۲ اولیا چلبی جهانگرد در سفرنامه خود می‌نویسد که در

۱- ابوالعباس احمد بن سنان دمشقی صاحب کتاب «اخبار الدول و آثار الأول» که تاریخ دولتهای اسلامی است. وفات وی در سال ۱۰۱۹ بوده است (حدیة الاحباب).م

۲- چقدر برای ما ایرانیان ناگوار است که بیشتر مساجد ما فاقد مناره و گلدسته است، و اگر هم باشد بر اثر فقر مالی دینداران، نامناسب است. مخصوصاً شهر تهران ده میلیون و مرکز کشور شصت میلیونی که واقعاً مایه کمال تأسف است. من پیشنهاد می‌کنم که چون در انقلاب اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی مرجع تقلید مسلمین مسجد پایگاه انقلاب بوده، با تصویب بودجه لازم در محلات مختلف تهران گلدسته‌هایی مرتفع و حتی گنبدهایی برای مساجد بسازند که شعار اسلامی مسلمانان است. می‌توان با مقتول‌های آهنی در قطر کم و با قیمتی ارزان ولی محکم در اغلب مساجد تهران و شهرستان‌ها و حتی دهات، برای مساجد، این مناره‌ها را ساخت.

در مقایسه با کلیه ممالک اسلامی و عربی، مساجد ایران این نقیصه را دارد که باید با کمک دولت و مردم این نقیصه برطرف شود. فراموش نمی‌کنم که سفیر مصر در کویت می‌گفت: من وقتی به تهران آمدم مسجدی در آن ندیدم (زرت طهران و لم ارفیها مسجداً)!!!!

در اینجا نباید به نق زدن افراد لامذهب و منفی‌باف اعتنا کرد که مثلاً از بودجه دولت

زمان او یعنی اواسط قرن یازدهم هجری، ۱۷۰ مسجد در ساریوو وجود داشته است. هفتاد مسجد آن، مساجد بزرگی بوده که در آن نمار جمعه برگزار می‌شده است.

بزرگترین مسجد جامع ساریوو، مسجد غازی خسرو بیک است که پسر دختر سلطان با یزید خان و مدتی دراز حکمران بلاد بوسنی بوده است. پدر وی فرهاد بیک در اصل بوسنوی بوده است.

خسرو بیک به جنگ‌های زیادی که در آن حدود نموده بود شهرت داشت. او از اموال غنائم مسجدی ساخت، و برای آن و سایر ابنیه خیریه خود موقوفات زیادی تعیین کرد، که درآمد بسیاری از آنها به دست می‌آمد.

در ساریوو مدارس ملی بسیار هست. مدارس هم مخصوص مسلمانان است، مانند مدرسه نائبان قضات شرع، و مدرسه غازی خسرو بیک، و مدرسه شریعتستا غیمنایا، و مدارس دیگر و مدارس ابتدایی هم به تعدادی زیاد وجود دارد که فرزندان مسلمانان در آنها زبان عربی و قرآن و مسائل اعتقادی و مسائل نماز و روزه و غیره، می‌آموزند.

یکی از شهرهای مشهور بوسنی، شهر موستار است، که مرکز بلاد هرزگوین می‌باشد، و بیشتر سکنه آن مسلمان هستند. در این شهر حدود ۳۰ مسجد است. موستار در کنار رود بزرگی به نام نرتوا (Nervetua) واقع است. در وسط شهر پل مرتفع و بزرگی است که شهر به نام آن موسوم گشته است، زیرا «موست» در زبان بوسنی به معنی پل است، در این شهر مدارس هست.

همچنین از شهرهای مشهور بوسنی، شهر توزلا (Tuzla) و با نالوقا و بیهاج (Biahac) و تراونیک (Travnik) است، و شهرهای بسیار دیگر که در کتب جغرافی ذکر شده است.

چرا؟ چون امروز دولت اسلامی است، و مساجد شعار مسلمانان، و از بودجه دولت و با کمک مردم باید این کار عملی شود، مانند همه ممالک اسلامی دیگر.

فصل سوم

نژاد مردم بوسنی و هرزگوین

ریشه و نژاد مردم بوسنی و هرزگوین، اغلب، بلکه همه آنها از نژاد اسلاو می‌باشد. مورخین عرب آنها را صقالیه، جمع صَقَلَب می‌نامند. ابومنصور ازهری لغوی^۱ می‌نویسد: صقالیه، مردمی سرخ روی و سرخ موی هستند و پشت بلاد خزر و بعضی از کوه‌های روم نشیمن دارند. به همین جهت به مرد سرخ روی صقلاب می‌گویند.

مورخین عرب به پیروی از مورخین یهودی می‌پندارند که آنها از اولاد یافت بن نوح هستند.

ابوالفوز محمد امین سویدی^۲ در سبائك الذهب نقل می‌کند که «آنها از فرزندان اشکناز بن توغرین کومر بن یافت می‌باشند. اسرائیلیان آنها را از اولاد

۱- محمد بن احمد ابومنصور ازهری هروی مؤلف کتاب «تهذیب اللغة» متوفای سال ۳۷۰ هجری است. م

۲- شیخ عبدالله بن حسین سویدی بغدادی متوفی سال ۱۱۵۶ هجری دربغداد، مؤلف کتاب سبائك الذهب فی معرفة قبائل العرب، و دیگر کتب است. م

ماذای بن یافت می‌دانند».

حافظ ابوسعید سمعانی^۱ در کتاب «انساب» می‌نویسد: «صقلبی، منسوب به صقالبه است که به صقلب بن لطنی بن یافت نسبت می‌رسانند؛ گفته‌اند صقلب پسر خود یافت بوده است. مشهور به این لقب، جماعت بسیاری بوده‌اند». یاقوت حموی در معجم البلدان از ابن کلبی^۲ نقل می‌کند که از فرزندان یافت بن نوح علیه‌السلام، یونان و صقلب و عبد ر و برجان و جرزان، و فارس و روم واقع در بین قلمرو اینان و مغرب بوده است.

نیز یاقوت می‌نویسد: ابن کلبی در جای دیگری نوشته است: پدرم به من خبر داد که رومی و صقلب و ارمینی (ارمنی) و افرنجی (فرنگی) همگی برادر یکدیگر و فرزندان لطنی بن کسلوخیم بن یونان بن یافت بوده‌اند. هر کدام از اینان در قسمتی از زمین سکونت یافتند، و قلمرو آنها به نام ایشان موسوم شد».

برای توجه به این اقوال که زبان به زبان گشته است، کافی است که بدانیم نظیر آن در حدیث منقول از پیغمبر (ص) به روایت ابوهریره آمده است که فرمود: «اولاد نوح، سام و حام و یافت بوده‌اند» اولاد سام عرب و فارس و روم هستند که خیر و نیکی در میان آنهاست. اولاد یافت، یأجوج و مأجوج و ترک و صقالبه می‌باشند که خیری در آنها نیست، و اولاد حام قبط (مصر) و بربر و سودان بوده‌اند».

این حدیث را حافظ سمعانی در مقدمه کتابش «انساب» آورده، و در سند آن محمد بن یزید بن سنان بن یزید تمیمی جزری واقع است که روایت را از پدرش

۱- عبدالکریم بن محمد سمعانی مروزی متوفای سال ۵۶۲ هـ - ق است. م

۲- ابوالمنذر هشام بن محمد بن سائب مشهور به ابن کلبی و متوفای سال ۲۰۶، شاگرد پدرش محمد بن سائب از علمای کوفه بوده است. ابن کلبی و پدرش هر دو از مفاخر دانشمندان شیعه و مورخین اقدم اسلام هستند. م

نقل کرده، و هر دو هم ضعیف هستند. ذهبی^۱ در «میزان الاعتدال» و حافظ ابن حجر^۲ در «تهذیب التهذیب» این حدیث را مورد بحث قرار داده‌اند. ذهبی حدیث را از منکرات پدر راوی یزید بن سنان دانسته است، زیرا مخالف است با آنچه ترمذی^۳ و امام احمد حنبل^۴ و حاکم نیشابوری^۵ در مستدرک نقل کرده‌اند که سمرة بن جندب گفت رسول خدا فرمود: سام پدر عرب و یافث پدر روم و حام پدر حبشی‌ها است.

این، نقل ترمذی است. ترمذی می‌گوید که حدیث مذکور حسن است. اما من گویم این از احادیث حسن بصری^۶ از سمرة بن جندب است، و اختلاف در این که آیا حسن بصری از سمرة حدیث شنیده یا نه، مشهور است، و اینجا محل بسط آن نیست.

حافظ عراقی در کتاب «القرب فی محبة العرب» نوشته است: حدیث سمرة به صواب نزدیکتر است! و اما در این که محل اصلی سکونت صقالبة اصلی در کجا بوده، مورخین عرب اختلاف نظر بسیار دارند، و آن هم به علت اخبار کمی بوده که به آنها رسیده است، و الا اختلافی که در خود آن اخبار باشد، کم بوده است.

۱- احمد بن عثمان ذهبی دمشقی، مورخ نامی، مؤلف میزان الاعتدال، سیر اعلام النبلاء و طبقات الحفاظ، و متوفای ۷۴۸ هـ ق است. م

۲- حافظ احمد بن علی بن حجر عسقلانی مصری دانشمند بزرگ متوفی به سال ۸۵۲ هـ ق مؤلف کتابهای تهذیب التهذیب، الاصابة، لسان المیزان و تقریب است. م

۳- ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی، مؤلف کتاب سنن، در گذشته بسال ۲۷۹ هـ ق. وی نابینا بود و از محدثین بزرگ اهل سنت است. م

۴- احمد بن محمد بن حنبل شیبانی مروزی شاگرد محمد بن ادریس شافعی، صاحب کتاب «المسند»، متوفای سال ۲۴۱ هـ پیشوای مذهب حنبلی اهل تسنن است.

۵- محمد بن عبدالله بن محمد معروف به حاکم نیشابوری، مؤلف کتاب مستدرک صحیحین و متوفای سال ۴۰۵ هـ ق است. م

۶- که تازه خود سمرة محل حرف است، و از همه ضعیفتر می‌باشد، البته در نزد شیعه امامیه. م

از مجموع اقوال آنها استفاده می‌شود که صقالبه در آسیا و نزدیک بحر خزر (دریای مازندران) می‌زیسته‌اند. پس از آن که قبایل مختلف از ناحیه شرق بلاد آنها بر ایشان هجوم آوردند، به سمت مغرب سرزمین خود کوچ کردند، و در آخرین کوچ، بعضی از قبایل آنها در قرن هفتم میلادی در بلاد بوسنی و نقاط پیرامون آن استقرار یافتند. اینها همانها هستند که معروف به اسلاوهای جنوب می‌باشند، و هم‌اکنون قسمت‌های پراکنده آنها ضمیمه دولت «یوگسلاوی» شده‌اند، که به معنی «دولت اسلاو جنوبی» است.

بسیاری از صقالبه در خدمت خلفای اندلس بوده‌اند. از جمله جعفر بن محمد مصحفی صقلی حاجب (رئیس تشریفات دربار) حَکَمُ الْمُسْتَنْصِر بالله (حکمران اموی اندلس) است. پادشاهان نخست از این صقالبه بیعت مسلمانی می‌گرفتند سپس به کار می‌گماشتند.

همچنین بسیاری از آنها در خدمت پادشاهان فاطمی مصر بوده‌اند، چنانکه مقریزی^۱ در خطط، در چند مورد نوشته است. ظن غالب این است که جوهر^۲ فرمانده معروف معز فاطمی، و بانی الازهر و شهر قاهره از صقالبه بوده است. ما در مستعین خلیفه عباسی صقلی، و نامش به گفته مسعودی^۳ در تاریخش «مخارق» بوده است.

۱- تقی الدین احمد بن علی مقریزی مصری، مورخ مشهور و مؤلف کتاب الخطط در تاریخ مصر، متوفای سال ۸۴۵ است. م

۲- جوهر بن عبدالله رومی فرمانده مشهور معز فاطمی مردی بزرگ و شجاع و نیکوکار بود. او در سال ۳۵۸ هـ مصر را گشود و شهر قاهره را بنا کرد. نیز الازهر به نام حضرت فاطمه زهرا (ع) که خلفای فاطمی جدّه خود می‌دانستند توسط جوهر این فرمانده نامی اسلام تأسیس شد. بنابراین شهر قاهره و بنای الازهر مصر که امروز حوزه علمی بزرگ دنیای تسنن است، توسط خلیفه شیعی فاطمی بنا شده است. اگر جوهر بوسنوی بوده افتخاری دیگر برای مردم مسلمان بوسنی و هرزگوین است. م

۳- علی بن حسین مسعودی جهانگرد و مورخ نامی اقدم متوفای سال ۳۴۶ در مصر، و مؤلف کتابهای «مروج الذهب» و «اخبار الزمان» و غیره. وی از دانشمندان شیعه امامیه است. م

فصل چهارم

پذیرش اسلام توسط مردم بوسنی و هرزگوین

ساکنان بوسنی و هرزگوین پیش از آن که قلمرو آنها توسط ترکان عثمانی فتح شود، نصارا بودند و از خود دولت و پادشاه داشتند. از زمان سلطان مراد اول، اسلام به سرزمین بوسنی و هرزگوین راه یافت.

میان سلطان مراد و پادشاه بوسنی پیمانی بود که به موجب آن پادشاه بوسنی به سلطان عثمانی خراج می داد. از آن زمان اسلام در بوسنی انتشار یافت، تا این که سلطنت عثمانی به سلطان مجاهد محمد پسر مراد معروف به فاتح رسید.^۱

پادشاه بوسنی پیمان را نقض کرد، و از پرداخت خراج امتناع ورزید. سلطان محمد با وی جنگید و او را بعد از جنگی سخت اسیر کرد و به قتل رسانید. متعاقب آن کلیه قلمرو بوسنی به تصرف عثمانی در آمد و سرزمین اسلامی شد. بیشتر مردم آن بخصوص بزرگان آنها هم مسلمان شدند. این واقعه در سال ۸۶۷

۱- این سلطان مقتدر عثمانی را به خاطر فتح قسطنطنیه که غیرقابل فتح می نمود، سلطان محمد فاتح خواندند. م

هجری اتفاق افتاد. فتح هرزگوین نیز بیست سال بعد به سال ۸۸۷ روی داد. این سرآغاز اسلام در سرزمین بوسنی است. از آن زمان قلمرو بوسنی ضمیمه دولت عثمانی بود تا سال ۱۲۹۵ هجری که دولت اتریش برحسب معاهده برلین بر آن دست یافت. هنگامی که جنگ، اخیر بین‌المللی در گرفت و دولت اتریش متلاشی شد، اسلاوهای جنوب، و از جمله مسلمانان بوسنی و هرزگوین قیام کردند و دولت کنونی یوگسلاوی را تأسیس نمودند.

فصل پنجم

اوصاف مسلمانان بوسنی و هرزگوین

و حالات دینی و علمی آنها

نخستین چیزی که در این باره می‌گوییم، تمسک آنها به دین خود و علاقه آنها به اسلام است. در این خصوص فرقی میان عالم و غیرعالم و مرد و زن نیست. این، حالت هرگروهی است که از اصل و اهل خود جدا شود. به همین جهت می‌بینید یهود به علت پراکندگی و جدایی از یکدیگر، سخت به عادات و زبان خود چسبیده‌اند.

مسلمانان بوسنی و هرزگوین، خصلت پسندیده تمسک به دین را از اسلاف خود به ارث برده‌اند، جز این که جنگ جهانی اخیر، فساد بزرگی در میان آنها بر جای نهاد، همان طور که در میان همه مردم کشورها بر جای گذارد.

این هم ناشی از نسل جدیدی در میان آنهاست که دجاریبی اطلاعی از امور دین و ضعف عقلی آنها گشته است. می‌بینید که بسیاری از اینها دین را فقط عادات تقلیدی می‌دانند که بدون تفکر و بحث و آزادی اندیشه، از پیشینیان خود به ارث برده‌اند.

اسباب این ضعف عقلی بسیار است و از جمله کمبود اهل علم در میان آنهاست. آنها هم که منسوب به اهل علم هستند بسیاری بی اطلاع و تن پرور هستند. سر در کتابهایی برده اند که فاقد ارزش و آمیخته به خرافاتی است که دین و علمای دین از آن بیزارند.

این ضعفای عالم نماگمان می کنند که آن خرافات موضوعات دینی است، و لذا به دفاع از آن برخاسته و در حفظ آن جد و جهد دارند، و به جای این که سودی برسانند زیان بخش می باشند.

نتیجه آن که افراد بی اطلاع از دین تصور می کنند اینها امور دینی است، و بقیه مطالب را بر آن قیاس کرده و از دین زده می شوند.

از جمله اسبابی که به این وضع کمک کرده است، کثرت استادان کافر در مدارس عمومی است. می دانیم که آموزگار تأثیر زیادی در اعتقاد شاگردان و دگرگونی افکار آنها به آنچه خود می اندیشد، دارد.

بسیاری از این استادان پیوسته چیزهایی را که باطل و متناقض است و دلیل هم ندارد، به فکر دانشجویان و دانش آموزان تزریق می کنند، و آن افراد بی اطلاع هم اینها را می پذیرند.

از جمله سنن الهی در این عالم این است که همیشه دانش آموزان تحت تأثیر افکار آموزگاران خود هستند، مگر عده ای که از این قانون طبیعی مستثنی می باشند.

بر دانشمندان اسلامی لازم است که آنچه را ممکن است در اذهان دانش آموزان و دانشجویان رسوخ کند، با دلیل و برهان بر طرف سازند و ریشه آن شبهات واهی را از دلهای آنها برکنند.

از ویژگیهای مردم مسلمان بوسنی و هرزگوین علاقه شدید آنها نسبت به سایر مسلمانان است، و این عقیده را دارند که همه مسلمانان هر چند از سرزمین های دور باشند، با هم برادرند. زیرا این قانون اسلام است که خدای

تعالی می فرماید: انما المؤمنون اخوة^۱

ابوداود^۲ در کتاب «سنن» از جُبیر بن مطعم روایت می کند که پیغمبر (ص) فرمود: «از مانیت کسی که دعوت به تعصب کند، و از ما نیست کسی که بر عصبیت جنگ کند، و از ما نیست کسی که بر عصبیت بمیرد».

علیهذا باید سعی نمود که رابطه برادری میان مسلمانان زنده شود، و آنچه مخالف این حس دینی است از میان برود. در روایت است که: المسلم اخوالمسلم: مسلمان برادر مسلمان است.

یکی دیگر از ویژگیهای مسلمانان بوسنیایی سالم ماندن عقاید آنها از خرافات و کارهای جاهلانه است. ما بسیاری از مسلمانان را در کشورهای صد در صد اسلامی دیده ایم که خرافات بر عقاید آنها غلبه دارد و تصور می کنند که هرکس مخالف عقاید خرافی آنها باشد ملحد و زندیق است!!

دیگر از ویژگی های آنها این است که سعی دارند عادات و رسوم اسلامی را در پوشش، و فرق گذاردن بین خود و کفار حفظ کنند، به همین جهت بیشتر آنها عمامه به سر می گذارند، و هر که هم عمامه به سر نمی گذارد، فینه بر سردارد. زنان آنها با حجاب و خود نگاهدارند. در خیابانها چیزی از صورت و دستهای آنها نمودار نیست، مگر بعضی که از شیطان پیروی می کنند و دنباله رو اهل فساد می باشند.

بعضی از طالبان فساد و پیروان دشمنان دین در صدد برآمدند که این عادات اسلامی را از میان بردارند. عده ای از نادانهای عالم نما هم آنان را در این اندیشه فاسد یاری نمودند، ولی خداوند نیرنگ آنان را در نطفه خفه کرد

زبان مسلمانان بوسنی و هرزگوین، مانند همسایگان و هموعان خود از

۱- آیه ۱۰ سوره حجرات: مؤمنان برادر یکدیگرند.

۲- سلیمان بن اشعث بن اسحاق، مشهور به ابوداود سیستانی از محدثین بزرگ، و صاحب کتاب «سنن» یکی از کتب ششگانه (صحاح سته) اهل تسنن است. او در سال

صربها و کرواتها، زبان اسلاوی است. این زبان از زبان روسی چندان دور نیست، زیرا ریشه آنها یکی است، و آن هم زبان قدیم اسلاوی است. مسلمانان الفاظ بسیاری از ترکی و عربی هم در زبان خود دارند که با ورود اسلام در میان آنها وارد زبان آنان شده است.

خط و کتابت آنها مانند سایر هموعان خود، دو نوع است. یک خط با حروف لاتینی، و خط دیگر که از حروف یونانی قدیم گرفته شده است.

مسلمانان خطی هم با حروف عربی دارند، و در آن اصلاحاتی به وجود آورده‌اند که با زبان آنها هماهنگ باشد. این خط در میان مسلمانان بوسنی و هرزگوین قدیمی است. آن را علمای پیشین آنها وضع کرده‌اند، ولی در سابق مانند ازمئه اخیره زیاد معمول نبوده است.

این خط فواید بسیاری دارد. از جمله این که بچه‌ها از کودکی کتابت عربی را می‌آموزند و همین زمینه می‌شود که بعدها خواندن قرآن و شناخت الفاظ آن برای آنها آسان باشد. پس جا دارد تا آن را حفظ کنیم و کتب فقه و عقاید و غیره را با آن چاپ و منتشر سازیم.

مسلمانان بوسنی این کار را عملی ساخته‌اند و در چاپخانه مخصوص به خود کتابهای زیادی درباره مسائل دینی چاپ کرده‌اند.

مسلمانان بوسنی و هرزگوین، همگی در فروع بر مذهب ابو حنیفه هستند و کسی در میان آنها نیست که غیر از این مذهب داشته باشد^۱؛ اما در اصول، پیرو مذهب ابومنصور ماتریدی^۲ می‌باشند.

مسلمانان بوسنی و هرزگوین سعی بلیغ در حفظ قرآن دارند. بسیاری از

۱- ترکان عثمانی هم که فاتح آن ممالک بوده‌اند، همگی مذهب حنفی داشته‌اند. م

۲- ابو منصور محمد بن محمد بن محمود ماتریدی سمرقندی متوفای سال ۳۳۳ هـ دانشمند متکلم و اصولی، از تصانیف او، شرح الفقه الاکبر (منسوب به ابوحنیفه)، تأویلات اهل السنة، بیان و هم المعتزله، تأویلات القرآن، و مآخذ الشرایع در اصول فقه است (معجم المؤلفین). م

فرزندان خرد سال آنها با همه دوری که از زبان عربی، و دشواری آموختن آن دارند و با این که عادت به ادای حروف از مخارج ندارند، مع الوصف حافظ قرآن می‌باشند.

روش آنها در آموختن علوم دینی این است که کودک خردسال باید نخست به مدارس ابتدایی برود که به آنها «مکاتب» می‌گویند. در مدرسه خط عربی و قرائت قرآن، و آنچه از عبادات مورد لزوم است، و امور اعتقادی، می‌آموزند. کودک در این مدارس دو یا سه سال می‌ماند. این مدارس از بودجه اوقاف مسلمانان اداره می‌شود.

سپس وارد مدارس ابتدایی می‌شود که در آن خط محلی و مبادی علوم لازمه را می‌آموزند. این مدارس عمومی برای مسلمانان و غیر آنهاست. و هزینه اداره آنها را حکومت می‌پردازد.

وقتی دانش آموز چهار سال در آنجا تحصیل کرد وارد مدارس متوسطه می‌شود. مدت تحصیل در این مدارس هشت سال است. در بعضی از این مدارس که مخصوص مسلمانان است، زبان عربی و امور دینی می‌آموزند، مانند مدرسه‌ای که به نام «شر یعتسقا غیمنا زیا» است.

در این مدرسه صرف و نحو عربی، و از علوم دینی فقه و عقاید و تاریخ فرق اسلامی و اخلاق و زندگانی پیغمبر (ص) و تاریخ اسلام تدریس می‌شود. بیشتر کتابهایی که این علوم را از روی آن فرا می‌گیرند، ترجمه شده به زبان خود آنهاست. مسلمانان همچنین مدرسی به طرز قدیم دارند که در آنها علوم دینی و عربی می‌آموزند. این مدارس در ازمئه اخیر کم شده است.

مسلمانان بوسنی مدرسه‌ای هم برای تربیت قضات شرع دارند. هنگامی که دانش آموز در بوسنی چهار سال در مدارس متوسطه یا مدارس قدیمه تحصیل کرد، به این مدرسه منتقل می‌شود و در آنجا گذشته از علوم دنیوی، فقه، مخصوصاً آنچه را که مربوط به ازدواج و طلاق و فرائض است، و نیز قسمتی از تفسیر و حدیث را می‌آموزد. مدت تحصیل در این مدارس هم پنج سال است.

وقتی این دوره را طی کرد، وارد یکی از محاکم شرع می‌شود. دو سال را هم یا بیشتر در آنجا کارآموزی می‌کند و سپس عهده‌دار منصب قضای شرعی می‌شود. هزینه این مدرسه را دولت تأمین می‌کند. مسکن و خوراک و لباس و کتابها و تمام لوازم دانشجویان هم مجانی است.

در زمان سابق همه مدارس به سبک قدیم بود، و هر کس می‌خواست درس خود را ادامه دهد به خارج می‌رفت. بیشتر طلاب به مدارس استانبول می‌رفتند و از علمای آنجا استفاده می‌کردند. چنان‌که در شرح احوال علما خواهید دید. اما امروز بعد از آن‌که آن راه به روی آنها بسته شد، روی به الازهر می‌آورند، تا از علمای آنجا بهره گیرند، با این فرق که وضع کنونی در الازهر آن گونه نیست که انتظار می‌رفت، و این هم به علت وجود اموری چند است...^۱

مسلمانان در بوسنی و هرزگوین در بسیاری از شهرها دارای محاکم شرعی می‌باشند. در این محاکم قضات مسلمان در مسائل ازدواج و طلاق و ارث به قضا می‌نشینند.

طلاق در بین آنها کم است همان طور که به ندرت یافت می‌شود که مردی بیش از یک زن داشته باشد.

مسلمانان بوسنی و هرزگوین چهار مفتی در چهار شهر دارند. قبلاً تعداد آنها شش تن بود و امور فتوی به آنها مرجوع است.

در مرکز بوسنی یعنی شهر سرايوو مجلسی مرکب از چهار نفر از علما است که به «ریاست علمی» موسوم است، و شخصی به نام رئیس العلماء بر آنها ریاست دارد. این ریاست قبل از این مخصوص مسلمانان بوسنی و هرزگوین بود، و رئیس در شهر سرايوو اقامت داشت، ولی امروز رئیس العلماء، رئیس کلیه مسلمانان یوگسلاوی، و دفتر او در پایتخت دولت است. رئیس العلمای کنونی

۱- مؤلف که خود تحصیل کرده ازهر بوده، این امور را که مورد انتقاد وی است شرح می‌دهد که شاید امروز منتفی شده باشد و مورد نیاز ما هم نیست. از جمله گویا در ازهر به غربابها نمی‌دهند، حال آن‌که باید غربارا بیش از خود مصریها احترام کنند. م

شیخ عالم بزرگ ابراهیم افندی ماغلایلیج و فقه الله تعالی است. مسلمانان سه مجله و یک روزنامه مخصوص به خود دارند. یکی از مجلات به نام «حکمت» است که از اسلام دفاع می‌کند و در این راه می‌کوشد. دو مجله دیگر هم هست که مسلمانان از روش آنها خشنود نیستند، زیرا نه فقط از دفاع در برابر کفار روگرداند، بلکه گاهی باعث دردسر هم هستند.

به خدا من این را می‌نویسم و شرم دارم که بنویسم گروهی از مسلمانان که تعداد آنها به بیش از نیم میلیون می‌رسد، در حقیقت بیش از یک مجله اسلامی ندارند! البته این وضع را مسلمانان در بیشتر نقاط جهان دارند.

همین الازهر تا دیروز مجله‌ای نداشت که اخبار خود را منتشر سازد و دعوتش به مسلمانان برسد، تا این که مجله نورالاسلام در اول امسال (۱۳۴۹ هـ ق) انتشار یافت.

قاهره با آن همه مجلات و جرائدی که دارد، مجلات اسلامی آن بیش از تعداد انگشتان یک دست نیست. این یک حقیقت تلخ است، ولی نمی‌توان از آن گذشت. در شهرهای بوسنی انجمن‌های زیادی وجود دارد. بعضی از آنها عهده‌دار کمک رسانی به دانشجویان در داخل و خارج کشور هستند، یکی از انجمن‌های ثمربخش آنها، انجمنی است به نام انجمن آزادی. اعضای آن سعی در آموزش دادن انواع صنعت‌ها به فرزندان فقرا و یتیمان دارند.

انجمن دیگری به نام انجمن مرحمت است که عهده‌دار کمک رسانی به فقرا و درمانده می‌باشد. آنها زکات را از مالداران می‌گیرند و به مستحقان آنها می‌رسانند. اینها انجمن‌هایی است که کار آنها مورد تقدیر است و امید است که خداوند امثال آنها را افزون گرداند.

اینها اندکی از چگونگی وضع مسلمانان در آن نقاط است که به اختصار ارائه کردیم. منظور ما این است که مسلمانان ساکن در نواحی مختلف عالم را بشناسانیم و بگوئیم که در آن نقاط هم جماعتی از برادران هستند که از شادی آنها شاد و از ناراحتی آنها ناراحت باشند. بنابراین می‌باید مسلمانان یکدیگر را

بشناسند و آن که در دورترین نقطه مشرق است، دیگری را که در دورترین نقطه مغرب است بشناسد، و آن که در غرب است برادرانش را در شرق بشناسد. ما در مصر دیده‌ایم که مسلمانان این کشور، از احوال مسلمانان آن نقاط خبری ندارند، گویی خداوند آنها را نیافریده است. این را تنها در طبقه بی‌سواد ندیدیم، بلکه بیشتر طبقه تحصیل‌کرده هم اطلاعی از برادران خود در آن نقاط ندارند. شاید مسلمانان غیرمصری در این معنی مثل آنها یا بی‌خبرتر از آنها باشند. این تقصیری است که باید تدارک شود.

امیدواریم خداوند مسلمانان را موفق بدارد تا یکدیگر را بشناسند و هم چون بدن واحدی باشند که:

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

یادآوری چند نکته

- ۱- ما در این مختصر غیر از علما و شعرا کسی را نام نبرده‌ایم. کسانی که دارای مناصب سیاسی و غیره بوده‌اند و شمار آنها هم زیاد است در اینجا مورد نظر نیستند.
- ۲- ترکها و ایرانیان مانند عربها اعتنائی به انساب ندارند. لذا می‌بینید در میان افرادی که در این کتاب نام برده‌ایم، کسانی هستند که فقط نام آنها را می‌دانیم، بعضی را هم فقط از تخلص آنها می‌شناسیم.
- ۳- عادت علمای روم (عثمانی) و ایرانیان مخصوصاً شعرای آنها این است که برای خود القابی را انتخاب می‌کنند، مانند: میلی، حلمی، عزیزی، نرگسی و غیره، چنان که خواهید دید. این القاب را آنها تخلص می‌گویند. ما هم همان را آورده‌ایم. و اینک شروع در بیان مقصود می‌کنیم. خداوند ما را در قول و عمل موفق بدارد، آنه قریب مجیب.

حرف همزه

(۱)

ابوبکر متخلص به ذکری

اصل وی از شهر اوزیجه (Osijek) است. این شهر در زمان ترکان عثمانی از شهرهای بوسنی به شمار می‌رفت، ولی امروز از شهرهای صربهاست و مسلمانان در آن سکنی ندارند. در حالی که سابقاً محل سکونت آنها بود. پدرم از زنی از بستگانش که ساکن آن شهر بود، نقل می‌کرد که گفته بود: ما در زمان استیلای کفار بر اوزیجه از آن شهر خارج شدیم، در حالی که تمام اموال خود را رها کردیم. کفار بر دروازه شهر شمشیرها را کشیده داشتند. و ما از زیر شمشیرها خارج می‌شدیم و فقط جان خود را نجات می‌دادیم. ذکری در شعر ترکی شاعری پرازنده بود. او به شجاعت در جنگها شهرت داشت و در سال ۱۱۰۰ هجری در جنگ به شهادت رسید. از اشعار مشهور وی این ابیات است^۱

۱- مؤلف می‌گوید اشعار ترکی و فارسی را زیاد نمی‌آوریم، زیرا کسانی که ترکی و فارسی بدانند کم هستند، و نیز به خاطر صعوبت طبع عبارات ترکی در کشورهای عربی می‌دانیم که مؤلف، کتاب را به عربی در مصر تألیف کرده است. ولی ای کاش

بنیم نوش ائتدیکیم زاهد می گلگون ایمیش صانما
 بوییر خونابه حسرتله مملو جام فرقتدور
 همان مجنونه همپا اولدوغوم شمدی قیاس ائتمک
 دل زاریم ائدن شیدا دخی پیغام وصلت دور
 برکلشنده سنی بلبل کبی زار ایلین ذکری
 دیار غربت و درد و غم و آلام محتدر

ترجمه:

زاهد! گمان مبر که آن چه می نوشم می گلگون است
 بل جامی سرشار از خونابه حسرت فراق است
 اینک در می یابی که من همپای مجنون هستم
 زیرا آنچه دل زارم را شیدا می کند پیام وصل است

(۲)

ابوبکر بوسنوی

اصل وی از شهر تراونیک است. از شرح احوالش اطلاعی نداریم، و این قدر می دانیم که شرحی بر «مقدمه غزنویه» دارد.

(۳)

ابراهیم آق حصار

او اصلاً از مردم شهر آق حصار است. مردم آن بلاد آن را «ببر و ساج»

اشعار فارسی را بیشتر نقل کرده بود، تا ما فارسی زبانان بیشتر با شاعران فارسی گوی بوسنی و هرزگوین آشنا می شدیم و میزان تسلط آنها را بر شعر فارسی می دانستیم. م

می‌نامند. کتابی در فقه دارد که معروف به «فتاوی آق حصار» است. از شرح حال او اطلاعی ندارم.

(۴)

شیخ ابراهیم بن تیمورخان

ابراهیم بن حمزة بن محمد بوسنوی رومی حنفی مقیم قاهره، معروف به «قزار» استاد بزرگ و پیشوای طائفه بیرامیه است. محبی^۱ شرح حال او را در کتاب «خلاصة الاثر» آورده و نام و نسب شیخ ابراهیم را همان طور که گفتیم نگاشته، ولی دیگری نوشته است او ابراهیم بن حمزة بن طورخان است. والله اعلم. محبی می‌گوید: وی دارای مقام عالی و کلماتی نیکو در تصوف بود. او رسائلی در علوم صوفیه تألیف کرد، از جمله رساله‌ای است که آن را «محرقة القلوب فی الشوق لعلام الغیوب» نامیده است. اصل وی از بوسنی است. در آنجا متولد شد و همانجا پرورش یافت، و به حال عبادت و زهد می‌زیست. سپس در کشورها به سیاحت پرداخت، و اولیای بزرگ را ملاقات کرد، و جد و جهد زیاد به عمل آورد.

او در هر شهری نامی داشت و به آن نام خوانده می‌شد. در شهرهای روم (عثمانی) به نام علی، و در مکه حسن، و در مدینه محمد و در مصر ابراهیم خوانده می‌شد!

او طریقه بیرامیه گیلانیه را از شیخ محمد رومی، و او از سید جعفر، و او از

۱- محمد امین فضل الله بن محب الله محبی حنفی دمشقی، مورخ و ادیب و شاعر، متوفای سال ۱۱۱۱، کتاب وی «خلاصة الاثر» چهار جلد است و شرح حال علما و دانشمندان قرن یازدهم هجری است. شناخت بیشتر علما و شعرا و امرای بوسنی و هرزگوین را باید مدیون کتاب او باشیم. م

امیر مسکین و او از سلطان بیرام اخذ کرد.

مدتی را در حرمین شریفین (مکه و مدینه) بسر برد، آن‌گاه به مصر رفت و در آنجا مستقر شد. مدتی در جامع زاهد اقامت داشت، و پس از آن در جامع قوصون مقیم شد و آن‌گاه در برقوقیه، و از آن پس در قلعه جبل، در محلی نزدیک مسجد ساریه سکونت ورزید.

او در دکانی که در قلعه بود و در آن ابریشم می‌بافتند می‌نشست. احوال عجیب و وقایعی غریب داشت. حالت تنهایی و انفراد به خود گرفته بود. اکثر اوقات به مقابری که در بیرون قلعه و دروازه وزیر، و قرافه کبری که در بیرون مصر، و قرافه صغری که در بیرون قاهره بود و قبر شافعی در آنجاست، پناه می‌برد.

هرگاه حالی بر او غلبه می‌کرد مانند شیر خشمگین به دور خود می‌گردید. می‌گفت پیغمبر (ص) را در حالی که علی مرتضی در پیش روی او بود در خواب دیدم که فرمود: یا علی! بنویس که سلامت و صحت در گوشه گیری است. این را بارها تکرار می‌کرد، و از آن موقع چنان حالتی می‌یافت. او می‌گفت وقتی تازه متولد شده بود، موزن شب هنگام اذان گفت، و او که در گهواره بود شهادتین را به زبان آورد!

وفات او در سال ۱۰۲۶ اتفاق افتاد، و در نزد اولادش در تربت باب الوزير مقابل نظامیه به خاک رفت. این را امام عبدالرؤوف مناوی در کتاب طبقاتش به نام «الکواکب الدریة فی تراجم السادة الصوفیة» نوشته است.

محبی می‌گوید: «آنچه را من در اینجا نوشتم، بعضی با تلخیص و تغییر از آن کتاب اخذ شده است».^۱

(۵)

ابراهیم پاشا بن شارح المنار افندی

ابراهیم پاشا افندی^۱ اصلاً از مردم بوسنی، ولی در بجوی متولد شد، و مورخی بزرگ است. پدر و مادرش بوسنیایی بوده‌اند، اما او چنان که گفتیم در شهر بجوی تقریباً به سال ۹۸۰ متولد شده است. پدرش در سال ۱۰۴۵ وفات یافت. او مردی دانشمند بوده و ظاهراً شرحی بر کتاب «المنار» در اصول فقه دارد. به همین جهت به «شارح المنار» معروف بود.

خاندان ابراهیم پاشا، خاندانی مشهور و شریف، و معروف به «آلای بیک زاده» بودند. عده‌ای از گذشتگان او در بوسنی منصب آلای بیگی داشتند، مانند قره داود بیک، جعفر بیک و خواجه آلای بیک.

شهر بجوی از شهرهای مملکت مجارستان (هنگری) بود و لذا وی منسوب به آنجاست و بجوی یا بجویلی خوانده می‌شود. این نسبت طبق قاعدهٔ زبان ترکی است.

ابراهیم پاشا، مناصبی چند را در شهرهای متعدد به عهده داشت، و در سال ۱۰۶۱ به ظن غالب در بلاد بوسنی وفات یافت.

او تاریخی بزرگ دارد که آن را در دو جلد به زبان ترکی مشتمل بر وقایع صد و بیست سال، از سال ۹۲۶ تا سال ۱۰۴۹، تألیف کرده است. در آخر این تاریخ احوال چنگیز و هولاکو را آورده است.

او تاریخ خود را آن طور که وقایع را دیده و شاهد بوده، یا موثقین برایش نقل کرده‌اند، با عبارات ساده قابل فهم نوشته، و از به کار بردن کلمات پر تکلف و سجع دار پرهیز کرده است.

وی آنچه را حقیقت داشته نوشته، و از ذکر خرافات که بیشتر مورخین به آنها

۱- افندی در زبان ترکی اسلامبولی به معنی آقا و سرور است و لقب عامی برای علما و بزرگان است. م

عشق می‌ورزند دوری جسته است. این همان چیزی است که نقادان اهل تاریخ بدان امتیاز دارند. در تاریخ وی آگاهی‌های مهمی درباره کشور مجارستان و فتح آن هست.

شرح حال بجوی را به تفصیل مورخ مجاری (دکتر قاراجون) در مجموعه خود به نام «تورک درنگی»، و مورخ احمد رفیق بیک، در مقالاتش که در مجله اقدام منتشر شده، آورده‌اند.

مصطفی احمد افندی بلگرادی دفتر دار طمشوار، ذیلی بر تاریخ بجوی، از سال ۱۰۴۵ تا سال ۱۰۶۱ نوشته است.

(۶)

ابراهیم چلبی بن رمضان آقا

وی متخلص به «بزمی» و ملقب به «یاساقچی زاده» است. شیخی زاده در «ذیل» خود شرح حال او را آورده و گفته است: «وی مردی مشهور به اطلاعات علمی، و خوش معاشرت، و محبوب مردم بود».

هنگامی که مصطفی پاشا با ینی چری‌ها متوجه محاصره شهر وین شد، ابراهیم چلبی همراه او بود. در اثنای محاصره، در ماه رمضان سال ۱۰۹۴ هـ، گلوله توپ به او اصابت کرد، و پایش را برد، و بر اثر آن چند روز بعد درگذشت. ابراهیم چلبی در زبان ترکی شاعری ماهر بود. دیوان شعر مرتبی دارد. شیخی زاده نمونه‌هایی از شعرش را آورده است.

(۷)

ابراهیم افندی بن خرم آغا

ابراهیم افندی بوسنوی سرایی متخلص به «آلتی بارمق» در سراپو و متولد

شد و راه تحصیل علم را دنبال کرد. سپس مدرس چند مدرسه گشت، و از آن پس متصدی منصب قضا در چند شهر شد، از جمله شهر بیت المقدس، شام و بروسا و غیره؛ همچنین منصب افتاء را در شهر محل تولد خود (سرایوو) به عهده داشت و در سال ۱۰۸۴ در سن نود و پنج سالگی درگذشت. پدرش خرم از ثروتمندان بود، و بعد از خود موقوفاتی را برجای گذاشت. امروز محله‌ای در سرایوو به نام اوست.

(۸)

ابراهیم بیک بن سلیمان فرهاد پاشا زاده

ابراهیم بیک بوسنوی در چند مدرسه در شهر استانبول مدرس بود، سپس به عنوان قاضی بغداد تعیین شد، ولی قبل از این که آن منصب را برعهده بگیرد معزول گردید، وفاتش در سال ۱۰۸۴ بود.

(۹)

ابراهیم افندی بستریگی

ابراهیم افندی بستریگی سرایی بوسنوی، در شهر سرایوو و در محله‌ای به نام بستریگ متولد شد. از علمای شهر خود کسب دانش کرد، سپس به استانبول رفت تا دانش خود را تکمیل کند.

او در آنجا وارد طریقه خلوتیه شد، و شیخ مصلح‌الدین را که از شهر اوزیچه بود خدمت کرد، و از وی اجازه ارشاد گرفت.

وقتی به شهر خود بازگشت، زاویه‌ای در محله ولادت خود بنا کرد. علاوه بر این، وی به منصب افتاء در شهر سرایوو نیز نائل گشت. او مردی کاملاً شایسته

بود. با زهد و عبادت زیست، و در سال ۱۰۷۵ به سن ۱۲۰ سالگی وفات یافت. مردم به وی اعتقادی زیاد دارند و کراماتی از او نقل می‌کنند. مرقدش در جلو مسجد جامع سلطانی است. رحمه الله علیه.

(۱۰)

ابراهیم بن حاج اسماعیل افندی

از شاگردان شیخ مصطفی بن یوسف موستاری است که شرح حالش خواهد آمد.

محمد طاهر بروسائی در کتابش «عثمانلی مؤلفی» نوشته است که او ملقب به «اوییاج» و داماد شیخ مصطفی موستاری بود که شرح حالش خواهد آمد. پدرش نیز از علما و دانشمندان بود. شیخ مصطفی بن یوسف نامبرده از وی کسب علم کرده بود.

ابراهیم افندی تألیفی به زبان عربی دارد که در آن شرح حال استادش را نگاشته، و به نام «مناقب الفاضل المحقق مصطفی بن یوسف الموستاری» نامیده است. آغاز آن چنین است: «حمد و سپاس خداوندی را سزااست که علما را با فضل خود در میان مردم همچون پرچمها قرار داد، و به وسیله آنها قواعد شرع را برپا داشت و مبانی اسلام را تحکیم بخشید». از شرح حال خود او جز آنچه گفتیم، و نیز از سال وفاتش خبر نداریم.

(۱۱)

ابراهیم افندی بوسنوی

وی در بلاد بوسنی علوم دینی را تحصیل کرد، سپس به استانبول سفر نمود

و از علمای آنجا اخذ علم کرد. در سال ۱۰۹۹ در دارالحديث استانبول به تدریس پرداخت. وفات او در سال ۱۱۰۶ بود.

(۱۲)

ابراهیم رفقى بوسنوی

وی مشهور به «رفقی ملازمی»، و از مشاهیر مدرسین بود. در سال ۱۱۳۱ درگذشت.

(۱۳)

ابراهیم افندی بوسنوی

اصل وی از شهر «بوژه غا» بود. دانش را از علمای شهر خود فراگرفت سپس به قسطنطنیه رفت، و در آنجا دانش بیشتر آموخت تا این که در سال ۱۰۹۹ مدرس شد. پس از آن به سمت قاضی بوسنی تعیین گردید، و از آن پس قاضی شهر قیصریه بود.

او در همان قیصریه به سال ۱۱۳۱ وفات یافت.

(۱۴)

ابراهیم افندی بوسنوی

این ابراهیم افندی بوسنوی نیز از مشاهیر مدرسین بوده، و در سال ۱۱۳۰ درگذشته است.

(۱۵)

ابراهیم افندی اوزونی زاده ملازمی

ابراهیم افندی مشهور به اوزونی زاده ملازمی در شهر سراپوو و از علمای آنجا اخذ علم کرد، سپس به استانبول رفت و در راه تحصیل علم جد و جهد نمود تا این که به سمت مدرس تعیین شد و در چند مدرسه به تدریس پرداخت. وفات وی به سال ۱۱۳۹ بود.

(۱۶)

ابراهیم ذکری

ابراهیم متخلص به ذکری از مشاهیر شعرای متأخر در زبان ترکی است. در سال ۱۲۱۰ در شهر اوزیچه متولد شد و نزد علمای بوسنی تحصیل علم کرد، سپس در بلغراد مستقر شد، و به کار سرودن شعر و تألیف پرداخت. فطین از وی در تذکره خود نام برده، و گفته است که او راست اشعار بسیاری و آثاری دیگر؛ سپس قسمتی از اشعارش را ذکر کرده است. محمد طاهر بروسی نیز در کتابش «عثمانلی مؤلفلری» از وی نام برده و گفته است در سال ۱۱۸۳ درگذشت. ما این طور یافتیم، ولی شاید سال ۱۲۸۳ درست باشد. سپس محمد طاهر می گوید او مشهور به لقب کوچوک آنجار بود و کتابی درباره ولادت پیغمبر (ص) تألیف کرده و آن را «مورد الوصول فی مولد الرسول» نامیده، و خود نیز آن را شرح کرده است. او اضافه می کند که وی رسائل متعدد دارد، و در ضمن اشعارش بعضی از اشعار ابوبکر ذکری سابق الذکر را جای داده است.

شاید این مطلب بر محمد طاهر مشتبّه شده باشد، و این را به جای آن نقل

کرده است. والله اعلم.

(۱۷)

ابراهیم ادهم بیک باش آغازاده

وی پدر صفوت بیک است که در آینده از او نام خواهیم برد. او در سال ۱۲۵۶ در شهر «نوسین» از شهرهای هرزگوین متولد شد، و در نزد علمای بلاد خود تحصیل کرد، سپس چندین منصب را عهده‌دار گشت. وفات او به سال ۱۳۲۰ بود.

او رحمه‌الله علیه با زبان‌های ترکی و عربی و فارسی آشنا بود و دارای اشعاری به ترکی است.

ابراهیم ادهم بیک نخستین کسی است که اقدام به احیای یاد بزرگان بوسنی نمود. مانند کتابی که در شرح حال درویش پاشا موسستاری، و کتابی که در شناخت نرگسی سرابی، و کتابی که در معرفی کافی آق حصار و کتابهایی که در شناسایی دیگران تألیف کرده است.

او قصد داشت کتابی به زبان بوسنیایی در ترجمه رساله غزالی موسوم به «ای فرزند»، نگارش دهد. و هم تصمیم داشت کتاب «اطواق الذهب» زمخشری^۱ را به زبان مادری خود ترجمه کند، ولی مرگ آرزوی او را قطع کرد. هنگامی که او وفات یافت پسرش صفوت بیک در مرثیه‌اش این رباعی را به زبان فارسی گفت:

۱- محمود بن عمر بن محمد زمخشری خوارزمی معتزلی از دانشمندان بزرگ اسلامی و استاد فن بلاغت بود. چون مدتی مجاور بیت‌الله الحرام بود، ملقب به «جارالله» شده است. کتابهای کشاف در تفسیر قرآن مجید، و اطواق الذهب، و اسرار البلاغه، و انوارالربیع از تألیفات پر ارزش اوست. به سال ۵۳۷ در جرجانیة خوارزم وفات یافت. م

ناموس مجسم بود، در دیده دشمن و دوست
 فانوس مجلی بود، در حلقه اهل پوست
 همراه وطن پرور، همراهی هنرآور
 ابقای نكونامی، سرمایه عمر اوست

(۱۸)

احمد شمس الدین بوسنوی سرایی

احمد شمس الدین بوسنوی سرایی ملقب به «زال». محمود پاشا خواجه سی، شرح حالش را صاحب «العقد المنظوم فی ذکر افاضل الروم» آورده و گفته است: از جمله دانشمندانی که در زمان سلطان مراد بن سلیم وفات یافت، عالم امجد مولی شمس الدین احمد بود.

او رحمة الله علیه در شهر سراپوو متولد شد و با تحصیل علوم و معارف پرورش یافت. از هر دانشمند عارفی بهره گرفت و در میدان تحصیل و استفاده سعی بلیغ مبذول داشت تا این که در مدرسه خانم «مهر و ماه»^۱ در شهر اسکدار به عنوان اعاده معلومات، به ملازمت مولی محیی الدین مشهور به عرب زاده در آمد.

او اطوار و احوالی پیدا کرد، و به تعلیم وزیر محمود پاشا مشهور به «زال» امتیاز یافت. نخست در مدرسه افضل زاده، و پس از آن در مدرسه ابراهیم پاشا تدریس کرد، این دو مدرسه هر دو در قسطنطنیه است و از آن پس در مدرسه ایلدرم خان واقع در شهر بورسا و در آخر در مدرسه سلطان محمد در همان شهر بورسا به تدریس پرداخت و در حالی که مدرس آن مدرسه بود در عنوان جوانی

۱- در متن عربی کتاب به همین نام آمده و ترجمه از عربی نیست. ببینید چقدر اسامی مرد و زن ایرانی در عثمانی و بلاد بوسنی معمول بوده است. م

در ماه رجب سال ۹۸۳ وفات یافت.

او رحمه الله علیه دانشمندی عارف، خوش رفتار، پسندیده راه و دارای سیرتی مقبول و سریرتی پاکیزه و ذهنی سلیم و طبعی مستقیم بود. پیوسته سرگرم کار خود، و به دور از قیل و قال بود. نگارش نیکو و خطی خوش داشت. هیچ گونه بدی از وی معهود نبود. در نگارش نثر و فن شعر توانا و برکلام عرب مسلط و در انحاء ادبیات استاد بود.

رسالة بلیغی در «وصف القلم» که به روش بلغای زمان خود نوشته است، و کتابی دیگر به همان روش در وصف شمشیر، از تألیفات اوست. هر دو را صاحب کشف الظنون ذکر کرده است، و اینک نمونه‌ای از نگارش وی در وصف قلم:

«شجرة تخرج من طور سيناء، اصلها ثابت و فرعها في السماء، اذنزل عليها الماء اهتزت، و كلما اتت با ثمارها ربت. يوسف عانقه اخوته عناق الحب، و اجمعوا ان يجعلوه في غيابة الجب...»

و این هم نمونه‌ای از نثر او در «رسالة سيفیه» در وصف شمشیر: «فيا سائلی عن اصل ذالك النصل! استمع لما يتلى عليك في هذا الفصل، انه نص قاطع، ذوالنون ذهب مغاضباً فالتقمه الحوت»، فنادی فی ظلمة فاحمة، فنبذناه و انتبنا علیه شجرة قائمة، ذوالقرنین بقبضته الشرق و الغرب، وله اليد الطولى فی كل ضرب من الحرب...»

از این دو رساله نمونه‌هایی را صاحب «العقد المنظوم» و ابن نوعی در ذیل «الشقائق» بیش از آنچه ما در اینجا آوردیم، آورده‌اند. ما همه آنچه را این دو تن در کتاب خود آورده‌اند، به خاطر بدی خط و کثرت اغلاط آنها نقل نکردیم. تکلف در آنچه ارائه دادیم آشکار است. الفاظ آنها نامأنوس و خالی از معانی می‌باشد.

(۱۹)

احمد بوالی

اصل وی از «یکی بازار» است.^۱ شمس‌الدین سامی بیگ^۲ در «قاموس الاعلام» نوشته است نامش عبدالرحمن بوده است، والله اعلم. او از شعرای قضا و قضاات شعرا بوده است.

رضا در تذکره خود از وی نام برده، و درباره‌اش سخنی گفته که معنی آن این است: «فرمانروای کشور بلاغت، و دارنده اقالیم علم و معرفت» است. او شعر بسیاری به زبان ترکی دارد. شعر در لغز و معمی‌ها زیاد گفته است. این بیت او زیباست:

ایر مک دیرا و قامت بالایه نیتیم

افتاده‌ایم و لیک بلندی اولدی همیتیم

ترجمه:

گرچه افتاده‌ام اما همتم بلند است

و نیت آن دارم که به آن قامت بلند برسم

او در سال ۱۰۰۷ در زادگاه خود (یکی بازار) از دنیا رفت.

۱- می‌بینید که چنین نام فارسی برای شهری از بوسنی و هرزگوین انتخاب شده است!
 ۲- شمس‌الدین سامی بیگ بن خالد بیگ از اکابر و افاضل عثمانی در قرن چهاردهم هجری، متوفی به سال ۱۳۲۰ ه. ق. در نزدیک اسلامبول، و مؤلف کتاب «قاموس الاعلام» به زبان ترکی در شش جلد بزرگ که از مآخذ مهم تراجم رجال مخصوصاً در شناخت علمای دولت عثمانی است. بسیار بجاست که این کتاب گرانقدر به فارسی ترجمه شود.

(۲۰)

احمد طالب بوسنوی

احمد متخلص به «طالب» و معروف به «رئیس الکتاب افندی» بوسنوی شاعری بوده که به زبان‌های ترکی و فارسی اشعار خوب گفته است. او در بلاد خود کسب علم کرد، سپس به استانبول رفت، و بعد از اتمام تحصیل، با مساعدت بخت عهده‌دار پستهای عالی شد، و به آنها پرداخت تا این که در سال ۱۰۸۵ زندگانی را بدرود گفت.

احمد طالب اشعار بسیاری به زبان ترکی و فارسی دارد. این دو بیت او (به ترکی) بد نیست:

ممکن اولماز وصل دلبر کثرت اغیار دن
گوئیا بیر غنچه دیرال ایرمزاکنا خاردن
چشم مستیندن نگاه لطف ائدرسن آرزو
طالباً درمان او مارسان در دینه بیماردن

ترجمه:

از کثرت اغیار وصل دلبر ممکن نیست
گویا غنچه‌ای است که به سبب خار دست به آن نمی رسد
از چشم مست او امید نگاهی از سر لطف داری
طالب درمان درد خود از بیمار می‌جویی

(۲۱)

احمد صبوحي موستاری

احمد بن درویش پاشا موستاری متخلص به «صبوحي»، فوزی موستاری در

کتابش «بلبلستان» از وی نام برده و به زبان فارسی نوشته است: «درویش پاشا زاده رحمة الله علیه در رسوم نظم و نثر از پدرش بیشتر نکته دان و خرده سنجان است! همه اشعار وی در ترکی و فارسی ایهام دار و متین و خوب است، بی ریب و گمان، اسرار الولد سزاییه در وی ظاهر شده است». فوزی قسمتی از اشعار فارسی او را آورده است.

این دو بیت ترکی را صبحی برای سلطان ارسال داشته است، و بد نیست:

پادشاهم بنیم اقرانیم اولان بنده لرین
 کیمی بگلرگی اولدی کیمی الان بگدیر
 قلعه تن ده چالار شیمدی ییزیم نو بیتیمز
 چیقاریر برج بد نندن گوئول: الله یکدیر

ترجمه:

پادشاه من! ازبندگان کسانی که اقران من بودند
 اکنون بعضی بیگلرگی هستند و برخی بیگ
 اینک که در قلعه تن، طبل نوبت ما را می زند
 دل از درون برج بدن فریاد می کند که خدا یکی است
 از سال وفات وی اطلاعی نداریم.

(۲۲)

احمد افندی بیاضی زاده بوسنوی

احمد افندی بیاضی زاده اصلاً اهل بوسنی بود. در سال ۱۰۴۴ در استانبول متولد شد. در آینده از پدرش حسن افندی نیز یاد می‌کنیم.
 وی در استانبول تحصیل کرد و نزد علمای زمان خود همچون مولی چلبی و اوزون حسن افندی، و شیخ الاسلام ابوسعید معلومات خود را تکمیل کرد.

مدتی هم ملازمت شخص اخیر را داشت.

احمد افندی پیوسته در راه فراگیری علم کوشا بود، تا این که در سلک مدرسین درآمد، و در مدارس ادرنه و استانبول به تدریس پرداخت.

سپس در سال ۱۰۷۷ به سمت قاضی حلب انتخاب شد، و از آن پس به عنوان قاضی بورسای تعیین گردید و در سال ۱۰۸۳ قاضی مکه بود.

در سال ۱۰۸۶ زمان سلطان محمد خان چهارم، قاضی استانبول، و در ۱۰۹۱ به منصب صدر روم منصوب گردید.

احمد افندی در جمادی الاولی سال ۱۰۹۸ در قریه‌ای نزدیک استانبول وفات یافت. شمس الدین سامی بیک تاریخ وفاتش را سال ۱۰۹۶ دانسته است، ولی آنچه گفتیم صحیح تر است.

صاحب «خلاصة الآثار» شرح حال او را نگاشته و گفته است: «احمد بن حسین بن شیخ سنان الدین بیاضی رومی حنفی قاضی عسکر و یکی از صدور دولت عثمانی، از بزرگان علمای روم و از همه آنها در فنون علم جامعتر بود.

صدری دانشمندی موقر، درشت اندام و رونق دهنده علم و دانش بود، نور علم و شکوه فضل در او ظاهر بود. شهرت او در فقه و فصل احکام دینی توانا بود. فضائلش شیوع یافت و در همه جا گسترش پیدا کرد.

جماعتی از علما از وی اخذ علم کردند، مانند شیخ الاسلام یحیی بن عمر منقاری، او با پدرش به حج رفت و در مکه، در مجلس درس شمس بابلی حضور یافت، زیرا پدرش در مکه قاضی بود. شمس بابلی به وی در آنچه می‌خواست اجازه داد.

جایگاه والایی یافت و در روم درس گفت و به دانشجویان فایده رسانید. در سال ۱۰۷۷ قضای حلب را عهده‌دار گشت. مردم حلب توجه خاصی به او پیدا کردند، و در بزرگداشت و توقیر او سعی بلیغ مبذول داشتند.

میان او و مفتی حلب محمد بن حسن کواکبی مباحثات و مناقشات بسیاری روی داد. این مباحثات تدوین شده، و به نام آنها مشهور است.

آنگاه عزل و در سال ۱۰۸۳ متصدی قضای مکه شد، و در آن سمت به خوبی رفتار کرد.

در مجلس قضا درسی گذاشت و شرح خودش بر کتاب «فقه اکبر» - ابوحنیفه - را تدریس می‌کرد. شرح او بر فقه اکبر، شرح مبسوطی است، و در آن اباحت زیادی را آورده است. در هر بحث هم به خوبی از عهده برآمده است. نام آن را «اشارات المرام من عبارات الامام» گذارده است. من آن را در روم دیده‌ام، و از آن استفاده کرده‌ام. احمد افندی پس از آن از قضاء مکه عزل شد، و به دمشق آمد. در آنجا من با او ملاقات کردم. دیدم کوهی از کوه‌های علم، و مردی بااراده است و قدمی استوار دارد.

پس از آن در اواخر سال ۱۰۸۶ به عنوان قاضی قسطنطنیه تعیین شد. من در آن موقع در آنجا بودم. سپس متصدی قضای روم ایلی شد. روز انتصاب او به سمت قاضی روم ایلی، برف زیادی بارید. من این بیت خود را برای یکی از نوه‌هایش خواندم:

والارض سرت به لهذا قد لبست حلة البياض^۱

در زمانی که او قاضی بود طی مرافعه‌ای ثابت شد که مردی یهودی با رنی زنا کرده و چهار شاهد هم شهادت دادند، به طوری که می‌باید او را سنگسار کنند. او هم حکم کرد زن را سنگسار نمایند. پس در «آتی میدان» گودالی کردند، و زن را سنگسار نمودند، این موضوع فقط در صدر اسلام واقع شده است.

او سپس از منصب قاضی عسکری معزول و در خانه‌اش ماندگار شد، تا این که وفات یافت. وفات وی در جمادی الاولی یا جمادی الاخری سال ۱۰۹۸ اتفاق افتاد.^۲

من گویم او رحمة الله علیه دانشمندی فاضل، و قاضی عادل، و شاعری برازنده، و در زمان خود یگانه، و سخت پابند امور شرعی بود.

۱- یعنی زمین به خاطر انتصاب وی مسرور شد، و برای جشن آن لباس سفید پوشید.

۲- خلاصة الاثر، ج ۱ صفحه ۱۸۱

شمس‌الدین سامی بیگ از وی نام برده و سخنی گفته که مفاد آن چنین است: عامهٔ مردم از وی نفرت داشتند و آن هم به خاطر تعصب وی و اجرای حدّ رجم برای اولین بار در دولت عثمانی سال ۱۰۹۱، و فرمان قتل محمد افندی روزنامه چی باتیرون زاده بعد از متهم ساختن او به الحاد و زندقه بود.

من گویم نگاه به این مدح کنید که این گوینده آن را ذم می‌داند! آیا این فضیلت او نیست که برای نخستین بار اجرای حد کرده است، و فرمان قتل دشمن دین خود را صادر کرده است؟ رحمة الله علیه رحمة واسعة.

من براسامی بعضی از تألیفات وی اطلاع یافته‌ام و آنها غیر از کتب اشارات المرام، کتاب سوانح العلوم است که آن را در شش فن از فنون علم تألیف کرده است؛ کتاب الفقه الاوسط؛ بعضی از علما نوشته‌اند که او راست کتاب العالم، و کتاب الوصیه.

شاید نام این دو کتاب غلط باشد، و درست «شرح کتاب العالم و المتعلم» و «شرح کتاب الوصیه» بوده است. کتابهای العالم و المتعلم، و الوصیه منسوب به ابوحنیفه است. همچنین او راست حواشی و تعلیقات بر بعضی از کتب علمی. والله اعلم.

(۲۳)

احمد افندی بوسنوی

احمد افندی بوسنوی ملقب به «دلی برادر خواجه سی» از مشاهیر علما و مدرّسین بوده، و در چند مدرسه تدریس داشته است. سپس در سال ۱۰۵۵ به سمت قضای بلاد بوسنی تعیین شد. وفات او در سال ۱۰۸۳ بوده است.

(۲۴)

احمد رشدی موستاری

احمد متخلص به رشدی، و معروف به رشدی مخاف، در سال ۱۰۴۷ در شهر موستار بوسنی متولد شد، و در زمانی که خردسال بود به استانبول رفت، و در آنجا به تحصیل پرداخت. سپس در جوانی در چند پست و سمت به کار اشتغال ورزید.

در سن بالا مبتلا به مصیبت مرگ فرزندش شد و بر اثر آن حالش دگرگون گردید، و در وی تأثیر زیادی به جای گذاشت. سالم در «تذکرة الشعراء» می نویسد: «وی بعد از آن که مبتلا به آن مصیبت شد، در جنب قبر پسرش قبری برای خود حفر کرد، و هر روز به آن سر می زد.

بقیه عمرش را با زهد و عبادت و اعراض از دنیا و مردم گذرانید تا این که در سال ۱۱۱۱ درگذشت، و طبق وصیتش او را در همان قبری که برای خود مهیا ساخته بود دفن کردند. محمد طاهر بوسنوی فوت او را در ۱۱۱۵ نوشته است. والله العالم.»

احمد رشدی در شعر ترکی و فارسی شاعری بلیغ بود، و در این دو زبان اشعار بسیار و خوبی دارد. این تک بیت ترکی از اوست، و شعر زیبایی است:

چکمه زحمت یوق بر، ای عندلیب خوش نوا

گلشن عالم ده قوپماز بیرگل صاحب وفا

این بیت هم از اوست و بد نیست:

هر نه دنلو موج آسا ائیلسم میل کنار

بحر غم دن چیقماغابیر لحظه قویمر روزگار

ترجمه:

اگر چه همچون موج میل به ساحل دارم

اما روزگار نمی گذارد لحظه ای از دریای غم خارج شوم

(۲۵)

احمد افندی یسری بوسنوی

احمد افندی یسری بن مصطفی آغا جول پاشا بوسنوی، در نزد علمای استانبول تحصیل کرد، و در علم به کمال رسید و شهرت یافت، و به مقام عالی نائل گشت، تا این که در مدرسه حسن پاشا در استانبول به عنوان مدرس به تدریس پرداخت، در حالی که بیست سال بیشتر نداشت.

سپس به عنوان قاضی شهر فله تعیین شد، و پس از آن در شام به قضاوت پرداخت. او در همان شام به سال ۱۱۰۵ وفات یافت، و در صالحیه دمشق دفن شد.

احمد یسری رحمه الله علیه عالمی فقیه و شاعری بزرگ، خوش گفتار، و سخن سنج بود. دانشمندان سخن سنج نوشته‌های او را به ترکی ستوده‌اند. او اشعاری به سه زبان عربی و ترکی و فارسی دارد.

کتابی به زبان ترکی دارد به نام «ترکی منشآت» و به زبان عربی شرحی مبسوط بر کتاب «صدرالشریعة» در فقه حنفی تألیف کرده و تا کتاب «البیوع» رسیده است. شیخی زاده در کتاب «ذیل» خود، و سالم در تذکره‌اش، قسمتهایی از اشعارش را آورده‌اند. من شعری به زبان عربی از وی ندیده‌ام تا در اینجا بیاورم^۱

(۲۶)

احمد شهدی خاتم

احمد بن عثمان شهدی آق اووه‌لی زاده متخلص به «خاتم» پدرش عثمان

شهدی کتابخانه‌ای در شهر سرایوو داشته و خود وی از علمای شعراء بوده است. او در سه زبان عربی و ترکی و فارسی شعر گفته، و در آنها مهارت داشته است. دیوان شعر او مرتب است و چاپ شده است. تألیفات او یکی منظومه‌ای در اخلاق و شرح آن، و شرح شاهدهیه به زبان فارسی، و شرح رساله الفاظ کفر، و شرح لمعه در علم حساب، و شرح ملتقی الابحر است.

نسخه‌ای از منظومه او به خط خودش در اخلاق در کتابخانه عاشر افندی در استانبول است. او در آن کتاب نام خود را این طور نوشته است: «خادم بنی آدم، آق اووه لی زاده خاتم».

شاگرد وی محمد سعید افندی معروف به ابن ریحان تقریرات متنوع او را به زبان عربی در کتابی به نام «الفوائد الخاتمية» جمع کرده است. وفاتش در روم ایلی در یکی شهر به سال ۱۱۶۸ اتفاق افتاد. آق اووه شهری در «یکی بازار» واقع در شرق بلاد بوسنی است.

(۲۷)

احمد افندی بوسنوی

او یکی از علماست که در سال ۱۱۲۵ به عنوان مفتی شهر سارایوو تعیین گردید سپس عزل شد و به قضای شهر قونیه رسید. پس از آن به سمت قاضی شهر ارزروم منصوب گردید، و در سال ۱۱۲۹ درگذشت.

(۲۸)

احمد افندی آق حصار بوسنوی

وی اصلاً از مردم آق حصار بوسنی است. در خردسالی به استانبول رفت و

از علمای آنجا اخذ علم کرد، و ملازمت محمد افندی شعبان زاده را برگزید. به همین جهت به لقب «شعبان زاده کتخداسی» ملقب شد. او سپس به مقام مدرسی رسید، و در استانبول در مدارس بسیاری به تدریس پرداخت. در زمانی که در بلاد بوسنی قاضی بود به سال ۱۱۱۵ وفات یافت.

(۲۹)

احمد بن حسن بوسنوی

احمد بن حسن بوسنوی در زمان سلطان محمود (عثمانی) بود. او راست شرحی بر کتاب «الفریده» در استعارات که آن را «الشرح المفید» نامیده است. جز این چیزی از احوال او را نمی دانم.^۱

(۳۰)

احمد افندی بوسنوی

احمد افندی بوسنوی از مشاهیر مدرسین بود، و این هم بعد از آن بود که در مدارس استانبول تحصیل کرد. در سال ۱۱۱۹ به عنوان قاضی بوسنی تعیین شد. وفاتش در سال ۱۱۲۹ بوده، و او در آن وقت قاضی شهر قونیه بود.

۱- اسماعیل پاشا در هدیه العارفین جلد ۱ صفحه ۱۷۶ و عمر رضا کحاله در معجم المؤلفین ج ۱ صفحه ۲۰ او را احمد بن حسین بوسنوی رومی حنفی مدرس، مؤلف کتاب «الاشارات فی شرح الاستعارات» دانسته اند.

(۳۱)

احمد افندی موستاری

او از شهر موستار است. از تألیفات او کتاب «فتاوی مشهوره» است که قضات در زمان سابق آن را دست به دست می‌بردند و بر آن اعتماد داشتند. این کتاب به نام «فتاوی احمد» شهرت دارد. او تألیف دیگری هم دارد که آن را «انیس الواعظین» نامیده است. وفات وی در سال ۱۱۹۰ اتفاق افتاده است. از شرح حالش جز آنچه نو شتم اطلاع دیگری ندارم.

(۳۲)

مولی احمد بوسنوی

مولی احمد بوسنوی معروف به احمد صوفی، در شهر ساریوو دیده به دنیا گشود، و در نزد علمای آنجا به تحصیل پرداخت و ملازم «دکمه چی زاده افندی» شد. سپس در مدارس عدیده درس گفت، تا این که در سال ۱۰۳۱ وفات یافت. او رحمه الله علیه فاضلی کامل از دانشمندان مطلع بر علوم شریعت و حقیقت بود. این نوعی از وی نام برده و او را مورد ستایش قرار داده است.

(۳۳)

احمد افندی کسری

احمد افندی ملقب به کسری که از پدرش علی افندی هم سخن خواهیم گفت، در شهر ساریوو متولد شد و از کسانی است که در آن شهر متصدی منصب افتاء گردید. او در سال ۱۲۱۸ از دنیا رفت.

(۳۴)

احمد بن محمد بوسنوی

احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن ادريس در اصل از مردم بوسنی بود. در آینده از پدرش محمد و نیز پسرش محمد به یاری خدا نام می‌بریم. مؤلف کتاب «سلک الدرر» ضمن شرح حال پسرش از وی نام برده است. صاحب «خلاصة الاثر» شرح حال او را آورده و نوشته است: «شیخ احمد بن محمد بن احمد بن ادريس (با اسقاط محمد قبل از ادريس) شهاب‌الدین حلبی. او اهل حلب بود، ولی در دمشق به دنیا آمد. او معرف به «ابن قولقسز» بود. فقیهی حنفی، و از فقه‌های مشهور به وسعت اطلاع و تبحر در فقه بود. نزد پدرش شمس‌الدین، و جدّ من قاضی محب‌الدین، و شمس‌الدین محمد بن هلال تحصیل کرد.

وی در نگارش سئوالهای متعلق به فتاوی در نزد دانشمند اخیر شاگردی کرده بود، و در آن خصوص بر علمای پیش از خود برتری یافت و نامش در همه جا به گوش می‌رسید، به طوری که در مشکلات مرجع مردم بود و جماعت بسیاری از جمله عبدالوهاب بن احمد فرفوری از وجودش بهره‌مند گشتند.

او در مدرسه فارسیه درس می‌گفت. ولادتش به سال ۹۸۳ بوده، و در نهم ماه ربیع‌الاول سال ۱۰۳۷ بدرود حیات گفت و در مقبره باب الصغیر نزدیک مزار بلال حبشی دفن شد.

قولقسز، لفظی ترکی است، و معنایش شخص بدون گوش است. وی پدر محمد بن قولقسز است که در دمشق عهده‌دار نیابت کبری بود، و در شبلیه درس می‌گفت^۱



(۳۵)

اسکندر رومی

تأسیس ۱۳۷۶
تاسخانه تخصصی ادبیات

محبّی در «خلاصة الاثر» شرح حال او را آورده و نوشته است: «اسکندر بن یوسف بن اسحاق رومی الاصل دمشقی، از نویسندگان خزانه شام، و خواهر زاده ابراهیم بن عبدالمنان دفتری، و اصل وی از بوسنی است.

او نویسنده‌ای چیره دست، و آشنای به قوانین عثمانی بود، و نیز اطلاعی کامل از حساب و انشاء رسائل ترکی داشت، بعلاوه جرات و جسارتی که در وی بود.

اوست که در شام سعی در قطع مقرری علما و صلحا از عطای سلطان نمود. او به روم رفت و با معاضدت دفتری در شام و بعضی از همکارانش وزیر را دید و مقرری علما را طبق نظر خود تعیین کرد، و بر اثر آن قدرت صلحا و علما سست شد، و فقر بر آنها چیره گشت.

این واقعه در حدود سال ۱۰۶۰ اتفاق افتاد. بعد از این دیری نیاید که اسکندر با حال زار به سال ۱۰۶۱ در قسطنطنیه وفات یافت...^۱

(۳۶)

امین بن حسن بوسنوی مدنی حنفی

وی در اصل از مردم بوسنی بود؛ در آینده از پدرش حسن بن مصطفی هم سخن می‌گوییم. مؤلف کتاب «الاسانید العلیة المتصلة بالأوائل السنبلیة» از خود وی نام برده و روایت نموده است. او می‌نویسد: «علامه محمد امین بن حسن بوسنوی مدنی حنفی به من خبر داد و گفت پدرم حسن بن مصطفی با اجازه از

شیخ عمر عبدالرسول مکی، از شیخ علامه محقق طاهر سنبل مکی حنفی خبر داد که او گفت خبر داد به من پدرم از مؤلف کتاب در مکه، یعنی محمد سعید سنبل شافعی مکی متوفی در سال ۱۱۷۵ هـ. ق.

من از سال وفات وی و شرح احوالش غیر از آنچه ذکر شد، اطلاعی ندارم.

(۳۷)

انتظامی بوسنوی

وی در زمان سلطان احمد اول (عثمانی) می زیست، و شاعری مشهور بوده است. منظومه‌ای دارد به نام «تحفة الإخوان» که آن را به دو قسم تقسیم نموده است. قسم اول اشعاری است که در آن راجع به اخلاق سخن گفته، و در قسم دوم سفرش به اتریش را شرح داده است.

در مقدمه آن می گوید:

اول کریم و رحیم و رحمانه	حمد بی حد او یوجه سلطانه
اولور آخر مقام و منزلی، نار	بیر دیر اول بیرلیگین ائدن انکار
ائندی انسانی زبده خلقت	حلیه عقلی ایل و ثروب تربیت

ترجمه:

حمد بی حد بر آن سلطان والامرتبه
 آن بزرگوار مهربان بخشنده
 او یگانه است و هر که یگانگی او را انکار کند
 واپسین مقام و منزل او دوزخ است
 خاک را به زینت عقل آراست
 واتسان را زبده خلقت گردانید.

(۳۸)

مولی ایاس

مولی ایاس وزیر محمود پاشا و مولی عبدالکریم که از آنها هم نام خواهیم برد، موالی و بردگان محمد آغا از امرای سلطان مراد خان غازی بوده‌اند. او آنها را از شهرهای خود آورده بود.

مولی ایاس در خردسالی با عبدالکریم و وزیر محمود پاشا در زمان اسارت بردگی همتای هم بودند. مولی ایاس چون از آنها بزرگتر بود، همتای هر دو بود. او از سر لطیفه‌گویی به آنها می‌گفت هان طور که من در روی چهار پا همتای شما بودم، هم اکنون نیز در فضیلت همتای شما می‌باشم.

این حکایت را صاحب کتاب «الشقایق النعمانیه» در شرح حال مولی عبدالکریم آورده است. این نقل می‌رساند که هر سه آنها از یک منطقه بوده‌اند. مشهور این است که محمود پاشا در اصل از مردم کروات است، بنابراین همه آنها کروات‌ی بوده‌اند.

ترکها مردم بوسنی و حوالی آن از سمت شمال و غرب را کروات‌ها می‌نامند به همین جهت ما نیز از هر سه آنها در کتاب حاضر نام برده‌ایم.

اما مولی ایاس، طاشکبری در «شقائق نعمانیه» در شرح حال او می‌نویسد: «از جمله آنها (یعنی علماء دولت سلطان محمد خان بن مراد) عالم عامل و کامل فاضل مولی ایاس است. او در نزد مولی آیا ثلوعی تحصیل علم کرد و در حلقهٔ درس او با مولی خواجه زاده شریک بود.

نیز او نزد مولی خضر بیگ مدرس سلطانیه در بورس‌ا تحصیل کرده بود. او در زمان خردسالی سلطان محمد خان، معلم وی بود. پس از آن جذبۀ الهی وی را گرفت، و به خدمت شیخ عارف بالله شیخ تاج‌الدین از خلفای شیخ عبداللطیف مقدسی رسید و طریقهٔ تصوف را در نزد وی تکمیل کرد، و از او اجازهٔ ارشاد گرفت.

مولی ایاس در شهر بورسا سکونت ورزید، و در آنجا از مردم برید و متوجه خداوند بود. اوقاتش را صرف علم و عبادت کرد تا این که به جوار رحمت باری تعالی شتافت.

او اهتمام زیادی به تصحیح کتب و نوشتن فوائدی درحواشی آنها داشت، و به این کار مشهور بود. کتابهای مختصر و مطول از کتب مشهور را تصحیح می کرد سپس به نسخه های دیگر می پرداخت، و بار دیگر به تصحیح آنها اقدام می نمود.

از یک کتاب سه نسخه در نزد وی یافتند که هر ... را از اول تا آخر تصحیح کرده و حاشیه زده بود. یکی از اشراف به نام سید ولایت بن سید احمد که شیخی عارف بالله بود، برای من نقل کرد که با استادم شیخ احمد به حج رفته بودم وقتی متوجه عرفات بودیم استادم گفت:

فرزند! استادم به من گفته است که قطب زمان در عرفات به هنگام نماز در سمت راست امام جماعت می ایستد. پس بین چطور قطب شناخته می شود. من هم نگاه کردم دیدم او مولی ایاس است که در آن موقع در شهر بورسا می زیست.

من این را به استادم خبر دادم. او هم نگاه کرد و مرا تصدیق نمود. هنگامی که از حج برگشتیم از شهر بورسا گذشتیم. مردم به استقبال ما آمدند. یکی از آنها از من سؤال کرد آیا قطب را در عرفات دیدی؟ گفتم آری دیدم و او مولی ایاس بود که در شهر شما سکونت دارد.

در همان شب سخت بیمار شدم به طوری که مشرف بر مرگ گردیدم، ولی خدا مرا شفا داد.

فردای آن شب استادم به زیارت مولی ایاس رفت و مرا هم با خود برد. وقتی بر او وارد شدیم نگاهی به من کرد و پرسید این کیست؟ استادم گفت از فرزندان من است. و منظورش این بود که از شاگردان او هستم.

مولی ایاس گفت او سر مرا فاش ساخت. دیشب از خدا خواستم جان او را

بگیرد، ولی محمد (ص) شفاعت کرد، و دانستم که او از اولاد رسول خداست. درود خدا بر او و اولادش. سپس گفت: افشاء سرّ خطری بزرگ است، از آن پرهیز (پایان سخن طاشکبری). خدا داناتر به درستی این حکایت است. نه طاشکبری و نه مترجم شقایق مجدی، تاریخ وفات مولی ایاس را نقل نکرده‌اند.

حرف باء

(۳۹)

بالی افندی بن یوسف بوسنوی

ابن نوعی در ذیل کتاب شقایق نعمانیه شرح حال او را آورده است. ما در اینجا ترجمه آن را با تغییر اندکی می آوریم و می گوئیم او در شهر سارایوو متولد شد، و از علمای بلاد خود اخذ علم نمود. سپس آموزگار شد، ولی به وساطت وزیر اعظم محمد پاشا صوفوللی که خود بوسنوی بود، به جرگه مدرسین درآمد، و پستهایی را تصاحب کرد.

در آخر او به سمت قضای بوسنی برگزیده شد، و در سال ۹۹۰ درگذشت. او از مشایخ طریقه بیرامیه، و مشهور به علم و صلاح بود.

از جمله فضائل او ریشه کن ساختن حمزویها در آن دیار است. جریان آن بدین قرار است که حمزه بوسنوی که شرح حال او خواهد آمد، مذهبی فاسد یا سخن بی رونقی را در شمال بلاد بوسنی نشر داد و بر سر آن در سال ۹۶۹ به قتل رسید چنانکه به خواست خدا شرح آن می آید.

اما با قتل او آتش فتنه او نخواستید، بلکه پیروان او مذهب فاسدش را بعد از

وی رواج دادند. آنها مدعی بودند که وی اهل طریقت و حقیقت است، و منظورشان صدمه زدن به شریعت و ترویج اباحیگری وسیع بود.

شیخ الاسلام آن زمان در سال ۹۸۶ فرمان‌هایی برای قضات صادر کرد که به هر صورت ممکن آن زنداقه را از آن عقاید برگردانند، بالی افندی از قضاتی بود که یکی از آن فرمانها به او رسید و او هم دامن همت به کمر زد تا با کمک شیخ حسن کافی که خواهیم شناخت موضوع را دنبال کند. در آن واقعه نه تن از رؤسای مفسدین به قتل رسیدند، و بر اثر آن بسیاری از گمراهان از آن اعتقاد فاسد برگشتند، و بقیه پراکنده شدند. مردم هم سعی او را در این باره ارج نهادند. رحمة الله علیه.

ابن نوعی شرح حال او را بدین گونه که نقل به معنی می‌کنیم به پایان می‌آورد: وی می‌گوید: ولی تاکنون هم در آن نواحی و اطراف آن دو مملحه (معدن نمک) (یعنی دو شهری که به نام طوازله پائین و طوازله بالا نامیده می‌شود، و طوز در زبان ترکی اسلامبولی به معنی نمک است، چون در اطراف آن دو شهر نمک زیاد است) ملحدانی یافت می‌شوند که دارای قامتهای بلند و عقلهای کوتاه و عقاید فاسد می‌باشند.

من گویم در این زمان دیگر اثری از آنها باقی نمانده است، و سال‌هاست که همه از میان رفته‌اند، به طوری که اگر تاریخ از آنها یاد نکرده بود، ما هم خبری از آنها نداشتیم.

یکی از افتخارات وی بنای مسجدی در شهر ساریو و نزدیک تکیه سنان واقع در محله معروفی است که امروز «محله قاضی» می‌گویند.

(۴۰)

بالی افندی بوسنوی

این بالی افندی در زمانی که خردسال بود به استانبول رفت و راه تحصیل را

پیمود تا این که در سال ۱۰۴۹ به عنوان مدرس در مدرسهٔ احمد پاشا منصوب شد.

در سال ۱۰۵۱ بازرس حرمین شریفین (مکه و مدینه) بود. آن‌گاه به پست قضا انتقال یافت، و در چند شهر به قضا نشست. از جمله سه بار در استانبول قاضی بود.

در سال ۱۰۸۶ صدر اناطولی شد. وفاتش در سال ۱۰۹۵ اتفاق افتاد.

(۴۱)

بکر افندی بوسنوی

وی معروف به موستاری خواجه سی بود. این لقب را به این خاطر پیدا کرد که معلم مصطفی پاشا موستاری بود. او مدرس بود و در چند مدرسه تدریس می‌کرد. در سال ۱۰۶۵ وفات یافت.

حرف تاء

(۴۲)

توکلی دده بوسنوی

توکلی دده در شهر ساریو و دیده به دنیا گشود، و از علمای آنجا اخذ علم کرد، سپس به ملازمت شیخ طریقه مولویه مشهور به عتیق زاده اهتمام ورزید، شیخ هم اجازه ارشاد به او داد.

بعد از وفات شیخ خود، او در جای وی نشست، و چندین سال کتاب مثنوی جلال‌الدین رومی را برای مریدانش درس گفت. او سرانجام در همان شهر ساریو وفات یافت، و در نزدیک مسجد سلطان محمد دفن شد.

او مردی صوفی و شاعر به دو زبان فارسی و ترکی بود. اشعارش مانند عارفان عاشق است، چنانکه غالب دده در کتابش «تذکره شعرای مولویه» نوشته است:

«توکلی دده» تخلص شعری اوست. از نام او و تاریخ وفاتش اطلاع نداریم. ظن غالب این است که او در نیمه اول قرن یازدهم هجری در گذشته است، زیرا شاگردانش دبره‌لی و جدی شاعر مشهور در سال ۱۰۸۰ وفات یافته‌اند.

غالب دده این دو بیت فارسی از شعر او را آورده است.
همچو غواصان مفلس از برای گوهری
زحمت دریای مردم خوار می باید کشید
جور هر نا اهل و ناهموار بهر او کشم
بهر یک گل زحمت صد خار می باید کشید

حرف ثاء

(۴۳)

ثابت علاءالدین بوسنوی

او در شهر اوزیچه متولد شد، و پاره‌ای از علوم را همانجا از دانشمندان آن حدود اخذ کرد، سپس به استانبول رفت و به سیدی زاده محمد پاشا پیوست و همچنان در طریق تعلّم می‌بود تا آن‌که به مقصودی که از آن داشت، رسید. او سپس در پست قضا در چندین شهر انجام وظیفه کرد، و پس از آن پیشوایی فرقه مولویه بوسنی به وی اعطا شد، و از آن پس نیز پیشوایی مولویه قونیه و دیار بکررا احراز نمود، و هم در آنجا بود که به سال ۱۱۲۴ درگذشت.

یکی از دوستانش در تاریخ وفات او این ابیات را به زبان ترکی گفت:

فخر افراد موالی عظام	بوسنوی ثابت افندی ذوالعلا
الحق اوالمشدی علاوه فضلنه	شعر وانشاده اکا حسن ادا
زائران قبری دیرتاری یخن	عدن زیبا اوله جایک ثانیا ^۱

۱- مؤلف در پاورقی می‌نویسد سطر اخیر بر حسب حروف جمل متضمن تاریخ وفات است (یعنی سال ۱۱۲۴) و بر روی مرقدش هم نوشته‌اند.

او رحمه الله تعالى شاعری نوآور، و در نظم و نثر ترکی برآزنده بود. طریق جدیدی را برای نظم پدید آورد و در اسلوب شعر روش نوی را ابداع کرد، که در سابق شعرای ترک زبان از آن بی خبر بودند.

او در روش جدید خود مجازات و استعارات زیاد و انواع مثلها را به کار می برد، و همه را در نظم لطیفی با عبارات سلیس و روان اعمال می کرد و تعجب قارئین را برمی انگیزخت، و شنوندگان را مسحور می نمود.

او دو دیوان دارد که متضمن اشعار نفیس و نظم لطیف اوست. نیز منظومه ای دارد در منتهای خوبی و لطافت به نام «ظفرنامه». محمد طاهر بورسوی آن را «غزنامه» نوشته است.

ثابت در این منظومه جنگهای مسلمانان با کفار را شرح می دهد. نیز منظومه ای دارد به نام «ادهم هما» و منظومه دیگری موسوم به «بربر نامه» و باز هم منظومه دیگری به نام «دره نامه» و منظومه دیگری به نام «معراجیه» و منظومه ای هم موسوم به «عمر و لیث» دارد.

سالم در تذکره اش می گوید او منظومه خود به نام «ادهم هما» را به اتمام رسانده، و آن را به طرز منظومه معروف به «خمس» سروده است. حق این است که اگر او این منظومه را تمام می کرد همه اهل معرفت را دچار حیرت می کرد و همه را به حیرت فرو برده، «خمس عطایی» رابه زاویه خمول و نسیان می انداخت.

به طور خلاصه او در ساختن اسلوب شعر یگانه و جز او کسی از اهل زمانش روش آن را درک نکرد. - رحمه الله علیه.

در اینجا ابیاتی چند از گزیده شعر او را به عنوان نمونه ارائه می دهیم. ثابت در آغاز معراجیه اش می گوید:

خوشا فرخنده اختر لیلۀ ممتاز و مستثنا

که عنوان برات قدری دور سر سورة اسرا

شفق روی عروس مهره بیر گلگونه طوق آصدی

کواکب صاچی و ئردی بی نهایت گوهر یکتا

دگیل جرم قمر بر جوش اولوب بحر سیاه شام
 بیر آلتون پوللی ماهی طشره آتدی موجّه دریا
 سیرجی چیقدی گوئی میدانینه شامون تماشاویه
 رسن قوردی شهاب ریسمانباز فلک پیما

ترجمه:

چه شب فرخنده طالعی است این شب ممتاز و استثنایی
 که عنوان برات قدر او، سر سوره اسراست
 شفق طوقی گلگون بر چهره ماه آویخت
 و گیسوی ستارگان بی نهایت گوهر بیهمتا نثارش کرد
 این جرم ماه نیست بل دریای سیاه شام به جوش آمده
 و موج دریا ماهی زرین پولکی بیرون افکنده است
 تماشاگر برای تماشای شب به پهنه آسمان آمد
 و شهاب ریسمانباز فلک پیما، ریمان گسترده
 از جمله در مدح پیغمبر (ص) می گوید:

امین رب عزت خازن گنجینه رحمت
 دلیل راه دولت رهنمای جنت المأوی
 رسول قادر مطلق، شفیع اقدم و اسبق
 حبیب حضرت حق محرم اسرار ما اوحی
 امام صاحب الکوثر خطیب لامکان منبر
 امان دهشت محشر ضمان رحمت مولا
 نبی محترم احمد رسول افضل و امجد
 حبیب حق محمد تاجدار افسر طه
 او شاهنشاه فرمان ران اورنگ رسالت کیم
 نگین حکمینک آلتنده دیر دنیا و مافیها

سمند قدرینه افلاک آلتون پوللی یانجق دور
 قطاسی دورا و نجم طره دار آسمان پیما
 سرشت ذات پاکی طین مختوم نبوت دور
 نشانی دور مبارک آرقا سینده خاتم زیبا
 یا خود بیر حجت ظهریه مقبوله دیر اول کیم
 آفا قاضی قدسی قدرت اورمش ختمله امضا

ترجمه:

آن شاهنشاه فرمانروای اورنگ رسالت
 که دنیا و مافیها زیر نگین حکم اوست
 افلاک برگستوان زرین پولک سمند اقتدار اوست
 و خورشید منگوله گردن آن سمند
 سرشت ذات پاکی طین مختوم نبوت دور
 و نشانه آن خال زیبای پشت مبارک است
 حجت رفیع القدر مقبوله ای است که
 خداوند خاتمیت او را امضا کرده است
 از جمله در آغاز معراج پیغمبر می گوید
 حبیب کبریا نین معجزا تین عد، نه ممکن دور
 ندنلوخامه معجز بیانم ائیلسه اطرا
 چیقوب کرسی والای بیانه راوی فکرت
 بیرآز معرا جنین تفضیلن ایتسون شیمدی اجمالا
 حریم کعبه علیاده دولتله سعادتله
 سرای امهانی ایتدی اول شب حضرته مثوا
 گلوب ناگه برید رب عزت حضرت جبریل
 دندی ای باعث ایجاد صنع جمله اشیا

سلام استدی جناب کبریا توقیر و عزتله
 سنابیر رخس رضوانی چراگاه ائیلدی اعطا
 بینوب گلسون حبیب عالم لاهوتی سیرانتسون
 قدومندن شرف بولسون فضای عالم کبراب

ترجمه:

معجزات حبیب کبریا به شمارش در نمی آید
 هرچه خامه معجز بیان من بستاید
 اینک حکایتگر اندیشه بر فراز کرسی رفیع بیان شده
 تا معراج او را به اجمال شرح کند
 خانه دولتمند و با سعادت ام هانی در کنار کعبه
 در آن شب اقامتگاه حضرت رسول بود
 ناگهان پیک حضرت حق جبرئیل در رسید
 و گفت ای بهانه خلقت همه چیز
 حضرت حق با عزت و احترام بر تو درود می فرستد
 و اسبی که چراگاه آن بهشت است به تو عطا کرده
 حبیب من سوار شود و به تماشای عالم لاهوت بیاید
 تا عالم بالا از قدمش تشریف یابد
 از جمله در راز و نیاز با خدا و طلب آمرزش می گوید:
 خداوندا، شفیع المذنبینا، مرحمت ائيله
 سیه روتر قولون دور ثابت آشفته و شیدا
 اسیر چاه جرم غوطه کار بحر عصیان دور
 ید طولای لطفون قیل فقیره عروۃ الوثقی
 فقیرون دور قولون دور حالینه رحم ائيله سلطانیم
 خطایای نهان کائناته ائیلمه افشا

عیوبون گوشه دامن احسانونله سترائيله
قیامت عرصه سینده دردمندین اولماسین رسوا

ترجمه:

خدایا ای شفاعت کننده گناهکاران بر من رحمت آور
که ثابت آشفته و شیدا سیه روزترین بنده توست
زندانی چاه گناهان خویشم
رحمت خود را عروۃ الوثقی این فقیر کن
این فقیر و بنده توست، بر حال او رحمت آور
و خطاهای پنهان او را بر کائنات فاش مکن
عیب‌هایش را با حجاب کرم و احساس خود بپوشان
مگذار که دردمند تو در عرصه قیامت خوار شود

از منظومه ظفرنامه

در این منظومه وعظ پیشوای مسلمین برای سپاهیان مسلمانان و ترغیب آنها به
جهاد را شرح می‌دهد.

جهاد آتین نقل و تفسیر ائدوب
غزا فضیلتی خلقه تقریر ائدوب
دندی قوچ ییگیت لرکه هب دوغدولر
بو دنیایه قریبان ایچون گلدیلر
نه دنیای فانی نه دولت گرگ
غزایا [سعادت] شهادت گرگ
هانی بیربوگون کی گیبی یوم عید
نولورسن شهید نولدوروسن سعید

مرادا که جق قوتلی گون دور بوگون
 دلیرانه بیرام طویون دور بوگون
 قالان غازی یه نام و کام نکو
 شهیده تماشای دیدار هو
 قو پوب خلقدن بیرغریوانین
 که صار صیلدی نه طاق چرخ [و] زمین
 ائدوب سنگی یاقوت سرخ اشکی خون
 اولوب ارض غبراشقایق نمون

ترجمه:

برای مردم آیه جهاد را نقل و تفسیر، و
 فضیلت جنگ در راه خدا را بیان کرده
 گفت همه قهرمانان دلاور جهان
 برای قربانی شدن متولد شده‌اند
 برای جنگ در راه خدا سعادت شهادت لازم است
 نه مقام اجتماعی و ثروت
 کدام روز عیدی مانند امروز است
 که اگر کشته شوی شهیدی و اگر بکشی سعید؟
 امروز روز مبارکی است که به مراد خود می‌رسیم
 برای دلاوران امروز جشن عروسی است
 جنگجوی زنده به نام نیکو و کام دل می‌رسد
 شهید نیز به دیدار حق نایل می‌شود
 از مردم چنان فریاد و ناله‌ای برخاست
 که نه طاق زمین و آسمان به لرزه درآمد
 اشک خونین سنگ را یاقوت سرخ کرد
 و زمین خاکی مانند شقایق سرخ شد

حرف جیم

(۴۴)

جعفر عیانی بیک

در تذکره جی می نویسد او بجوی است.

دکتر قاراجون مجارستانی خاورشناس در مجموعه «تورک درنکی» می نویسد این جعفر عیانی جد ابراهیم بجوی مورخ سابق الذکر است.^۱

جعفر عیانی دارای تألیفاتی است، از جمله «غزوات تریاکی حسن پاشا» که آن را در سال ۱۰۰۰ هجری تألیف کرده است؛ «نورنامه» در زندگانی حضرت رسول اکرم (ص) که از مشکات الانوار اخذ کرده است؛ «تاریخ جدید انکروس»؛ «نصایح الملوک»، «زبدة النصایح» و «عمدة التواریخ» که آن را بر چهار باب مرتب ساخته است، نسخه‌ای از آن در کتابخانه مرادیه در مغنيسا موجود است که عیانی آن را در سال ۱۰۰۳ تألیف کرده است. از تاریخ وفات او خبر ندارم. یکی از بجوی‌ها که احتمال می‌رود در اصل اهل بوسنی باشد، عبدالحلیم افندی بجوی است که رساله‌ای در علم بدیع دارد و آن را در سال ۱۰۸۷ تألیف کرده، و از سه

۱- رجوع کنید به حرف همزه، ابراهیم پاشا بن شارح المنار افندی، در همین کتاب.

زبان ترکیب یافته است.

و نیز رساله‌ای در شرح حال محمد آغا معمار مسجد جامع سلطان احمد دارد که مشتمل بر اطلاعات مهمی در فن معماری است.

حرف چ

(۴۵)

چشمی افندی بلگرادی

کاتب چلبی در «فذلکه» از وی نام برده است. چشمی تخلص او بوده است. از نام وی اطلاعی ندارم. او از قضات بوده، و در حلب و بوسرا و ادرنه و استانبول سمت قضاوت داشته، و پس از آن قاضی عسکر آنا طولی، و در آخر قاضی عسکر روم شده است. وفاتش در سال ۱۰۴۴ اتفاق افتاده است.

حرف حاء

(۴۶)

حامد افندی بیاضی زاده

حامد افندی بیاضی زاده، پسر احمد افندی سابق الذکر، از مدرسین بوده است. او در سال ۱۱۲۹ در مصر قاضی بوده و در سال ۱۱۳۳ در استانبول وفات یافته است.

(۴۷)

حبیب افندی بوسنوی

حبیب افندی بوسنوی معروف به خسرو پاشا امامی، وجه تسمیه او به امامی این است که امام جمعه و جماعت وزیر اعظم خسرو پاشا بوسنوی بوده است. او در چند مدرسه سمت تدریس داشته، و پس از آن پیشوایی فرقه مولویه بوسنی به او محول شده است. وی به سال ۱۰۴۷ درگذشت.

(۴۸)

حبیب دده بوسنوی

حبیب دده بوسنوی متخلص به «حبیبی» از منتسبین طریقه مولویه، و مردی شاعر بوده است. بیشتر اشعارش مثنوی است. صفائی در تذکره‌اش نوشته است شعر او و الفاظ غریبه‌ای که در آن به کار برده است مخصوص خود اوست. وی دیوانی با عنوانی عجیب دارد، و در میان ظرفای زمان مشهور است. سپس بعضی از ابیات غریبه او را نقل می‌کند که درست مصداق المعنی فی بطن الشاعر است. از این گذشته، او ابیات زیبایی هم دارد. او در شهر بلگراد بود و به تدریس کتاب مثنوی جلال‌الدین رومی اشتغال داشت و در همان شهر به سال ۱۰۵۳ یا ۱۰۵۰ درگذشت. از تألیفات او منظومه‌ای به نام «مثنوی کوچک» است.

(۴۹)

حبیبه دختر علی پاشا

حبیبه در سال ۱۲۶۲ متولد شد. پدرش والی بلاد هرزگوین بود. بعد از مرگ پدر با خانواده‌اش به آناتولی مهاجرت نمود و در آنجا ازدواج کرد، تا این که در سال ۱۳۰۸ در استانبول وفات یافت.

زینب فواز از وی در کتابش «الدر المنثور فی تراجم ربای الخدور» نام برده و نوشته است: «حبیبه خانم دختر علی پاشا هرزگوینی از بانوان ادیبه آستانه و زنان شاعره این عصر است. او نادره زمان خود، و در فصاحت گفتار و ادب دانی مقام والایی داشت. دارای اشعار رائقه و معانی فائقه است.

از اشعار بدیع و جالب او این ابیات در کتاب «مشاهیر النساء» تألیف محمد

افندی ذهنی به زبان ترکی دیده‌ام که در اینجا می‌آورم:
 جگرده تیغ غمزه‌ک زخمی و آرلن آنمه بیگانک
 یترای قاشی یای آرتق یتردیر تمه میژگانک
 نگاه مست که جانا که شایان کوردک اغیاری
 ینه نو یاره لرآجدی درونه تیغ هجرانک
 او غافل بی خبر نادان عدویه همدم اولمشین
 و صالکدن بزی دور ایلدک وار اولسون احسانک
 امید مرحمت قیلمق بمشدرسندن ای کافر
 سنی بی دین دیمشلدی ازلدن یوقدر ایمانک
 حبیبه بی دوا دردندن خلاصت اولمقده مشکلدن
 امیدایتمز اسیر درد اولانلرغیری درمانک
 حبیبه دارای دیوان شعر مرتبی است.

(۵۰)

شیخ حسن کافی آق حصاری

او حسن بن طورخان بن داود بن یعقوب آق حصاری مشهور به کافی، دانشمندی بزرگ و فاضلی ارجمند است. او در مسائل فقهی بصیر بود، و در اصول فقه هم مهارت، و در صرف و نحو استاد و در علم اصول دین قدمی استوار داشت. دانشمندی ادیب و شاعر و مردی اصلاح طلب با تدبیر بود. به طور خلاصه او مایه افتخار بوسنی و هرزگوین و رئیس العلمای بزرگ آنجا بود. رحمة الله علیه رحمة واسعة.
 او در شهر آق حصار متولد شد. مردم بوسنی و هرزگوین آن شهر را «بیروساج» می‌نامند. ولادت او در سال ۹۵۱ اتفاق افتاد.

او به تحصیل علوم دینی پرداخت و در این راه جایگاه والایی یافت و با بهره‌گیری از فهم بسیار خوب خود، در اندوختن دانش بهره‌ بسیاری برد. او بارها در شهرهای مختلف متصدی امر قضا بود و آن را با عدالت کامل و زهد وافر عهده‌دار گشت، تا این که قاضی شهر محل ولادت خود شد. او در آن شهر در این سمت بود تا در شب پانزدهم شعبان سال ۱۰۲۵ درگذشت.

شیخ حسن کافی آق حصار، شرح حال خود را در کتاب «نظام العلماء الی خاتم الانبیاء» در فصل بیست و نهم آورده و می‌نویسد: «این بنده ضعیف و نیازمند به خدایش حضرت باری تعالی: حسن بن طورخان بن داود بن یعقوب ذیبی آق حصار قاضی آق حصار که خدایش ببخشاید. پدرم نقل می‌کرد و یکی از دوستان مورد اعتمادش نیز گفته بود جدم مرحوم یعقوب در ناحیه اسکندریه روم ساکن بود و دویست و بیست و هفت (۲۲۷) سال عمر کرد. سپس به قریه «ذیب» و «وقوو» واقع در ناحیه آق حصار منتقل شد.

او در آن موقع نصرانی بود، و بعد خدا او را هدایت کرد و هنگام آمدن سلطان محمد فاتح برای فتح قلمرو آق حصار مسلمان شد، و تا اوائل سلطنت سلطان سلیمان خان در اسلام زیست. گفته بود که جدم داود هفتاد سال داشت، و در جنگ‌های جهادی در موقع محاصره قلعه معروف به «ورانه» از قلعه‌های کرواتها به شهادت رسید. پدرم رحمه الله علیه با قناعت و صلاح ۹۶ سال زندگی کرد و در محرم سال ۹۹۴ در آق حصار از دنیا رفت. خدای تعالی همه آنها را ببخشاید.

من از مادرم شنیدم که می‌گفت من بنده ضعیف به امر خداوند مهربان در عصر روز جمعه در ماه رمضان سال ۹۵۱ در زمان سلطان سلیمان خان بن سلیم خان بن سلطان با یزید خان بن سلطان ابوالفتح محمد خان (فاتح) دیده به دنیا گشوده‌ام.

در زمانی که دوازده سال داشتم شروع به تحصیل علم کردم. وقتی علوم ابتدایی را در محل خودمان تحصیل نمودم به دارالسعادة قسطنطنیه رفتم و این در اوائل سلطنت سلطان سلیم خان بن سلطان سلیمان خان بود.

در آنجا نزد مشایخ و علما به تحصیل پرداختم، و در محضر بسیاری از فضلا شرایط شاگردی بجا آوردم، تا این که به خدمت شیخ فاضل کامل و عالم استاد عامل «امام کمال پاشا زاده» رسیدم. او در شهر جثالجه تمام وقتش را صرف تدریس کرده بود.^۱

من در خدمت او به کسب علم اهتمام ورزیدم و از مصاحبتش لذت می‌بردم. از انوار انفاس شریفه‌اش اقتباس می‌کردم و از دریای مباحث لطیفه‌اش بهره می‌گرفتم.

پس از استفاده کامل از محضر او، از استادان بزرگ و مشایخ عالی مقام دیگری هم دانش خود را تکمیل نمودم، همچون صدر فحول و بدرالفضلا در معقول و منقول، امام علامه در تفسیر و اصول قاضی عسکر مظفر در روم ایلی بعد از آناتولی، استاد اعلم معروف به «عجم» و مشهور به ملا احمد انصاری سلمه الله، و شیخ فاضل علامه در مشکلات احادیث و آیات، قاضی و مفتی در محروسه ساریوو، قدوة مشایخ اعلی، و عمده افاضل موالی، ابوالمعالی مولانا بالی بن یوسف مشهور به معلم وزیر بزرگ بهره‌مند گشتم.^۲

آخرین دانشمندی که من در خدمتش تلمذ نمودم، و به شرف صحبتش مشرف شدم، پیشوای مشایخ حرمین (مکه و مدینه) عمده ائمه مقامین محترمین، استاد سلطان هند جلال الدین اکبر، و قاضی عسکر او، شیخ انور میر غضنفر بن حسین مقیم مدینه منوره بود.

وقتی خداوند مرا موفق داشت که بخشی از فنون و پاره‌ای از علوم را فرا گیرم، به شهر خود آق حصار بازگشتم، و این در سال ۹۸۳ بود. در آنجا خدا بر من منت نهاد که مجلس درسی برای طلاب آنجا تشکیل دهم، و با عنایت خداوند مجیب الدعوات شروع به تألیف بعضی از کتاب‌ها نمایم.

۱- در پاورقی می‌نویسد: «وی حاجی افندی قره بیلان مشهور به معید کمال پاشا زاده است که در سال ۹۸۳ درگذشت، و بیش از یک صد سال عمر داشت.»

۲- در مورد مولانا «بالی» قبلاً در لفظ باء یاد کرده‌ام. م

نخستین کتابی که نگاشتم، رساله‌ای در تحقیق لفظ «چلبی» بود. سپس در سال ۹۸۸ کتاب «مختصر کافی» در علم منطق را تألیف کردم. آن‌گاه در سال ۹۹۱ به قضاوت در آق حصار مأمور شدم و در همان حال شروع به شرح همان کتاب مختصر در منطق نمودم و تا «تصورات» رسیدم. همچنین کتاب «حديقة الصلاة» را که سرآمد عبادات است در سال ۹۹۶ تألیف کردم. این کتاب شرح مختصر الصلاة امام کمال پاشازاده است.

پس از آن به دارالسلطنه رفتم، و گرفتار امر قضای شهر «سره م» شدم. در اثنای درس و قضاء و اشتغال به بعضی از تألیفات و املاء، شروع کردم به تصنیف کتاب «سمت الوصول الی علم الاصول».

در آن موقع خداوند مرا مشرف به شرف حج شریف نمود، و این درست در رأس سال ۱۰۰۰ هجری نبوی بود. با عنایت الهی، آن کتاب را در آن سفر مبارک به پایان رسانیدم، و بر علمای قدس و شام عرضه داشتم، و پس از آن به نظر مشایخ حرمین محترمین، مخصوصاً شیخ و استادم شیخ انور میرغضنفر اعزه الله العزیز الاکبر رسانیدم. آنها بعد از قبول آن با احسان، مرا به مزید احسان مورد لطف قرار دادند. ملک منان در روز حساب و میزان، آنها را گرامی بدارد.

آن‌گاه پس از بازگشت به دارالسلطنه، آن را بر اکابر افاضل روم که در جمیع علوم و فنون فائق هستند، و خدای حی قیوم آنها را عزیز بدارد، عرضه داشتم. آنها بعد از قبول و استحسان و استشاره در آشکار ساختن و اعلان آن، نظر دادند که اگر زمان مساعدت کند آن را شرح کنم.

در اثنای آن آزمایش، گرفتار امر قضا در بعضی از بلاد و دیار در مجاورت آق حصار شدم، و این در سال ۱۰۰۱ بود.

هنگامی که فتنه اردل و قرال پدید آمد، و کار به جنگ و جدال کشید، و ظلم و فساد کارگزاران آشکار شد، قضاوت را ترک کردم و به وطنم آق حصار پناه بردم. در آنجا مجلس درسی منعقد ساختم، و به طلاب آن سامان در فروع و اصول و معقول و منقول درس دادم.

همچنین کتاب «سمت الوصول» را در سال ۱۰۰۴ شرح کردم. بعلاوه در آنجا کتاب «اصول الحکم فی نظام العالم» را تألیف نمودم.

در اواخر این سال، سلطان مغفور و مظفر و منصور ما سلطان محمد فاتح به جنگ معروف به «غزوة اکری» و محاربه تاور، رفت. من هم با وی در روز شنبه چهارم محرم ۱۰۰۵ از آق حصار رو به جبهه جنگ نهادم، و در روز شنبه سوم صفر المظفر همان سال بعد از محاصره قلعه آنجا، به لشکرگاه او که در زیر قلعه بود، پیوستم.

با عنایت خداوند و قدرت او، و مجاهده سلطان و همت عالی او، قلعه در روز شنبه نوزدهم همان ماه فتح شد. آن گاه جنگ با سپاهیان کفار که پنج پادشاه فاجر در آن شرکت داشتند، در گرفت و چون نسیم نصرت خداوندی و فتح خدای قادر قهار وزید، کفار در روز شنبه شکست خوردند. پیوستن ما به قلعه روز شنبه، و فتح قلعه روز شنبه، و شکست کفار در روز شنبه، و بازگشت ما از منزل دوم در روز شنبه، و ورود ما سالماً غانماً به آق حصار هم روز شنبه بود، و این هم به یمن قول پیغمبر خیرالبشر بود که درباره سفر فرموده است: خدا برکت به روز شنبه و پنج شنبه بدهد^۱. خدا را سپاس درباره سفر می گویم از آنچه در این جنگ بزرگ مشاهده کردیم، و از حضور خود در این مقاتله و پیکار عظیم دیدیم. در این سفر مبارک مظفر، رساله ام «نظام عالم» را به نظر نمایندگان سلطان اعظم خود، از وزراء و اکابر علماء رسانیدم. آنها هم به عین عنایت آن را ملاحظه نمودند و به اجماع آرای خود گفتند بهتر این است که آن را به زبان ترکی ترجمه کنی تا بر سلطان عرضه داریم و برای استفاده اهل دیوان هم آسان باشد.

سپس علما این فقیر بی مقدار را ملزم ساختند که به آق حصار باز گردم و قاضی آنجا باشم. من هم امر شریف آنها را امتثال کردم و تصمیم گرفتم کتاب را

۱- در پاورقی مؤلف خود می نویسد «این حدیث و حدیث دیگری به همین مضمون ضعیف است». اصولاً احادیث درباره سعد و نحس ایام همگی مجعول است. امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: بسم الله بگو و حرکت کن (سیروا علی اسم الله).

شرح کنم. بعد از آن که در ماه رجب ۱۰۰۵ آن را با روشترین عبارات و صحیحترین اعتبارات شرح کردم، منصب قضا را ترک کردم و به دارالسلطنه قسطنطنیه آمدم تا پس از آن که به رؤیت وزیر اعظم ابراهیم پاشا رسید، آن را به حضور سلطان عرضه دارد.

پس به یمن دولت وزیر اعظم و سلطان، این رساله شریفه و مجله لطیفه را در اواخر سال ۱۰۰۸ جمع‌آوری نمودم، و از آن پس شروع کردم در پاکتویس نمودن بعضی از مسودات، و آنها کتاب «تمحیص التخلیص» در علم بلاغت و کتاب «روضات الجنات فی اصول الاعتقادات» در علم کلام است. از خداوند متعال مسئلت دارم که در تکمیل و اتمام آن مرا به آنچه صواب است رهنمون باشد و مقصودم را به خوبی تحکیم بخشد.

این پایان سخن او در کتاب «نظام العلماء» است که آن را به وزیر اعظم تقدیم داشته است. باری فضائل او فراوان و مآثر او بسیار است. زبان قلم و فشار انگشتان، و بیان لسان و لسان بیان، چیزی از آنها را نیاورده است.

از جمله تألیفات زیبا و تصنیفات او آنچه اطلاع داشته‌ایم در اینجا آورده‌ایم:

۱- شرح مختصر قدوری - چهار جلد است. این نوعی از آن در ذیل شقائق نعمانیه و کاتب چلبی در کشف الظنون و در کتاب فذلکه نام برده‌اند.

۲- سمت الوصول الی علم الاصول - قبلاً نام بردیم - چلبی در کشف الظنون در موارد متعدد از آن نام برده است. از جمله در آنجا که «منار الانوار» تألیف نسفی را نام می‌برد، می‌نویسد: متن متین و جامع مختصر نافع است. در میان کتب مبسوطه و مختصرات مضبوطه، بیشتر در دسترس هست و مورد توجه می‌باشد، ولی با حجم کم و نظم مو جزی که دارد، دریائی است محیط به گوهرهای حقائق، و گنجی است که نقود دقائق در آن به ودیعت نهاده شده است. با این وصف از نوعی تعقید و حشو و تطویل خالی نیست. به همین جهت کافی آق حصارى آن را به بهترین شکل مرتب ساخته و چنان که باید تحریر کرده و به «سمت الوصول» موسوم نموده و با توضیح زیاد و تنقیح همراه آورده است.

همین اعتراف برای شناخت آن کتاب کافی است.

۳- شرح سمت الوصول، سابق الذکر.

۴- روضات الجنات در اصول اعتقادات، که قبلاً نام بردیم و در استانبول به سال ۱۳۰۵ چاپ شده است.

۵- ازهار الروضات، در شرح روضات الجنات، که به بهترین وجه در آن اعمال سلیقه نموده است.

۶- المنیره.

۷- مختصر الکافی فی علم المنطق.

۸- شرح مختصر الکافی.

۹- نور الیقین فی اصول الدین، شرح عقاید طحاوی است.

۱۰- تمحیص التخلیص، در معانی و بیان و بدیع، تنقیح تلخیص خطیب قزوینی است.

۱۱- شرح تمحیص نامبرده، بر این شرح حاشیه‌ای است از دانشمندی که در شهر جاقووا در استان بوزه غا، مفتی بوده است.

۱۲- رساله در تحقیق لفظ چلبی.

۱۳- رساله درباره‌ای از مسائل فقه.

۱۴- حدیقه الصلاة، شرح مختصر الصلاة کمال پاشازاده.

۱۵- شرح کافیة ابن حاجب در نحو. اولیا چلبی از آن در سفرنامه‌اش نام برده است.

۱۶- نظام العلماء الی خاتم الانبیاء، سرآغاز آن چنین است: الحمد لله الذی زین الارض بالعلماء... در این کتاب سلسله مشایخ و اساتید خود را در فقه تا ابوحنیفه و از او تا رسول الله (ص) نام برده و شرح حال هر کدام را به خوبی آورده است.

۱۷- اصول الحکم فی نظام العالم، کتاب بسیار مختصر نافع است. صاحب کشف الظنون از آن نام برده و مقدمه‌اش را ذکر نموده و می‌گوید: این مقدمه را

آوردیم تا ارزش کتاب شناخته شود...^۱

۱۸- شرح اصول الحکم به ترکی از تفسیر لفظ به لفظ چیزی اضافه ندارد. من فقیر شرحی به عربی بر آن نوشته‌ام و مفصل‌تر از شرح اوست.

۱۹- تاریخ غزوه اکری.

۲۰- شرح مقدمة الصلاة فناری.

اینها کتاب‌هایی بوده که من بر اسامی آنها واقف شده‌ام. ابن نوعی در ذیل شقائق می‌نویسد: او در بیشتر فنون تألیف جداگانه دارد؛ اما رسائل او بی‌شمار است.

از جمله فضائل او، اطلاع وی بر علوم بسیاری مانند فقه و اصول و کلام و نحو و صرف و منطق و ادب و تاریخ و اخلاق و غیرذلک است، تا جایی که جهانگرد اولیا چلبی می‌نویسد: «گذشته از این که او دارندهٔ جمیع علوم است، نظیر ابن جابر در علم کاف می‌باشد».

دیگر از فضائل او، زهد و پرهیزگاری اوست. ابن نوعی و کاتب چلبی نقل می‌کنند که در مدت سی سال همیشه روزه دار بود، و به مدت بیست سال هر سه روز یک بار افطار کرد.

او روزهٔ داود را شعار خود ساخته بود و به جای لباس نرم، لباس خشن و زیر می‌پوشید. او با مشایخ طریقت (صوفیه) مخالف بود و به کار آنها اعتراض داشت و آنها را با ادلهٔ شرعی می‌کوبید. او می‌گفت اگر کرامت با ریاضت به دست آید، من هم کرامت دارم. او این را با فروتنی و شکسته نفسی می‌گفت. شخصی

۱- این کتاب به زبان آلمانی و فرانسوی ترجمه شده است. مؤلف خود آن را به ترکی ترجمه نموده است، و یکی از معاصرین هم به زبان بوسنیائی ترجمه کرده است. «نظام العلما» با شرح حال مؤلف به زبان ترکی بدون تاریخ چاپ، سالها قبل در استانبول چاپ شده است. شنیده‌ام در مکه هم چاپ شده است. شاید خدا کسی را موفق بدارد که از آن چاپی دیگر کند. کتابی دیگر به همین نام هست تألیف ابراهیم متفرقه که در سال ۱۱۴۴ در استانبول چاپ شده است. (مؤلف)

می‌گفت در راهی که به خانه او می‌رفت جایی بود که در آن ساز و ضرب می‌زدند... او از آن راه نمی‌رفت، و از راه دیگری که طولانی‌تر بود به خانه‌اش می‌رفت.

دیگر از فضائل او که قبلاً در شرح حال بالی افندی یادآور شدیم، این است که با همکاری بالی افندی سعی در پاک‌سازی بلاد از پلیدی حمزاینها و برگرداندن آنها به دایرهٔ شرع منیف نمود و خدا هم او را موفق داشت.

دیگر از فضائل او این است که در جنگ‌های جهادی حضور می‌یافت و با زبان و عمل مؤمنین را به جهاد تحریص می‌کرد. این معنی در چند جنگ اتفاق افتاد.

دیگر این که او شهری نزدیک آق حصار به نام «بنوآباد» بنا کرد و در آن مسجد، مدرسه، تکیه‌ای برای اهل ذکر، مکتبی برای تعلیم اطفال، کاروانسرای برای مسافرین و حمامی برای آنها ساخت و در آن شهر آب آشامیدنی جاری کرد. جلسه درسی تشکیل داد که در آن طلاب علوم دینی برای استفاده از وی حضور می‌یافتند. این شهر امروز خراب شده، ولی آثار آن که قبر وی در نزدیک آن است، باقی است.

جهانگرد اولیا چلبی چهل و پنج سال بعد از وفات او از آن شهر گذشت و قبرش را زیارت کرد. او شرح حالش را نگاشته و از جمله نوشته است که مرقد وی در زیر گنبدی نورانی است، و می‌گوید «این فقیر شخصاً به زیرزمین رفتم و به چشم سر جسد او را دیدم، و افتخار دارم که چنین توفیقی نصیب شده و بوی معطر آن مشهد را استشمام کرده‌ام».

دیگر از فضائل او این است که به سه زبان عربی و ترکی و فارسی شعر می‌گفت. به ظن غالب این دو بیت عربی از اوست که با آن کتاب «اصول الحکم» خود را به پایان آورده است:

یا عالماً بجمیع الحال و الطلب

نرجوا النجاة من الاحزان و الكرب

اعط الخلاص من الاوزار قاطبةً

و ارحم عبيدك خلصنا من التعب

یعنی ای خدایی که از تمام احوال و خواسته‌های ما آگاهی، از تو امید داریم که ما را از حزن‌ها و اندوه‌ها نجات دهی. خلاصی از همه گناهان را به ما عطا کن، و بندگان خویش را از ناملایمات برهان.

وی به فارسی گفته است:

هر آن کس کو مرا گوید دعایی بخواهد مغفرت از لطف رحمان

اینها قطره‌ای از دریای فضائل و ذره‌ای از دریای مناقب اوست، و همین مقدار کافی است، و گرنه شرح حال او محتاج به کتاب جداگانه‌ای است، رحمة الله علیه رحمةً واسعة.

(۵۱)

حسن ضیائی موستاری

حسن ضیائی از شعرای قدیم ترکی گوی است و دیوان شعر مرتبی دارد. در کشف الظنون می‌گوید: دیوان ضیائی به زبان ترکی از حسن موستاری متوفی در سال ۹۷۲ است. و از شعر اوست این دو بیت ترکی که بعد از آن که سنان بیک مسجد خود را در شهر «جاینیجه» بنا کرد، سروده است و آن را در بالای در مسجد نوشته‌اند:

قیلوب احیاسنان بگ ئوزویارین

یابوب بو جامعی قیلدی خوش احسان

تفکر له چیقاردیم تاریخی

گوئل اولدوی مناسب بیت رحمان

ترجمه:

سنان بیگ سرزمین خود را احیا کرد
و با ساختن این مسجد احسانی نیکو کرد
با تفکر ماده تاریخ آن را استخراج کرد
بیت رحمان بسیار مناسب شد

(۵۲)

حسن افندی اهل و نوی بوسنوی

اصل وی از شهر «اهله ونه» واقع در سمت غربی بوسنی است. او در شهر ساریوو از سال ۱۰۲۱ تا ۱۰۲۶ مفتی بود، و نیز تألیفی در فقه دارد که آن را «مجمع الفتاوی» نامیده است. از سال وفاتش خبر ندارم.

(۵۳)

حسن قائمی باباسرای بوسنوی

وی در شهر ساریوو چشم به جهان گشود. و در خردسالی به شهر صوفیا رفت و ملازم شیخ مصلح الدین اهل شهر «اونیجه» شد که شیخ طریقه خلوتیه بود. چندان در نزد او ماند تا به وی اجازه ارشاد داد. آن گاه به شهر خود «ساریوو» بازگشت ولی او در بازگشت با اهل علم برخورد پیدا کرد و سخنش را زشت دانستند. او هم به شهر «ازورنیک» رفت و در آنجا ماند تا در سال ۱۰۹۱ درگذشت.

او از کسانی بود که علاقه زیادی به علم جفر داشت و کتابی به شعر تألیف کرد به نام «الواردات» که پر از اخبار آینده بود، از شکست دولتی و قیام دیگری و پیروزی ارتشی و شکست دیگری و فتح شهری و نابودی دیگری و غیر اینها.

او همهٔ اینها را با حساب مخصوصی استخراج کرده بود. بعضی از خوش باوران کتاب او را مورد توجه قرار دادند و از آن اخبار غیبی استخراج می‌کردند، و هر گاه می‌دیدند دروغ است می‌گفتند در حساب اشتباه کرده‌ایم! حسن قائمی اشعاری هم به زبان بوسنیایی دارد. محمد طاهر بروسوی نوشته است که او دارای دیوان شعر مرتبی است و از اشعارش به دست می‌آید که پیرو طریقهٔ قادریه بوده و قبلاً دیدید که شیخ او خلوتی بوده است.

(۵۴)

حسن بن نصوح بوسنوی

ما او را از کتابش که «مجمع ترجیح البینات» نامیده است، می‌شناسیم و جز این چیزی از شرح حالش را نمی‌دانیم.

(۵۵)

حسن افندی بوسنوی

حسن افندی بوسنوی معروف به «بیاضی زادهٔ مکتوبجیسی» از علما و مدرسین بود و در استانبول تحصیل کرده بود. وفاتش در سال ۱۱۲۱ اتفاق افتاد و این در حالی بود که او قاضی بغداد بود.

(۵۶)

حسن افندی بن سنان بیاضی

حسن افندی بن سنان ملقب به «بیاضی» پدر احمد افندی و جد حامد افندی

سابق‌الذکر است. او در مدرسهٔ صحن در استانبول در سال ۱۰۴۸ مدرس بود سپس به عنوان قاضی مکه در سال ۱۰۵۳ و بعد در سال ۱۰۵۸ در پروسا، و از آن پس در سال ۱۰۶۱ در استانبول به عنوان قاضی تعیین شد، و در سال ۱۰۶۳ از دنیا رفت. از آثار او مدرسه‌ای است که در استانبول به نام «بیاضیه» بنا کرده است.

(۵۷)

حسن افندی بیاضی زاده

حسن افندی بیاضی زاده بن احمد افندی بن حسن بن سنان، از قضات بود. در زمانی که در شهر «یکی شهر» قاضی بود، به سال ۱۱۲۹ از دنیا رفت.

(۵۸)

حسن افندی بن شیخ عبدالله

حسن افندی پسر شیخ عبدالله شارح فصوص که ذکرش خواهد آمد، در سال ۱۰۵۰ در مدرسهٔ صحن مدرس بود. آن‌گاه در سال ۱۰۶۲ قاضی از میر شد و پس از آن در سال ۱۰۶۸ قاضی بیت المقدس گردید و به سال ۱۰۶۹ بدرود حیات گفت.

(۵۹)

حسن افندی بوسنوی

حسن افندی بوسنوی شاگرد شعبان افندی «نوسیلی» است که در آینده از وی

یاد می‌کنیم. او در چند مدرسه در استانبول مدرس بود و به سال ۱۰۹۵ از دنیا رفت.

(۶۰)

حسن افندی موستاری

حسن افندی معبربن عمر آلائی بیک موستاری در شهر موستار متولد شد و از علمای آنجا کسب علم کرد. سپس به استانبول سفر نمود و در نزد علمای آنجا نیز تحصیل کرد. او در آنجا به طریقهٔ نقشبندیه پیوست و از شیخ عثمان که خواهیم شناخت اجازه گرفت. مدتی را در استانبول در مسجد شیخ وفا به وعظ اشتغال داشت. وفات وی سال ۱۰۸۰ یا ۱۰۹۰ بوده است.

شیخی زاده در «ذیل» خود می‌نویسد او در تعبیر رؤیا نادرهٔ زمان بود و عشاقی زاده در کتاب «ذیل» خود گوید هنگامی که قره مصطفی پاشا خواست به سفر برای محاصرهٔ شهر وین برود، در ادرنه خوابی دید و او را خواست تا تعبیر کند. وقتی خواب خود را گفت حسن افندی با فریاد گفت مرو که در این سفر شکست خواهی خورد و نتیجهٔ آن وخیم است، ولی قره مصطفی پاشا گوش نداد و اقدام به سفر نمود، و آنچه تاریخ نوشته است واقع شد.

(۶۱)

حسن نظمی دده بوسنوی

در شهر ساریوو دیده به دنیا گشود و علم و تصوف را از توکلی دده سابق الذکر اخذ کرد و در درس مثنوی او حضور یافت. سپس به استانبول رفت و اجازهٔ ارشاد گرفت. آن‌گاه به قونیه سفر نمود و مرقد جلال‌الدین رومی را زیارت

کرد و از آن پس متوجه مصر شد.

وقتی به مصر رسید به عنوان شیخ طریقه مولویه تعیین شد و بقیه عمرش را در تدریس مثنوی و وعظ مردم به سر آورد. آن گاه به سبب کاری که برای او پیش آمد به استانبول بازگشت و در سال ۱۱۲۵ درگذشت. او راست اشعاری به زبان ترکی که شیخی زاده نمونه‌هایی از آن را در کتاب «ذیل» خود آورده است.

(۶۲)

حسن بن مصطفی بوسنوی

قبلاً از فرزند او امین بوسنوی یاد کردیم. ترجمه خود وی را صاحب «الاسانید العلیة المتصلة بالاولئ السنبلیة» آورده است. او از شیخ عمر عبدالرسول مکی روایت داشت. پسرش امین هم از او روایت می‌کند. از تاریخ وفات و شرح حالش جز آنچه گفتیم، نمی‌دانم.

(۶۳)

حسین پاشای بلغرادی

صاحب «خلاصة الاثر» شرح حال او را آورده و می‌گوید: «حسین پاشا بن رستم معروف به پاشا زاده رومی مقیم مصر، یگانه روزگار به تمام معنی، محقق فهامة، و سرآمد فضلا در زمان خود بوده است. من اخبار او را در بسیاری از تحریرات و مجموعه‌ها دیده‌ام.

شیخ مدین قوصونی از وی نام برده و می‌گوید در روز چهارشنبه دوازدهم شوال در شهر بلغراد متولد شد و این در اوائل فصل پائیز سال ۹۵۸ بود. در سال ۹۷۷ به مصر آمد و از آنجا به حج بیت‌الله الحرام رفت. سپس به بلاد روم

بازگشت و از آنجا بار دیگر به مصر مراجعت نمود و در آنجا اقامت گزید. پدرش که در اصل از مردم کرواسی بود از غلامان سلطان سلیمان بود. وی پیوسته در ولایات مختلف پستهایی را در اشغال داشت تا این که در «طمشوار» و «بودین» امیرالامرا شد و در همان جا نیز درگذشت.

مادر او دختر ایاس پاشا بود که در دولت سلطان سلیم رئیس الوزرا بود و از غلامان سلطان با یزید بن محمد به شمار می آمد.

حسن پاشای بلگرادی از جماعتی از علمای عظام در شهرهای روم اخذ علم کرد، از جمله مولی یحیی استاد یکی از مدارس هشتگانه برادر رضاعی سلطان سلیمان بود. سلطان مذکور او را بزرگ می داشت و گاه گاهی به ملاقاتش می رفت و توصیه های او را می پذیرفت.

و دیگر مولی عبدالغنی، و مولی محمد بن بستان مفتی، و مولی فضیل بن مفتی، علاءالدین حمالی، و مولی محمد بن اخی، و مولی ابوالسعود مفتی عماری صاحب تفسیر بودند.

او مقیم مدرسه سلطان سلیم اول در قسطنطنیه بود، سپس آن را ترک گفت و عزم اقامت در مصر نمود و از سلطان خواست که از بیت المال حقوقی برایش تعیین کند که مخارج خود و عیالش را تأمین نماید؛ سلطان هم درخواست او را پذیرفت. حسن پاشا به مصر آمد و در آنجا با عزّت و احترام، با احسان و وساطت هایی که برای خاص و عام می نمود، زیست. خانه ای وسیع مشرف بر برکه الفیل بنا کرد، و آن را محل جلوس خود برای پذیرایی از واردین قرار داد.

صاحب «خلاصة الاثر» سپس می نویسد: «من شرح حال او را در یکی از مجموعه ها دیده ام و به گمانم نوشته یکی از اهالی مصر باشد. در این نوشته بعد از ذکر نام و شهرتش می نویسد: غزّه جبهه زمان که همچون عزیز مصر بود، و در قصر خود با عزّت می زیست و نیل خود را به جریان انداخته بود. نیل از سخاوت او شرمگین و پیوسته فضائل و فواضلش به همگان می رسید. او در نظم و نثر سحبان و حسان عصر بود.»

محبی مؤلف خلاصه الاثر پس از آن می‌گوید: «من این دو بیت شعر عربی را که او برای قاضی محمد بن دراز مکی گفته است در اینجا می‌آورم... و نیز می‌گوید او این دو بیت شعر عربی را برای شیخ عبدالرحمن مرشدی فرستاد... و هم محبی می‌گوید: قصیده‌ای از وی دیده‌ام و آن را در شرح حال او در کتابم به نام «نفحه» آورده‌ام. وفات وی در مصر آخر روز جمعه سوم ماه رجب سال ۱۰۲۳ بود و روز شنبه در جنب قبر قاضی بکار دفن شد.»^۱

محبی در «نفحه» نیز می‌نویسد: حسین بن رستم معروف به پاشازاده مقیم مصر مردی قهرمان و سخنوری بلیغ و کم نظیر در تاریخ بود. مدتی طولانی در قاهره زیست و با وسعت نظر به مردم می‌رسید و همه از وجود ذی جودش بهره می‌گرفتند. او دارای اخباری است که در هر باشگاهی زبانزد بود و اشعاری داشت در نهایت فصاحت. از جمله آنها اشعاری است که برای مفتی سعدالدین فرستاده و در آن او را مدح گفته است. مطلع آن چنین است... سپس سی و هفت بیت از قصیده لامیه او را به زبان عربی نقل می‌کند.

(۶۴)

حسین بن مشیخ بوسنوی

مؤلف «خلاصه الاثر» می‌نویسد: «حسین بن مشیخ مقیم دمشق فقیهی آشنا به امور مردم و مردی مدبّر بود. زبان‌های فارسی و ترکی و بوسنیایی را می‌دانست. وقتی وارد دمشق شد و در آنجا توطن‌گزید زبان عربی را هم آموخت. او در تمام مدت عمرش در دمشق اقامت داشت و در آنجا با یکی از دختران ابوالمعالی درویش محمد طالوی مفتی دمشق ازدواج کرد و با برادرش علی شاطر در محله التعديل سکونت داشت. حسین بن مشیخ در دمشق نیابت

قضا را داشت. مردی نیک سیرت و خوب سریرت بود. وفاتش در پانزده ذی قعدة ۱۰۳۲ اتفاق افتاد. اموالی بسیار و دو پسر به نام‌های زکریا و درویش محمد از او باقی ماند. از دو پسر وی در جای خود یاد می‌کنیم.^۱

(۶۵)

حسین افندی بوسنوی

حسین افندی بوسنوی معروف به قوجه مؤرخ، پدرش سرپرست کتابخانه غازی خسروبیگ در شهر سارایوو بود. همراه سلطان مراد چهارم به بغداد سفر کرد و پس از بازگشت ریاست نویسندگان دربار را به عهده گرفت و در استانبول در حال بازنشستگی به سال ۱۰۵۴ درگذشت.

دارای تألیفاتی است از جمله: «بدایع الوقائع» که ترجمه «اخبار الاول» می‌باشد و او آن را به دستور سلطان مراد در دو جلد آورده است. این کتاب در شمار تواریخ منقح می‌باشد. حسین افندی دانشمندی مؤرخ و آشنای به زبان‌های بوسنیایی و ترکی و عربی و فارسی بود. رحمة الله علیه.^۲

(۶۶)

حسین افندی مظفری بوسنوی

حسین افندی بوسنوی معروف به مظفری از علماء بوسنی است. از دانشمندانی که در مدرسه غازی خسروبیگ در شهر سارایوو تدریس می‌کردند،

۱- خلاصة الاثر، ج ۲ ص ۱۱۸.

۲- معجم المؤلفین، ج ۳ صفحه ۳۱۷

اخذ علم کرد و خود بعدها از مدرسین آن مدرسه شد.
 حسین افندی مظفری در وعظ و خطابه شهرت داشت و اشعاری به ترکی
 سرود و آشنای به علم نجوم بود. نظرات او در این علم زبانزد بود. او در نیمهٔ اول
 قرن دوازدهم هجری می‌زیست. از تاریخ وفاتش اطلاع نداریم.

(۶۷)

حسین بیک آلائی بیکی زاده

حسین بیک آلائی بیکی زاده متخلص به «میری»، محمد طاهر بروسوی نام
 او را حسن ضبط کرده است. اصل وی از بوسنی است. در شهر بودین متولد شد
 و راه آموزش علوم دینی را در پیش گرفت.
 از علمای استانبول اخذ علم کرد و در این راه جد و جهد بسیار نمود تا این که
 مدرس شد و در چندین مدرسه به تدریس پرداخت.
 حسین بیک در مدرسه شهر سارایوو مدرس بود و در همانجا به سال ۱۱۰۲
 وفات یافت. مقام علمی او و روش پسندیده‌اش در بین بزرگ و کوچک مورد
 احترام بود. او در زبان ترکی شاعری ماهر بود و اشعار بسیاری داشت که در
 دیوانی جمع‌آوری شده است. شیخی زاده نمونه‌هایی از آن را آورده است.

(۶۸)

حسین حسامی موستاری

حسین موستاری متخلص به حسامی در آخر نیمهٔ دوم قرن یازدهم هجری
 می‌زیست و در زبان ترکی شعر می‌گفت. قصیده‌ای در بیست بیت دارد که در آن
 آمدن پهلوانی به نام شاهین به شهر موستار در سال ۱۰۸۰ را وصف می‌کند و

می‌گوید: این پهلوان از روی طنابی که میان دو برج آن شهر کشیده شده بود عبور کرد و سپس در این باره می‌گوید:

نامی شاهین، ذاتی شاهین، صنعتینده منتهی

موستاره گلدی بین سکسانده بیرمردسلیم

ترجمه:

مرد سلیمی که نامش شاهین و ذاتش نیز شاهین و به کمال رسیده بود در سال ۱۰۸۰ به موستار آمد.

(۶۹)

شیخ حسین لامکانی

شیخ حسین متخلص به لامکانی، کاتب چلبی در «فذلکه» می‌گوید او بوسنوی است، و ابن نوعی در ذیل شقائق گفته است او در شهر «بشته» که هم اکنون پایتخت مجارستان است، متولد شد. او به تحصیل علوم و معارف دینی پرداخت و به طریقهٔ بیرامیه پیوست و به خدمت شیخ حسن قبادوز بروسوی رسید.

شیخ حسین لامکانی به ارشاد مشغول و به طریقهٔ زهاد خشنود بود. او می‌گفت تمام نقاط روی زمین وطن انسان است، به همین جهت به «لامکانی» نامیده شد.

وفاتش در سال ۱۰۳۴ اتفاق افتاد. کاتب چلبی می‌گوید: «او راست حواشی بر بعضی از کتب علمی که دلالت بر اهلیت او در طریق نظر دارد. او بعلاوه، مصنفاتی هم دارد».

من گویم او کتابی به زبان ترکی دارد به نام «وحدت نامه» دارای شعری نیکو و غزلیاتی مقبول است.

(۷۰)

حلمی موستاری

حلمی موستاری، مردی شاعر است. این بیت ترکی از اوست:
 معرفت کسب ائیلین بیهوده همت صرف ائدر
 شیمدی یکسان اولدی چون کیم کامل و اهل هوا
 ترجمه:

آن که در پی کسب معرفت است بیهوده زحمت می‌کشد
 زیرا اکنون انسان کامل و هواپرست یکسانند
 از شرح حالش خبر نداریم.

(۷۱)

شیخ حمزه بوسنوی

قبلاً در شرح حال قاضی بالی افندی، راجع به حمزویها سخن گفتیم. شیخ حمزه بوسنوی مؤسس طریقه آنها است. او در یکی از روستاهای بوسنی متولد شد و منتسب به طریقه بیرامیه و جانشین شیخ حسام‌الدین انقروی بود. وی مدت پنج سال به عنوان خلیفه شیخ حسام‌الدین گذراند، ولی بعد از آن اموری نامناسب با شرع مقدس اسلام از شیخ حمزه صادر شد و بر اثر آن در استانبول در پای قلعه به قتل رسید.

یکی از علمایی که بر قتل او گواهی داد قاضی ادرنه صاری خواجه محمد افندی بود.

پس از قتل او بسیاری از پیروانش باقی ماندند تا این که قاضی بالی افندی آنها را از میان برد، چنان که گذشت. این واقعه در سال ۹۶۹ اتفاق افتاد.

ابن نوعی نقل می‌کند که هنگام قتلش یکی از پیروانش حضور داشته است. وقتی آن شخص دید که شیخ حمزه به قتل رسید کاردی برداشت و خود را کشت و قربانی رهبر خود کرد. این سخن ابن نوعی است ولی من نمی‌دانم که حمزه چه ادعایی داشته و چه چیزی از وی ظاهر شد که نامناسب با شرع مقدس اسلام بوده است.

آنچه شیخ حمزه دید استادش حسام‌الدین انقروی هم دید، زیرا آنها که شرح حال حسام‌الدین را نوشته‌اند مانند ابن نوعی، و شمس‌الدین سامی بیک، و علی جواد، گفته‌اند که چیزهای مخالف شرع از وی ظاهر شد و آن را ناشی از فرو رفتن وی در جذبه الهی دانسته‌اند.

گفته‌اند که بر اثر آن، او را گرفتند و در قلعه انقره (آنکارا) زندانی کردند، و چون صبح شد او را مرده یافتند. این واقعه در سال ۹۶۴ بود. درباره این شخص هم ننوشته‌اند چه چیزی از وی سرزد. والله اعلم.

حرف دال

(۷۲)

درویش پاشا موستاری

درویش پاشا بن با یزید آقا موستاری، در شهر موستار دیده به دنیا گشود. در خردسالی به استانبول رفت و در آنجا درس خواند و به بزرگان مملکت حتی پادشاهان پیوست، تا آن که از مصاحبان خاص سلطان مراد سوم شد و به لقب «مصاحب» ملقب گردید.

سلطان به او احترام می گذاشت و در بسیاری از امور با وی مشورت می کرد. شیخ فوزی موستاری در کتابش «بلبلستان» شرح حال او را آورده و به زبان فارسی نوشته است: «درویش پاشا رحمة الله علیه از گزیده ارباب لبابت و زبده اصحاب بسالت است، و همه اشعار وی نکته آمیز و رشحات کلکش ایهام ریز است. دو دیوان دارد، یکی فارسی و یکی ترکی است. هر دو لطیف و معنادار و ظریف و نکته شعار است.

دو بار به «یوسنه» والی شده، و سالی چند نیز در «اکره» محافظ بود. چنین مشهور است که از گزیده اولیاء الله بود و یادگار حضرت مولانا، مثنوی را آغاز

تنظیر کرد و جزئی دو ساخت.

شبی در خواب مولانا را دیده و وی را گفته: ای درویش کتاب من هرگز تنظیر نپذیرد. از این سودا باز شو و آن گه فارغ شد. و آن دو جزء که نوشته من آن را دیدم، بسیار معنادار و لطیف بود. فقیر چنین پندارم که از وزراء آن چنان کامل و دانا نیامده است».

سپس فوزی چند نمونه از شعر فارسی او را می آورد.

مورخ ابراهیم بجوی هم سخنی مانند فوزی درباره او دارد و گفته است: «درویش پاشا شاعری متین و در فضیلت و معرفت با بزرگان علما قرین بود».

درویش پاشا در سال ۱۰۲۱ به شهادت رسید و غیر از دو دیوان نامبرده کتابی در تنظیر مثنوی دارد که آن را همراه نامه نامیده است. در این کتاب از کتاب شعری فارسی به نام «سخانامه» نام می برد.

کاتب چلبی در کشف الظنون می نویسد «سخانامه» کتابی فارسی و شعر از بنائی شاعر است که ترجمه آن را درویش پاشا برای سلطان مرادخان آورده است»

«قنالی زاده» در تذکره خود راجع به «مراد نامه» می نویسد: «هر چند درویش پاشا مرادنامه را مانند منظومه بنائی ساخته است، اما در حقیقت نظم بنائی در برابر مراد نامه بنایی سست است. از شعرهای خوب درویش پاشا ابیاتی است به ترکی که یک شب قبل از مرگش در حین جنگ که یقین به شهادت خود داشته و می دید گریزی از آن نیست، سروده است...»

درویش پاشا در انگشترش نوشته بود «توکل علی خالق» توکل من بر خالق من است، و این بیت فارسی در اطراف آن بوده است:

درویش و غنی به توست محتاج یا رب کرم تو بحر موج

(۷۳)

حاج درویش افندی موستاری

از شرح حال وی چیزی نمی‌دانم، و فقط این را می‌دانم که قصیده‌ای دارد و در آن با قصیده درویش پاشا در وصف شهر موستار معارضه نموده است. سطح قصیده او به مراتب پائین‌تر از قصیده درویش پاشا است.

(۷۴)

درویش مصطفی کاتبی

درویش مصطفی متخلص به «کاتبی» از دانشمندان بلاد خود اخذ علم کرد سپس به استانبول رفت و از علمای آنجا هم بهره برد و به طریقه مولویه منتسب شد. خطی خوش و قلمی سریع داشت، کتاب‌های بسیاری نوشت و به همین جهت به کاتبی مشهور شد. اشعاری به زبان ترکی دارد و در سال ۱۰۷۸ در یکی شهر درگذشت.

(۷۵)

درویش سلیمان مذاقی

درویش سلیمان متخلص به «مذاقی»، صاحب «خلاصة الاثر» شرح حال او را آورده و در حرف «سین» نوشته است: «سلیمان بوسنوی مقیم قسطنطنیه مشهور به مذاقی، از شعرای اهل روم و تیزهوشان آنان بود.

او ندیم وزیر اعظم احمد پاشا فاضل کوبریلی، و از خواص و جلسا و مقربین وی بود. پیوسته در نزد او جایگاهی عالی داشت و مورد توجه او بود، تا جایی

که وزیر رازهای خود را به او می‌گفت و اخبار خود را در اختیار او می‌گذاشت. کتابت دیوان سلطان به وی تفویض شد و در نزد مقامات دولتی مقامی والا داشت. آنها هم سعی در بزرگداشت او داشتند و به واسطه استعداد ذاتیش و نیز به خاطر نزدیکیش به وزیر در توقیرش می‌کوشیدند.

قبل از آن که به وزیر بپیوندند با هیئت درویشی شهرهای بسیاری را گردش کرده و نقاط بسیاری از ممالک اسلامی را دیده بود. معارف و فضائل بسیاری داشت. در اواخر زندگانش وارد مصر شد. در آن وقت حکمران مصر ایوب پاشا بود. ایوب پاشا او را مقرب داشت و به خود نزدیک گردانیده جایگاهش را شناخت و کاتب دیوانش نمود و رتق و فتق امور را به او سپرد.

مذاقی علاقه شدیدی به کیمیا داشت. پیوسته از هر کس که می‌شناخت راجع به آن تحقیق و تفحص می‌نمود و اموال بسیاری صرف آن کرد. بر اثر آن بسیاری از ارباب معرفت، پیرامونش اجتماع کرده و او از اطلاعات آنها استفاده می‌کرد. یکی از مصاحبان او به من گفت او در مصر با کنعان کرجی ملاقات کرد. کنعان کسی بود که پادزهر عملی معروف به کنعانی را اختراع کرده بود و از وی نقل می‌کرد که وقتی کنعانی آن را اختراع کرد، بارها آن را برای موارد زیادی تجربه کرد و تجربه‌اش هم به نتیجه رسید.

از بهترین خواص آن پادزهر دفع سموم بود. امروز این پادزهر شهرت پیدا کرده و مردم به آن توجه نموده‌اند و با قیمت زیادی آن را خرید و فروش می‌کنند. این ناقل می‌گفت سلیمان بوسنوی هم کیفیت عمل این پادزهر را می‌دانست و اطلاعات زیادی دربارهٔ چیزهایی غیر از این داشت.

من در روم اخبار او را می‌شنیدم و علاقه زیادی به ملاقاتش داشتم، ولی توفیق نیافتم. سلیمان بوسنوی پس از آن به سال ۱۰۸۷ در قسطنطنیه وفات یافت.

محمد طاهر بروسایی درگذشت او را سال ۱۰۸۶ دانسته و گفته است او در مولوی خانه غلطه از دنیا رفت.^۱

همچنین محبی در ضمن شرح حال «احمد منطقی» اشاره به او نموده و می‌گوید یکی از موثقین اهل روم گفته است: «ادیب و شاعر روم در زمان خود سلیمان بوسنوی متخلص به مذاقی از کسانی است که در روم دیده‌ام. او راجع به شعر منطقی می‌گفت هر غزلی از شعر وی معادل یک دیوان اشعار دیگران است.^۱»

من گویم مذاقی شاعری متین و مشهور است. اصل وی از «جای پنجه» واقع در ناحیه شرقی بلاد بوسنی است. در زبان ترکی اشعار بسیاری دارد. او اشعار خود را در دیوانی تدوین کرده است. مذاقی منتسب به طریقه مولویه بود، به همین جهت می‌گوید:

ای کۆنول چون رهبر عشق اولماغا عزم ائیلدین
طوغری یول ایسترسن، ایشته شاهراه مولوی
شوق مولانا ایله گردان اولورد یرسه فلک
مدعایه مهر ایله مهدر گواه مولوی

ترجمه:

ای دل چون عزم کرده‌ای که رهبر عشق شوی
اگر راه راست می‌خواهی اینک شاهراه مولوی
آسمان به شوق مولانا می‌گردد
مهر و ماه گواه این مدعا هستند

(۷۶)

درویش محمد میلی

درویش محمد متخلص به «میلی»، در شهر ساریوو متولد شد. او منسوب

۱- همان مأخذ، ج ۱ صفحه ۱۹۷.

به طریقه قادریه بود و سپس در شهر محل ولادت خود (سارایوو) بعد از فوت شیخ محمد افندی سکاکی، پیشوای آن طریقه شد.

وفات درویش محمد میلی در «تراونیک» به سال ۱۱۹۵ اتفاق افتاد.

شهر تراونیک واقع در سمت غربی بوسنی و شهری مشهور است، زیرا مدّت های دراز محل جلوس والیان آن سرزمین بوده است و پس از آن بود که مقرر آنها به سارایوو انتقال یافت.

درویش محمد خطی بغایت نیکو داشت و شاعری ماهر بود. اشعار بسیاری به زبان ترکی داشت و به نظم تاریخ در شعر ممتاز بود. این بیت از اوست:

چون حرام ایکن ربا دوریله اولورموش حلال

یا نیچون دوریله توحید ائیله مک اولوروبال

ترجمه:

ربا که حرام است با مرور زمان حلال می شود

پس چرا در مرور زمان سخن توحید گفتن وبال من می شود

(۷۷)

درویش محمد بن حسین بن مشیخ دمشقی

صاحب «خلاصة الاثر» از وی نام برده و می نویسد: «درویش محمد بن حسین بن مشیخ دمشقی حنفی، دختر زاده ابوالمعالی طالوی است که قبلاً از وی نام بردیم. به همین جهت گاهی به او هم طالوی می گفتند.

درویش محمد فاضلی کامل بود و خطی بغایت نیکو داشت، به طوری که در همه جا مشهور بود و از آن سخن می رفت. او کتاب های بسیاری را به خط خود نوشت.

مردی خوش مشرب و نیکو مقال بود. شکلی زیبا و قامتی رسا داشت. او در علم موسیقی دارای اطلاعاتی کامل بود و موسیقی دانان برایش احترام قائل بودند.

زبان ترکی را می‌دانست و گمانم به زبان فارسی هم آشنا بود. در حل معما و لغزید طولایی داشت. مردی وارسته و به اندک چیزی قانع بود. هنگامی که برادرش زکریا وفات یافت، ارثش به او رسید و ثروتمند شد و حالش نیکو گردید ولی پس از آن دیری نپایید که از دنیا رفت. او در سال ۱۰۷۴ وفات یافت. رحمة الله علیه.^۱

(۷۸)

درویش حسام مولوی بوسنوی

درویش حسام مولوی بوسنوی، در ازمیر اقامت داشت. از فضیلتی ارباب معارف، و بزرگان محاسبان بود. کتابی به زبان ترکی در علم حساب به نام «لمعة الفوائد» تألیف نموده و آن را به یک مقدمه و سه باب تقسیم کرده است. مقدمه در پیرامون نصایحی چند به نویسندگان و بعضی مطالب راجع به تقسیم ارث است.

باب اول در تقسیم غرماء (بستانکاران) است. باب دوم در تقسیم ارث است. باب سوم در اربعه متناسبه است. از تاریخ وفاتش اطلاعی ندارم.

(۷۹)

درویش عبدالله افندی بوسنوی

درویش عبدالله افندی بن احمد بوسنوی، در شهر خود علوم دینی را تحصیل کرد. آن‌گاه به استانبول رفت و از علمای آنجا کسب دانش کرد. وقتی به وطن خود بازگشت به عنوان مفتی شهر تراونیک تعیین شد. پس از آن به عنوان مفتی شهر سارایوو تعیین گردید. وفاتش در سال ۱۱۱۵ اتفاق افتاد.

حرف راء

(۸۰)

رستم بیک هرزگوینی

رستم بیک بن علی پاشا رضوان بیک زاده هرزگوینی متخلص به «رفعت» در «ستولانج» از بلاد هرزگوین متولد شد. پدرش والی بلاد هرزگوین بود. عارف بیک که در آینده خواهیم شناخت برادرزاده اوست. او چندین پست را به عهده داشت، ولی هموطنانش خاطره خوبی از او نداشتند.

رستم بیک اشعاری به زبان ترکی دارد. فطین از وی در تذکره اش نام برده و پاره ای از اشعارش را آورده است.

او در اوایل نیمه دوم قرن سیزدهم هجری می زیسته است. از سال وفاتش اطلاعی ندارم.

(۸۱)

مولی رضوان انکروسی کرواتى

مولی رضوان انکروسی ریشه کرواتى داشت. ابن نوعی و کاتب چلبی از وی نام برده‌اند. انکروسی منسوب به انکروس از شهرهای مجارستان است. او از سرزمین کرواسی به نزد قاضی فضل‌الله افندی، از بزرگان شهر «آق شهر» آمد. قاضی او را از خردسالی تربیت نمود و بعد از آن که مبادی علوم را تحصیل کرد، وی را به احمد پاشا داماد رستم پاشا سپرد. احمد پاشا او را ملزم ساخت که در تحصیل علوم دینی بکوشد. او هم در محضر علماء به تحصیل پرداخت و ملازم عوض افندی شد، تا این که به مقام مدرسی رسید و در مدارس بسیاری به تدریس پرداخت. پس از آن در چندین شهر همچون بغداد، اسکدار، ادرنه، سالونیک و غیره منصب قضا یافت. وفاتش به سال ۱۰۲۴ بود. او دانشمندی با وقار و ادیبی سرشناس و زبان آور، و مردی ثروتمند و در امر دین متصلب بود. رحمة الله علیه.

حرف زاء

(۸۲)

زکریا افندی سکری

زکریا افندی متخلص به «سکری» در شهر سارایوو متولد شد. در خردسالی به استانبول رفت و ملازمت شاعر روم در آن زمان، سلیمان مذاقی سابق الذکر را برگزید. پس از آن عهده‌دار چندین پست دولتی شد، تا این که در سال ۱۰۹۷ به بیماری طاعون وفات یافت.

او مردی شاعر بود و اشعاری نمکین به زبان ترکی دارد. اشعارش در دیوانی به صورت مرتب و کامل تدوین شده است.

(۸۳)

زکریا بن حسین مشیخ بوسنوی

زکریا بن حسین مشیخ در اصل از مردم بوسنی است. صاحب «خلاصة الاثر» از

وی نام برده و می نویسد: «زکریا بن حسین بن مشیخ بوسنوی متولد در دمشق، تحت توجه پدرش به خوبی پرورش یافت و به کار تحصیل علم اشتغال ورزید. در اوایل سن بسیار زیبا بود و در آن زمان کسی نبود که در زیبایی با او رقابت کند. به همین جهت بعضی از شعرا شعرها دربارهٔ زیباییش سرودند. وی پس از نقل پاره‌ای از اشعاری که دربارهٔ او گفته‌اند، از جمله در هنگامی که عمامه به سر نهاده و در درس یکی از مشایخ دمشق حضور یافته بود، می نویسد: بعد از آن که موی در عارضش آشکار شد، زیباییش از میان رفت، و ماه رخسارش کسوف یافت. احمد شاهین دو بیت مشهورش را در همین باره سروده است.

- از هنگامی که موی در صورتش پدید آمد، به زردی گرایید.

- گوئی وقتی موی در عارضش آشکار شد، زیبایی پر در آورد و پرواز کرد.

زکریا بن حسین در بعضی از محاکم شرعی دمشق نیابت داشت، و چون ملا شعبان بن ولی‌الدین، در سال ۱۰۴۸ از قضای دمشق به قضای مصر انتقال یافت، او را به عنوان قسام و نایب در محله صالحیه منصوب داشت. سپس با وی به دمشق بازگشت. او در سال ۱۰۵۵ به حج رفت، و پس از آن ملازمت دانشمند نامبرده را برگزید.

هنگامی که شیخ شعبان در آناتولی قاضی عسکر شد، او را به نیابت خود در دمشق تعیین کرد و به تدریس در مسجد اموی مأمور ساخت. همچنین در مدرسهٔ ظاهریهٔ بزرگ به تدریس اشتغال ورزید.

شیخ زکریا زبان فارسی و ترکی و بوسنیایی و عربی را به خوبی می دانست. خطش نیز خوب و نمکین و مردی با فضیلت و خوش مشرب بود. میان او و پدر من مودت و دوستی زیادی برقرار بود.

به طور خلاصه او از ارمغانهای زمانه به شمار می رفت. ولادتش تقریباً در سال ۱۰۲۵ اتفاق افتاد و در سال ۱۰۷۳ وفات یافت و در مقبرهٔ فرادیس دمشق به خاک رفت. رحمة الله علیه^۱.

من گویم ملاشعبان بن ولی الدین بوسنوی نیز به خواست خدا شرح حالش
خواهد آمد. اگر شدت علاقه ما به نگارش شرح کامل این بزرگان نبود، آنچه را
محبی رحمة الله علیه درباره زکریا نقل کرده است، حذف می کردیم، زیرا به خدا
این سخنان مناسب علمای اسلام نیست، هر چند بسیاری آن را خوش می دانند.
خدا آنها را ببخشاید!

حرف سین

(۸۴)

سروی بوسنوی

سروی بوسنوی دارای طریقهٔ مولویه بود. اشعاری به ترکی دارد. وی از مصاحبت با مشایخی همچون شاهی و شهودی و فدائی دده کسب معارف نمود و از آنها اجازهٔ ارشاد یافت. تاریخ وفاتش سال ۹۰۰ بود.

(۸۵)

سلیمان بیک پاشازاده

سلیمان بیک بن مصطفی بیک فرهاد پاشازاده از مشاهیر مدرسین بوده است. وی در سال ۱۰۶۵ درگذشت.

(۸۶)

سلیمان افندی بوسنوی

سلیمان افندی بوسنوی از علمای استانبول اخذ علم کرد. سپس در چند مدرسه استانبول به تدریس پرداخت، تا این که در سال ۱۰۹۰ درگذشت.

(۸۷)

سلیمان افندی بوسنوی امامی

سلیمان افندی بوسنوی ملقب به «والده کتخداسی امامی» از مدرسین مشهور بود و در چند مدرسه استانبول درس می‌گفت. او در سال ۱۰۹۵ درگذشته است.

(۸۸)

سلیمان افندی بوسنوی

او نیز یکی از بزرگان مدرسین بود و در چند شهر سمت قضا داشته است. یک بار در بلغراد و دو بار در بغداد و دو بار نیز در وطن خود بوسنی قاضی بوده است. وی در سال ۱۰۷۵ وفات یافت.

(۸۹)

سلیمان افندی اوزونی زاده

سلیمان افندی مشهور به اوزونی زاده بن حاج مصطفی، به راه تحصیل علوم

دینی رفت و در نزد علمای وطن خود کسب علم کرد. سپس به استانبول سفر کرد و در خدمت علمای آنجا به تکمیل دانش خود پرداخت و ملازمت شیخ الاسلام منقاری زاده را برگزید و از آن پس در چند مدرسه به تدریس پرداخت. وفاتش در سال ۱۱۱۸ اتفاق افتاد.

(۹۰)

سلیمان بوسنوی زلفتی

سلیمان بوسنوی متخلص به «زلفتی» برادر وزیر محمد آقا جوخه‌دار بود. در استانبول دانش آموخت و در شناخت زبان عربی و ادبیات آن از دیگران امتیاز یافت و با قصر سلطان مربوط گردید.

در چندین مدرسه به تدریس پرداخت و به طریقه ملامیه پیوست. از سال وفاتش اطلاع نداریم. این قدر می‌دانیم که از معاصران صفایی صاحب تذکره الشعرا بوده است، زیرا صفایی در تذکره خود از وی نام می‌برد. او اشعاری به زبان ترکی داشته است که پاره‌ای از آن را صفایی آورده است.

(۹۱)

سلیمان افندی بوسنوی

سلیمان افندی بوسنوی از محضر علمای استانبول اخذ علم کرد. سپس در «دارالحدیث» به تدریس پرداخت و عهده‌دار امر قضا شد. وفاتش در سال ۱۱۲۴ بود.

(۹۲)

سودی افندی بوسنوی

سودی افندی بوسنوی، عالم بزرگ و فاضل بزرگوار، شهرت وی ما را از سخن طولانی در وصف او باز می‌دارد. در روستای کوچکی نزدیک شهر ساریو، و به قول محمد طاهر بروسایی در شهر فوجه متولد گردید. هنگامی که به سن جوانی رسید عشق به جستجوی دانش در او پدید آمد. پس در نزد علمای بوسنی به تحصیل پرداخت. آن گاه وطن خود را ترک گفت و روی به شهرهای مشرق نهاد تا در آنجا دانش خود را تکمیل کند.

او شوق زیادی به آموزش زبان فارسی داشت. در راه طلب آن به دیار بکر رسید و در آنجا رحل اقامت افکند و در سلک شاگردان علامه شهیر مصلح‌الدین لاری صاحب حاشیه مشهور بر «هدایة الحکمة» و آثار دیگر، در آمد.

زبان فارسی را از این استاد فرا گرفت تا جایی که در آن تبحر پیدا کرد. آن گاه به استانبول بازگشت و بر آن شد که در آنجا بماند. در استانبول عهده‌دار چند پست دولتی شد و در مدرسه «سرای آت میدانی» که مخصوص دانشجویان برگزیده بود و در اصطلاح ترکان معروف به «غلامان خاص» بودند، به تدریس پرداخت. یکی از این دانشجویان، درویش پاشای موسستاری نامبرده در سابق بود. او این معنی را در منظومه خود مسمی به «مرادنامه» آورده و گفته است:

اولدی استاذ اکرمیم سودی بورلسون ای کی جهان‌دا مقصودی ائیلدی علمله
وجود یمی زین رضی الله عنه فی الدارین

ترجمه:

سودی استاد بزرگوار من شد که هر دو جهان به کام او باد از او که وجودم را به علم آراست خداوند در هر دو جهان خشنود باد

سودی در سال ۱۰۰۰ از دنیا رفت، رحمة الله علیه. محمد طاهر بروسوی در کتابش «عثمانلی مؤلفلری» نوشته است که سودی در سال ۱۰۰۵ وفات

یافت، ولی آنچه ما گفتیم درست تر است. محمد طاهر می گوید سودی در «آق سرای» نزدیک مسجد یوسف پاشا دفن شد.

سودی دانشمندی بزرگ در فنون متعدد بود. او در زبان فارسی دریایی ژرف بود. کسی در شناخت این زبان جز افراد اندکی از خواص به پای او نمی رسد. بزرگترین دلیل بر این معنا آن است که خوانندگان کتاب مثنوی و دیوان حافظ و بوستان و گلستان سعدی به شرح او اتکا دارند. درحین تألیف هم با دقتی قابل ملاحظه به کار پرداخته است. سودی در شرح خود بر این کتاب ها موارد زیادی از خطاهای شارحین سابق را توضیح داده است که کاری شاق و زحمتی سخت است. به همین جهت می بینید که او در هر صفحه ای از صفحات شرحش بر گلستان سعدی سخن یک شارح یا همه شارحین را رد می کند؛ مانند شمعی و کافی و سروری و ابن سید علی و لامعی و غیره. او هنگام رد سخنان دیگران سخنان تندی به کار برده که خدایش ببخشد.

و اما تألیفات سودی اینهاست که ما براسامی آنها واقف شده ایم:

۱- شرح مثنوی.

۲- شرح دیوان حافظ.

۳- شرح بوستان سعدی

۴- شرح گلستان سعدی، چاپ شده^۱

۵- ترجمه کتاب شافیه در علم صرف تألیف ابن حاجب، با شرح آن. صاحب کشف الظنون آنجا که از شافیه نام می برد، می نویسد مولی سودی آن را به ترکی شرح کرده است.

۶- ترجمه کافیه در علم نحو، نیز تألیف ابن حاجب، با شرح آن. صاحب کشف الظنون می نویسد «یکی از شروح کافیه به ترکی شرح مولی سودی است

۱- شرح سودی بر دیوان حافظ نیز که به زبان ترکی است چاپ شده، و ترجمه آن به فارسی هم در چند جلد در سنوات اخیر به وسیله مرحومه خانم عصمت ستارزاده چاپ و منتشر شده است. م

مأخذ او هم شرح جامی و هندی است. این کتاب با این که مختصر است در حل مشکلات اعراب و شناخت ترکیبها کافی است».

۷- ترجمه کتاب «الضوء» در علم نحو.

۸- حاشیه بر شرح هداية الحكمة تأليف قاضی میر.

(۹۳)

سیف الدین فهمی کومورازاده

سیف الدین فهمی بن علی ملقب به «کومورازاده» در شهر ساریوو دیده به دنیا گشود و همانجا مختصری به تحصیل علوم پرداخت. آن گاه عهده دار چند وظیفه دولتی شد در بعضی از مدارس ابتدائی به تدریس پرداخت و به شناخت تاریخ بلاد بوسنی مخصوصاً تاریخ مساجد و مدارس و بناهای علمی آنجا شهرت یافت. سیف الدین فهمی تالیفاتی در این خصوص به زبان بوسنیایی دارد، از جمله «تاریخ کبیر» در شناخت مساجد شهر ساریوو و مدارس و مکاتب و سایر ابنیه عمومی و مشهور است. از جمله آثار او کتاب «تاریخ مفتیان شهر ساریوو» است. ما از آن کتاب در این کتاب خود استفاده نموده ایم.

کتاب دیگر، تاریخ شورش نخستین صربها است، و اثر دیگر او ترجمه آنچه متعلق به قلمرو بوسنی است، از سفرنامه اولیا چلبی، و تالیفات دیگر. وفات سیف الدین در سال ۱۳۳۵ بوده است. رحمة الله علیه.

(۹۴)

سیف الله افندی بروموزاده

سیف الله افندی ملقب به «بروموزاده» فقیهی بزرگ و دانشمندی ماهر بوده

است. در شهر قونیچ از شهرهای هرزگوین متولد شد بعد از آن که مدتی را در وطن خود تحصیل کرد به استانبول رفت و از علمای آنجا کسب دانش نمود. پس از مدتی که در آنجا اقامت داشت به وطن بازگشت و عهده‌دار تدریس در بعضی از مدارس بوسنی گردید.

سپس به عنوان مدرس «مدرسه نواب قضات شرع» در شهر سارایوو تعیین شد و سالها در آنجا به تدریس فقه و فرائض دینی و غیر اینها از علوم دینی پرداخت. خلق زیادی از او منتفع شدند و عده‌ای از طلاب در اندک مدتی به عنوان قاضی از محضرش برخاستند.

او هم اکنون در قید حیات است و از تدریس باز نشسته شده و سن بالا را می‌گذراند. خدا او را پاینده بدارد. او در فقه مذهب ابوحنیفه استاد و در فرائض استاد بلا منازع است تصنیفات زیادی به زبان‌های عربی و ترکی و بوسنیایی، و هم منظومه‌هایی به زبان بوسنیایی دارد. از تألیفات متعدد و تصانیف سودمند او این کتابهاست:

۱- کتاب النکاح که در آن مسائل نکاح و آنچه را در این باره قضات احتیاج دارند با عبارات سهل و آسان بیان داشته، و فقط اقوال برگزیده علمای حنفی را در آن آورده است.

۲- احسن الوسيلة، در شناخت وصایا که آن را بر موادی مرتب ساخته است.

۳- زبدة الفرائض، متنی مختصر است.

۴- اصح الاقضية فی لبس القلنسوة النصرانية (بر نیطه). این چهار کتاب او چاپ شده است.

۵- هداية الطلاب فی اسلوب مطالعة الكتاب.

۶- الفوائد النفیسة، فی ترتیب الحجج و الاقیسة.

۷- تسهیل الوصول فی علم الوضع

۸- شرح دیباجه علی قوشچی، شرح الوضعیه.

۹- تعلیقات علی القول الخامس از حاشیه حافظ سید علی بر شرح الوضعیه.

۱۰- تسهیل الفرائض.

۱۱- لب الفرائض.

۱۲- عمدة الفرائض.

۱۳- عقدة الفرائد شرح عمدة الفرائض.

۱۴- نزهة الرائض شرح زبدة الفرائض.

۱۵- کتاب العبادات با مقدمه‌ای در فقه.

۱۶- هدیة الاوصیاء.

۱۷- کتاب المواعظ.

این کتاب‌ها همگی به زبان عربی است، اما تألیفات او به زبان ترکی اینهاست:

۱۸- تحفه صبیان در تجوید قرآن.

۱۹- قواعد اعراب.

۲۰- قواعد صرفیه.

۲۱- آنچه مرد بعد از مرگش از آن سود می‌برد.

و تألیفات او به زبان بوسنیایی این کتابهاست:

۲۲- معلومات ابتدایی.

۲۳- تجوید قرآن.

۲۴- تسهیل تجوید.

۲۵- بدایة النساء.

۲۶- تجوید برای زنان.

۲۷- کفایة النساء.

۲۸- مسائل دینی.

۲۹- مسائل فقهی.

۳۰- وظائف اسلامی.

۳۱- ترجمه دیریکنا.

۳۲- احوال زنان.

۳۳- آموزش زبان عربی برای مبتدی.

حرف شین

(۹۵)

شعبان افندی نویسنی بوسنوی

محبی صاحب «خلاصة الاثر» شرح حال مفصلی از او آورده و گفته است: «شعبان بن ولی الدین بوسنوی نویسنی مقیم قسطنطنیه قاضی عساکر روم، و صدر بزرگ و دانشمندی بزرگوار و کامل و دست و دل باز بود. در سال ۱۰۲۵ با حالی آشفته وارد قسطنطنیه شد. وقتی درباره آغاز کارش سخن می گفت داستانی را که با مرد رمالی داشته است، نقل می کرد و می گفت که وی از طالع او خبر داده بود. رمال چند بار به طالع او نگاه کرده و گفته بود اگر این رمل راست بگوید صاحب این طالع به منصب صدر خواهد رسید. و از این هم بالاتر می رود و قاضی عسکر می شود.

شعبان می گفت من از این خبر دچار شگفتی شدم.

او بعد از مدتی از طلاب ملا ابوسعید بن اسعد مدرس مدرسه سلیمانیه شد و پس از آن ملازمت ملا یحیی قاضی عسکر آناتولی را اختیار نمود و به تدریس پرداخت.

پدرم در شرح حال او نوشته است: هنگامی که علی آقا طویل در سال ۱۰۵۸ به قصد حج وارد دمشق شد نقل کرد که وقتی ملا محمد بهائی عهده‌دار قضای شهر سالونیک شد، صدر کبیر ابراهیم معروف به روزنامه چی^۱ همتای او بود، و از او انتظار داشت که نیابت قضا را برای شعبان بگیرد، ولی توفیق نیافت. پس از آن ملا ابراهیم بن کمال الدین طاشکیری به جای بهائی قاضی شد، و او شعبان را به نیابت خود تعیین کرد و مورد توجه خاص خود قرار داد. و بخت به او روی آورد سپس ملاحسین برادرزاده مفتی دولت او را به سمت مدرسی مدرسه جدش علامه سعدی محشی منصوب داشت. او هم پیش از این که از سمت نیابت عزل شود آن را رها ساخت و به قسطنطنیه آمد و با بزرگان دولت مربوط شد. وزیر اعظم محمد پاشا پس از آن که روی کار آمد عازم ایران شد. چون روزنامه چی سابق‌الذکر سخت مورد توجه وزیر بود، شعبان را به وزیر معرفی کرد. وزیر هم او را به سمت قضای سپاه منصوب داشت، تا ناظر احکام سپاه و یاور او باشد. شعبان هم به خدمت وزیر رفت و در میان راه به درجات مختلفی نائل گشت. آن گاه مقام او را بالاتر برد و به علاوه خدمت یاد شده، به قضا شهر آمود هم منصوب شد. هنگامی که سلطان مراد برای پس گرفتن شهر آران از شهرهای قفقاز به آنجا آمد، و ملا احمد بن زین الدین معروف به منطقی را از قضای دمشق عزل کرد، وزیر مصطفی پاشا سلاح داکه آن موقع والی شام بود شعبان را بیشتر مورد توجه قرار داد. او به علاوه مورد توجه خاص سلطان مراد هم واقع شد و او را مقدم داشت. عفت نفس و مکارم اخلاق او را هم کسی قبل از وی نداشت. او در این خصوص مناقب عجیبی دارد. پدرم بخشی از آنها را در شرح حال وی نقل کرده است.

۱- از مردم شهر نوسین است، چنان که اولیا چلبی در سفرنامه‌اش گفته است. او مسجد و مدرسه‌ای در شهر موستار به نام خود دارد. شعبان بوسنوی در نزد سلطان جایگاهی بزرگ داشت و نافذ الامر بود، تا جائی که کاتب چلبی می‌گوید او معتمد الدوله و رکن سلطنت بوده است. چلبی شرح حال مبسوطی از وی در کتاب «فذلکه» آورده است. م.

شعراى آن عصر او را در قصاید خود مدح گفتند، از جمله آنها احمد شاهین بود که او را در قصیده‌اش ستود. احمد بن شاهین در اصل اهل قبرس بود، ولی در دمشق متولد شده و از مشاهیر شعرا به شمار می‌رفت، و به سال ۱۰۵۳ درگذشت. دیگر امیر منجکی دمشقی از شعراى طراز اول قرن یازدهم هجری، متوفی به سال ۱۰۸۰، و دارای دیوان مطبوع است. او هم در قصیده خود شعبان را مدح بلیغ گفته است. ادیب ابوبکر عمری هم این ابیات را که در بیت اول آن نام شعبان به طریق تعمیه در می‌آید در مدح او گفت و برایش فرستاد.

سپس محبى می‌نویسد وقتی در سمت قاضی عسکری عازم حج شد، با اجازه سلطان جدّ من محب الله را به جانشینی خود تعیین کرد. سلطان هم اجازه سفر حج را به او داد و سنگ الماسی را که در میان سنگ‌های قیمتی گوناگونی تعبیه شده بود، به وسیله وزیر سلاحدار به وی سپردند که آن را در زیر دو سنگ الماس مشهور در حجره نبوی قرار دهد. شیخ شعبان هم آن سنگ قیمتی را در جدار ضریح مطهر گذاشت، و بدان وسیله شعار اسلام جمال و زیبایی بیشتری یافت. و او هم با این خدمت فضیلت و احترام فراوانی کسب کرد.

سید محمد جمال‌الدین معروف به کبریت مدنی در ابیات خود اشاره به این موضوع کرده است.

به طور خلاصه این سنگ قیمتی و مبارک در آنجاگاه مقدس اثری بدیع است که به خواست خداوند درگذشت زمان باقی خواهد ماند...

وقتی شیخ شعبان از حج مراجعت نمود هدایای پرارزشی به اغلب اهالی دمشق داد.

پس از آن او را به قضای مصر منصوب داشتند و او در آنجا مدتی را زیست، سپس عزل شد و به قسطنطنیه بازگشت و خانه‌ای نزدیک جامع سلطان خرید. بعد به سمت قاضی شهر ادرنه منصوب گردید و از آن پس رتبه قضای شهر قسطنطنیه یافت.

در سال ۱۰۶۱ قاضی عسکر آناتولی بود و در سال ۱۰۶۶ صدر روم ایلی

گردید. آن‌گاه عزل شد و در خانه‌اش با بزرگواری و توقیر بسر برد تا این‌که وفات یافت. وفات وی در اواخر ماه ذی القعدة سال ۱۰۷۷ به سن ۷۸ سالگی بود. «نوسین» که وی منسوب به آن است شهری نزدیک بوسنی است.^۱ ولی من گویم نوسین شهری مشهور از شهرهای هرزگوین بوده چنان‌که محبّی ذکر کرده است. والله اعلم.

(۹۶)

شعبان افندی ایوبی مؤذنی بوسنوی

شعبان افندی ملقب به ایوبی مؤذنی بوسنوی، راه فراگیری علم را پیمود، و ملازمت زین العابدین افندی را برگزید. آن‌گاه در چند مدرسه استانبول به تدریس پرداخت و از آن پس قاضی شهر اسکدار شد و بعد از آن نیز قاضی بغداد بود تا در سال ۱۰۹۹ وفات یافت. شعبان افندی خطی زیبا داشت و در آن ماهر بود، مخصوصاً در خط تعلیق. او تفسیر کبیر فخر رازی به نام مفاتیح الغیب را به خط خود برای وزیر کوبریلی نوشت.

(۹۷)

شعبان افندی بوسنوی

شعبان افندی بن مصطفی بن عبدالله بوسنوی، شیخ قاریان بود. دانش را از علمای استانبول فراگرفت و علم قرائت را از اولیا محمد افندی اخذ کرد. سپس امام مسجد جامع سلطان محمد فاتح شد.

او بعدها در چند مسجد دیگر در استانبول نیز امامت کرد تا این که به عنوان خطیب مسجد جامع ایا صوفیا تعیین و رئیس الخطباء شد. وفات او در سال ۱۰۹۷ اتفاق افتاد. وی در بین مردم و بزرگان با احترام می‌زیست تا جایی که قره مصطفی پاشا او را بزرگ می‌داشت و به منزله پدر خود می‌دانست.

(۹۸)

شیر علی فریدون بوسنوی

شیر علی فریدون، اصل وی از شهر سارایوو بود. در شهر خود به تحصیل علوم دینی پرداخت، آن گاه به استانبول آمد و عهده‌دار بعضی از وظائف شد، تا این که در سال ۱۰۶۹ زندگانی را وداع گفت. او مردی شاعر بود و اشعاری به زبان ترکی دارد که از جمله این بیت است:

زلف سیهک باد صبا ایلدی درهم آشفته دماغ ایندی انی بوی محبت

حرف صاد

(۹۹)

صالح افندی موقتِ بوسنوی

وی را مورخ البلاد می‌گفتند. در شهر سارایوو متولد شد. او در مسجد جامع غازی خسرو بیک وقت گذار بود، و چندین سال از عمر خود را صرف تاریخ قلمرو بوسنی کرد. تا آن که سرانجام یک سال قبل از وفاتش آن را تمام کرد و به «تاریخ دیار بوسنی» موسوم نمود.

تاریخ وی کتابی بزرگ به زبان ترکی و مشتمل بر اخبار مهمی است، و تاکنون هم بهترین تاریخ بلاد بوسنی است. نسخه خط مؤلف در سارایوو «مرکز آثار تاریخی» که در تملک حکومت است قرار دارد که از ورثه مؤلف خریداری شده است. از تاریخ وفات او اطلاعی ندارم. پسر وی هم اکنون زنده است و همان وظیفه پدر را در مسجد جامع غازی خسرو بیک به عهده دارد.

(۱۰۰)

مولی صالح بوطور بوسنوی

مولی صالح مشهور به بوطور صالح و طراق زاده متخلص به «شانی» در شهر سارایوو متولد گردید و راه کسب علم را پیش گرفت. از علمای شهر خود استفاده کرد. سپس به استانبول رفت و از علمای آنجا نیز بهره گرفت، مخصوصاً از عطاءالله افندی معلم سلطان سلیم. پس از آن در مدارس بسیاری در چندین شهر به تدریس پرداخت، تا این که در سال ۱۰۱۰ قاضی مدینه منوره شد، و در سال ۱۰۱۱ وفات یافت.

مولی صالح به علم و صلاح مشهور بود و در فنون متداول شرکت داشت. خود را در شعر و انشاء آزمایش کرده بود. در این دو رشته حدی متوسط داشت و از دوستان قافزاده صاحب تذکرة الشعرا بود.

(۱۰۱)

صالح بوسنوی معروف به فاخر

او در شهر خود علوم دینی را تحصیل کرد. سپس عهده دار بعضی از وظائف نظامی شد و پس از آن به طریقه خلوتیه گروید. او در جزیره ساقز، شیخ الیاس را خدمت کرد و از وی اخذ نیابت نمود. پس از آن به سیاحت در بلاد و گردش در آفاق پرداخت و بسیاری از مشایخ را ملاقات کرد. در آخر در استانبول سکونت ورزید تا بقیه زندگانش را در عبادت خدایش به سر آورد.

هنگامی که دولت ترکیه به سال ۱۱۲۷ با یونان وارد جنگ شد او نیز به مجاهدین پیوست و با غنائم بسیار مراجعت کرد. پس از آن در مدت قلیلی از همان سال وفات یافت. او راست اشعار بسیاری به زبان ترکی و این بیت از

اوست:

کان جواهر اولسا عجب می دهانیمیز
اوصاف لعلین اولدی جوورد زبانیمیز

ترجمه:

آیا جای شگفتی است که دهان ماکان جواهر شود
اکنون که اوصاف لعل تو ورد زبان ما شده

(۱۰۲)

مولی صالح بوسنوی

مولی صالح بوسنوی راه کسب علم را پیش گرفت و در محضر علما به استفاده پرداخت. سپس ملازمت سنان افندی زاده علی افندی را برگزید و بعد به مقام مدرسی رسید و در چند مدرسه به تدریس پرداخت. بعد از آن در چند شهر مانند طرابلس شام و دیار بکر متصدی امر قضا شد. در آخر به عنوان قاضی شهر قدس تعیین گردید، ولی مانعی پیش آمد و نتوانست آن را تصدی کند. وفاتش در استانبول به سال ۱۰۴۳ اتفاق افتاد.

(۱۰۳)

صفوت بیک باش آغازاده هرزگوینی

صفوت بیک ابن ابراهیم ادهم باش آغازاده متخلص به «میرزا»، اصل وی از شهر نوسین واقع در هرزگوین، و از خاندانی شریف است. قبلاً از پدرش نام بردیم، اما خود او هم اکنون در قید حیات است. دارای طبع شعر و اشعاری لطیف به زبان بوسنیایی است، و برخی اشعار فارسی هم گفته است.

اشعار وی به زبان بوسنیایی مجموعه‌ای است که در دیوان‌ها چاپ شده و مسلمانان آنجا آن را دست به دست می‌گردانند و با لذت می‌خوانند.

صفوت بیک میرزا در راه زنده نگاه داشتن یاد مشاهیر بوسنیایی از علما و شعرا قدمی استوار دارد. او نخستین کسی است که چنانکه باید به این امر بذل توجه نمود و کتابی در تاریخ علمای بوسنی و شعرای آنجا که به سه زبان شرقی (عربی، ترکی و فارسی) خدمت نموده‌اند تألیف کرده است. کتاب او بزرگ است و ما در این کتاب خود از آن استفاده زیاد نموده‌ایم.

نیز تاریخی کوچک برای قلمرو بوسنی و هرزگوین نوشته و در آن از فتوحات ترکان تا ورود آنها به اتریش سخن گفته است. همچنین کتاب جداگانه‌ای در شرح حال غازی خسرو بیک تألیف کرده است. تألیفات دیگری هم دارد که همه به زبان بوسنیایی است.

او اقدام به ترجمه کتاب «اصول الحکم فی نظام العالم» نموده و آن را چاپ کرده است. بعلاوه، کتاب «نظام العلماء الی خاتم الانبیاء» را ترجمه کرده، ولی هنوز چاپ نشده است.

ما به همین اندازه از شرح حال او اکتفا می‌کنیم و گرنه او سزاوار بیش از اینهاست. خداوند بقای او را طولانی گرداند و در پناه خود نگاه دارد.

حرف عین

(۱۰۴)

عارف حکمت بیک هرزگوینی

عارف حکمت بیک بن ذوالفقاری نافذ پاشا بن علی پاشا هرزگوینی، رضوان بیک زاده، در قلمرو هرزگوین متولد گردید و در نزد ادبای ترک معروف به «هرسکلی عارف حکمت» است. او غیر از عارف حکمت بیک شیخ الاسلام است. عارف حکمت هرزگوینی در سال ۱۲۷۰ با خانواده‌اش به استانبول هجرت کرد و در آنجا درس خواند تا این که ادبیات عربی و ترکی و فارسی را فرا گرفت. آن گاه عهده‌دار چندین وظیفه عالی شد، تا این که در همان استانبول به سال ۱۳۲۱ وفات یافت و در مقبره قومی قابی در استانبول به خاک رفت. بر قبرش نوشته‌اند:

اثر لا اله الا الله

گوهر لا اله الا الله

فرو ثروب جسم جان و قلبیمده

شب چراغ مزاریم اوله بنیم

ترجمه:

روشنایی بخش جسم و جان من است
 اَثر لا اله الا الله
 شمع چراغ مزار من بادا
 گوهر لا اله الا الله

او شاعری ماهر و فیلسوفی از دُعَات تجدید نظر در دولت ترکیه بود. ابن امین محمود کمال بیک کتابی جداگانه در صد و چند صفحه به نام «کمال الحکمة» در شرح زندگانی او تألیف کرده است. وی اشعاری به زبان ترکی سروده که در نهایت جودت و خوبی است. ضیاء پاشا بخشی از آن را در کتاب منتخباتش به نام «خرابات» آورده است. او خود اشعارش را در دیوانی بزرگ جمع آوری کرد، ولی طعمه حریق شد و به کلی سوخت. پس از آن دیوان کوچکی از اشعار خود گردآورد. این دو بیت از اوست که باید گفت آفرین بر سراینده اش:

ثبات انت مرکزینده اعتلای رفعت ایسترسن
 یا قیشماز اعوجاج حال و اطوار اهل عرفانه
 نظر قیل کیم ضیادن مُسلخ دور جمله سیارات
 ثوابت نشر نور فیض اندر اقطار اکوانه

این کتاب‌ها از تألیفات اوست:

- ۱- لوایح الحکم.
- ۲- سوانح البیان.
- ۳- لوامع الافکار
- ۴- رساله در نقد بعضی از موادّ مجله
- ۵- مصباح الايضاح
- ۶- فصوص الاسلام
- ۷- سیئات ترک.

بیشتر این کتاب‌ها در فلسفه و تصوف است، ولی کتاب اخیر تاریخی

سیاسی است. رحمة الله علیه.

(۱۰۵)

عازم بن شعبان زاده محمد افندی

به خواست خداوند از پدرش نیز یاد می‌کنیم. او خود دانش را از علمای استانبول اخذ نمود و ملازمت شیخ الاسلام انقروی (آنکارایی) را اختیار کرد. سپس در چند مدرسه به تدریس پرداخت تا این که به سال ۱۱۲۴ به مرض طاعون درگذشت. او مردی شاعر بود و دیوان کامل مرتب و معتبری دارد. نیز منظومه لیلی و مجنون را که قاف زاده آغاز به سرودن آن کرده بود، تمام کرد، و در این کار مهارت و تسلط خود را بر ادبیات آشکار ساخت.

(۱۰۶)

عالی شیخ زاده بوسنوی

عالی بوسنوی، اصل وی از شهر آق حصار است، و ملقب به «شیخی زاده» می‌باشد. رضا در تذکرة الشعرا از وی نام برده و گفته است «او از جمله قضات بود» و هم اشعاری به زبان ترکی دارد که رضا قسمتی از آن را در تذکره آورده است. وفاتش در سال ۱۰۵۶ در سن بالا بود.

عالی بوسنوی شاگرد شیخ حسن کافی آق حصارى بود، و کافی خود در کتاب «نظام العلماء» از وی در میان فضلاء شاگردانش نام برده و گفته است: «او از بزرگترین یاران مجاهد و عزیزترین دوستان ما از اهالی آق حصار است. فخر قضات عادل و ذخیره والیان معدلت شعار، قاضی علاءالدین علی بن مصطفی بن حسام‌الدین مشهور به شیخی زاده». می‌بینید که نام او را علی نوشته است،

شاید عالی تخلص او بوده است، والله اعلم.

(۱۰۷)

عبدالباقی افندی بوسنوی

عبدالباقی افندی بوسنوی از مدرسین بوده و از حسن افندی بوسنوی بن شیخ عبدالله شارح فصوص اخذ علم نموده و در چند مدرسه درس گفته بود. در سال ۱۰۹۶ در عنفوان جوانی وفات یافت.

(۱۰۸)

عبدالباقی میلی بوسنوی

در شهر سارایوو متولد شد. در شمار قضات بود. در شهر سارایوو عهده‌دار منصب افتا شد، و هم مردی شاعر بود. سال ۱۰۸۸ یا ۱۰۹۳ بدرود حیات گفت.

(۱۰۹)

عبدالجلیل افندی بوسنوی

وی مدرس مدرسه غازی خسرو بیک بود، و این در فاصله بین سالهای ۱۰۲۰ تا ۱۰۳۰ بوده است. دانشمند مشهور محمد بن موسی غلامک که شرح حال او خواهد آمد از شاگردان اوست.

(۱۱۰)

عبدالرؤف بن محمد بوسنوی

عبدالرؤف بن محمد بن عمر بن حمزه، پدرش معروف به عرب زاده، و ملا عرب، دانشمندی بزرگ بود که به شهر ساریوو آمد و عهده دار منصب افتاء و تدریس در مدرسه غازی خسروبیگ شد. او در آن شهر دو مسجد بنا کرد که امروز باقی است.

فرزندش عبدالرؤف در ساریوو متولد شد، سپس به بروسا رفت و در آنجا دانش آموخت. پس از آن به استانبول آمد و تحصیلات خود را کامل کرد. آن گاه در بعضی از مدارس تدریس کرد و پس از آن عهده دار قضا در چند شهر گشت. در سال ۹۲۲ هجری شهر ساریوو بود که تایک سال استمرار داشت و آن گاه عزل شد. وفات وی به سال ۱۰۰۹ بوده است.

شرح حال مفصل پدرش در کتاب «دُرّ الحبيب فی تاریخ الحلب» آمده است. همان را شیخ محمد راغب طباح در کتابش «اعلام النبلاء بتاریخ حلب الشهباء» جزء پنجم صفحه ۴۹۳ آورده و بدین گونه شناسانده است: «ملا محمد بن عمر بن حمزه بن عوض انطاکی معروف به «ملا عرب» متوفی به سال ۹۳۸».

(۱۱۱)

مولی عبدالکریم

در شرح حال مولی ایاس، علت ذکر نام عبدالکریم در این کتاب را یادآور شدیم. مولی ابوالخیر طاشکبری در کتاب «شقائق نعمانیه» شرح حال این مولی عبدالکریم را آورده و نوشته است: «مولی عبدالکریم تمام علوم را فراگرفت و به فضل و دانش اشتهار یافت. او شاگرد ملا علی طوسی، و نیز شاگرد مولی سنان

عجمی از شاگردان مولی فاضل محمدشاه فناری بود. سپس در یکی از مدارس هشت گانه که سلطان محمدخان فاتح پس از فتح قسطنطنیه بنا کرد به تدریس پرداخت. آن گاه او را به سمت قاضی عسکر تعیین کرد، ولی بعد عزل نمود و به وی منصب افتاء داد، تا این که در ایام سلطنت سلطان با یزیدخان از دنیا رفت. حواشی بر «اوائل التلویح» از اوست. یکی از کسانی که در مجلس محمود پاشا حضور داشته نقل می کرد که مولی ولدان مشهور روزی به وزیر محمود پاشا گفت من تو را سخت دوست می دارم، ولی عجب است که تو عبدالکریم را بیش از من دوست داری! وزیر گفت راست می گویی، ولی بدان که عبدالکریم دست تو را می گیرد و وارد بهشت می کند. ملاولدان گفت چطور؟

وزیر گفت من رئیس دربانان سلطان محمدخان بودم و عادت به شرب خمر داشتم. یک شب در نوشیدن شراب افراط کردم. صبح فردا مولی عبدالکریم به خانه ما آمد. من خانه را مرتب کردم و ظروف شراب را برداشتم و بخور دود کردم تا بر کارم اطلاع نیابد، سپس مدتی را با او گفتگو کردم. مولی عبدالکریم برخاست که برود. چون به در خانه رسید، ایستاد و گفت چیزی را به تو می گویم و آن این است که تو از اهل علم هستی و در نزد سلطان دارای منزلت می باشی و به زودی وزیر او خواهی شد. سزاوار نیست که این پلیدی را داخل شکم خود کنی.

من از این سخن او خجل شدم و عرق کردم، چندان که از لباسم عرق می ریخت با این که روزی سرد بود و من لباس ضخیم پوشیده بودم. بنابراین، مولی عبدالکریم باعث توبه من شد، جا دارد که او را دوست بدارم یا نه؟ ملاولدان گفت دوستی او برای تو از صمیم قلب واجب است.

من گویم مولی عبدالکریم در شهر ادرنه نزدیک مسجد جامع سلطان مدفون است. مجدی در ترجمه کتاب «شقائق نعمانیه» نوشته است که مولی عبدالکریم حاشیه ای بر حاشیه مطالع و حاشیه دیگری بر حاشیه میر سید شریف برکشاف دارد. وفاتش در سال ۹۷۹ بوده است.

(۱۱۲)

عبدالکریم افندی بوسنوی

عبدالکریم افندی متخلص به «سامعی» از مردم بوسنی است. در شهر ساریوو شروع به تحصیل کرد، سپس در استانبول به تکمیل آن پرداخت آن گاه راه تدریس را پیش گرفت و در چندین مدرسه درس گفت، تا این که در سال ۱۰۹۶ در استانبول وفات یافت.

او در شعر و انشاء مکاتیب مهارت داشت. دیوان شعر مرتبی دارد و کتابی به نام مجموعه منشآت از اوست. وی به تکمیل سیره پیغمبر (ص) که مولی اویس، قاضی رومی معروف به «ابویسی» متوفای سال ۱۰۳۷ آغاز به تألیف آن کرده بود، اشتغال ورزید. نام سیره او «درة التاج فی سیره صاحب المعراج» است، ولی «سامعی» نتوانست به تکمیل آن کتاب توفیق یابد. رحمة الله علیه.

(۱۱۳)

عبدالله افندی بوسنوی بیرامی شارح فصوص

عبدالله افندی بوسنوی بیرامی که در بین علما مشهور به شارح فصوص است و اهالی بوسنی او را به نام «غائبی» می شناسند و گاهی صاحب کشف الظنون از او با نام عبدی یاد می کند، شارح کتاب فصوص است.

صاحب «خلاصة الاثر» شرح حالش را آورده و می نویسد: «عبدالله رومی عارف بالله یکی از علمای روم و بزرگان مشهور آن مرز و بوم است که به حق الیقین نائل گشته است. او عالم عامل و عارف به دقائق و حقائق و متبحر به علوم عقلی و نقلی بود، به علاوه جایگاهی عظیم و مقامی بزرگ و قیافه ای خوش منظر و چهره ای نورانی داشت.

او در روم متولد شد و همانجا پرورش یافت و نزد بزرگان عرفا تحصیل کرد و خرقه پوشید، و از بسیاری تلقین ذکر یافت و در تمام علوم به مقام عالی رسید تا جایی که بی نظیر گشت.

در سال ۱۰۴۶ به زیارت پیغمبر (ص) رفت و آرزو داشت که سید عارف بالله سالم بن احمد شیخان با علوی حسینی را ببیند ولی به آرزویش نرسید، زیرا سید چند روز قبل از رسیدن او به مکه رحلت کرده بود. عبدالله رومی از حجاز به مصر و شام رفت و در آنجا با برخی از علما ملاقات کرد و نامش در سایر بلاد اسلامی بر سر زبانها افتاد، و هم در نزد بزرگان دولت مورد توجه واقع شد. مشایخ بزرگ و بزرگواری چون شیخ غرس الدین خلیلی و شیخ محمد میرزای دمشقی صوفی و شیخ محمد مکی مدنی و محمد بن ابی بکر قعود از وی اخذ علم کردند.

او دارای مؤلفات زیادی است که از همه بزرگتر شرح فصوص شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی، و شرح قصیده تائیه ابن فارض، و شرح مراتب الوجود جبلی، و رساله‌ای در برتری بشر بر فرشتگان است.

از جمله اتفاقاتی که برای او با عارف بالله سید عبدالرحیم بن احمد مغربی مقیم مکه روی داد این بود که وقتی سید وارد قسطنطنیه شد، عبدالله بوسنوی از وی اجازه خواست که بر او وارد شود و سلام کند، ولی سید به او اجازه نداد. این موضوع چندین بار تکرار شد، تا این که روزی سوار شد تا بدون اجازه بر او وارد شود. وقتی به خانه سید رسید و از مرکب پیاده شد، به زمین خورد و پایش شکست و این از کرامت سید بود.^۱ سپس به خانه آمد و چند ماه خانه نشین شد، به طوری که نمی توانست بیرون برود، تا این که سید از روم رفت و عبدالله نتوانست با وی گرد آید.

وفات عبدالله رومی بوسنوی بعد از بازگشت وی از سفر حج، در سال ۱۰۵۴

۱- مؤلف در پاورقی می نویسد: و شاید اتفاق محض بوده است.

در شهر قونیه اتفاق افتاد و او را در نزدیک قبه عارف بالله صدرالدین قونوی^۱ دفن کردند. برمدفنش گنبدی ساختند و بر قبرش نوشتند: «هذا قبر غریب الله فی ارضه و اسمہ عبدالله». من گویم غیر از محیی گفته‌اند آنچه بر مرقد او نوشته‌اند این است «هذا قبر غریب الله فی ارضه و سمانه عبدالله البوسنوی الرومی البیرامی» ولی شاید نوشته اول به واقع موافق تر باشد.

در اینجا آنچه از کتاب‌های او را می‌شناسیم نام می‌بریم:

۱- شرح فصوص الحکم به ترکی - فصوص تألیف محمد بن علی بن محمد حاتمی طائی اندلسی ملقب به محیی‌الدین و معروف به شیخ اکبر، صاحب تألیفات متعدد و متوفی به سال ۶۳۸ است که از بزرگان اهل تصوف بوده است علما درباره محیی‌الدین و کتابش فصوص الحکم اختلاف نظر دارند. سخن حافظ ذهبی^۲ درباره او در کتاب «میزان الاعتدال فی نقد الرجال» جالب است که می‌نویسد: «به خدا اگر مسلمانی جاهل بماند و دنبال گاوی بیفتد و چیزی از علم غیر از سوره‌ای قرآنی که با آن نمازهای خود را بگذارد نداند و به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، برای او بسی بهتر از این عرفان و این حقائق است هر چند صاحب آن (محیی‌الدین) صد کتاب خوانده و صد بار به خلوت نشسته باشد»!!

۱- شیخ صدرالدین محمد بن اسحاق قونوی، دانشمند و عارف معروف، معاصر خواجه نصیر الدین طوسی، و متوفی به سال ۶۷۱، ۶۷۲ یا ۶۷۳، مادرش همسر محیی‌الدین ابن عربی مشهور بود، به همین جهت او تحت نظر محیی‌الدین پرورش یافت و به مقام عالی علمی و عرفانی رسید. شرح مفاتیح الغیب، شرح مصباح الانس، و شرح الاسماء الحسنی از جمله تألیفات عرفانی اوست. م.

۲- حافظ محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، شیخ الاسلام و مفتی اعظم دمشق، و متوفی بسال ۷۴۸ مؤلف کتاب‌های سیر اعلام النبلاء، تاریخ اسلام، طبقات الحفاظ و میزان الاعتدال است. حافظ، در علم حدیث شناسی (درایه) به دانشمندی می‌گویند که صد هزار حدیث را از حفظ داشته باشد، حال، صد هزار حدیث معتبر از پیغمبر داریم یا نه، جای بحث دارد، تا چه رسد به تعداد بیشتری که قطعاً بیشتر آنها مجعول است. م.

۲- شرح فصوص الحکم به عربی. صاحب کشف الظنون آنجا که از «فصوص الحکم» سخن می‌گوید می‌نویسد: «آن را عارف بالله عبدالله افندی بوسنوی متوفی به سال ۱۰۵۴ در زمان ما به عربی و ترکی شرح کرده است، و آن شرحی ممزوج و بسیار خوب است که می‌توان گفت بهترین شرح فصوص می‌باشد، و می‌گوید «او نخست فصوص را به ترکی شرح کرد و در بلاد عرب شهرت یافت، پس از او خواستند که آن را به زبان عربی هم با ذوق شرح کند. او در شرح عربی خود دوازده اصل برای فهمیدن حقائق کتاب در مقدمه آورده است».

نام شرح فصوص او «تجلیات عرائس النفوس فی منصات حکم الفصوص» است، از شرح عربی او نسخه‌ی زیبایی در «دارالکتب المصریة» هست، اما شرح ترکی او چاپ شده است.

۳- مطالع النور السنی المنبئ عن طهارة النسب النبئ العربی» نسخه‌ای از آن در کتاب خانه ولی‌الدین در استانبول است.

صاحب کشف الظنون از آن نام برده و گفته است کتابی مختصر و مشتمل بر نه مطلع است: مطلع اول در پیدایش روح محمدی (ص) دوم در اثبات اسلام پدر و مادر پیغمبر. سوم در آیات داله بر بقای ملت ابراهیم. چهارم در احادیثی که دلالت بر طهارت نسب پیغمبر دارد. پنجم در پدر و مادر پیغمبر. ششم در رد کسی که استدلال به حدیث مسلم کرده که پدر و مادر پیغمبر در آتش هستند. هفتم در فترت. هشتم درباره‌ی کسانی که به دین ابراهیم باقی بودند نهم در معذب نبودن کسی که در ایام فترت مرده باشد.

۴- شرح تائیه الکبرای ابن فارض: تمام شرح هم «قرة عین الشهود و مرآت عرائس معانی الغیب والوجود» است. نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی ظاهریه‌ی دمشق هست.

۵- مواقف الفقراء.

۶- حقیقة العین.

۷- رساله‌ی حضرات الغیب.

- ۸- تجلی النور المبین فی مرآت ایاک نعبد و ایاک نستعین.
- ۹- رساله در تفسیر «ن و القلم».
- ۱۰- رساله در اعیان ثابته، به نام «سرالحقائق العلمية».
- ۱۱- رساله در شرح «الحمد لله الذی اوجد الأشياء عن عدم» که سرآغاز فتوحات مکیه محیی الدین ابن عربی است.
- ۱۲- رساله در برتری بشر بر فرشته.
- ۱۳- الوصول الى الحضرة الالهية لايمكن الا بحصول العبودية.
- ۱۴- شرح خلع النعلین فی الوصول الى حضرة الجمعین، تألیف ابن قسی ابوالقاسم احمد بن حسین از غلات متصوفه. او کتابش را بر این بنا نهاده که سخن خدا «فاخلع نعلیک» یعنی دنیا و آخرت را رهاکن!
- ۱۵- خلع النعلین، او خود از آن در شرح فصوص نام برده، و می گوید کتابی است که در آن آیه شریفه «فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی» خطاب خدا به موسی علیه السلام را تفسیر کرده ایم.
- ۱۶- شرح نظم مراتب الوجود، تألیف غرس الدین خلیلی.
- ۱۷- ترجمه ترشیحات به ترکی.
- ۱۸- گلشن راز عارفان در بیان اصول راه عرفان، به ترکی.
- ۱۹- جزیره مثنوی.
- ۲۰- رساله در طریقه بیرامیه.
- ۲۱- شرح کلام مؤیدالدین جندی در اوائل شرح فصوص.
- ۲۲- جلاء العیون، شرح قصیده شیخ عبدالمجید سیواسی.
- ۲۳- الید الأجدود فی استلام الحجر الاسود.
- ۲۴- شرح «رَبِّ یَسْرُ و لا تَعْسَرُ».
- ۲۵- البرهان الجلی تفسیر سخن خدا «لنصرف عنه السوء» در سورة یوسف.
- ۲۶- رساله در تمثیل جبرئیل به صورت بشر.
- ۲۷- رساله دیگری در این معنی به زبان ترکی.

- ۲۸- تفسیر سوره العادیات.
- ۲۹- رساله در نشأه انسانیت (شرح باب ششم فتوحات مکیه)
- ۳۰- تفسیر سوره العصر.
- ۳۱- تفسیر سخن خدا «حتی اذا بلغ مغرب الشمس» به نام «مشرق الروحانیة و مغرب الجسمانیة».
- ۳۲- المناجات.
- ۳۳- کتاب القرى الروحی الممدود للأضياف الواردين من مراتب الوجود.
- ۳۴- کتاب المفاضلة الاسمی بین افضل البشر و الملاء الأعلى.
- ۳۵- کتاب منتهی المقاصد الکلمات و مبتغی توجه التعینات فی بیان اکمل النشآت
- ۳۶- رفع الحجاب فی اتصال البسملة بفاتحة الكتاب.
- ۳۷- کتاب المستوى الأعلى فی الشرب الاحلی، در تفسیر آیه «و كان عرشه علی الماء»
- ۳۸- الاوبة فی بیان الانابة و التوبة.
- ۳۹- رساله در تفسیر آیه: «حتی اذا استیثس الرسل»
- ۴۰- رساله در تفسیر آیه: «و لو لا ان يكون الناس امة واحدة».
- ۴۱- رساله در تفسیر آیه: «هو الذي خلق السماوات والارض فی ستة ايام».
- ۴۲- رساله در تفسیر آیه: «ولقد ارسلنا موسى بآياتنا».
- ۴۳- رساله در تفسیر آیه: «و لئن اذقنا الانسان منارحمة».
- ۴۴- رساله در تفسیر آیه: «قتل الانسان ما اكفره» به نام «كشف اسرار البررة».
- ۴۵- لب اللباب فی بیان الاكل و الشراب.
- ۴۶- روح المتابعة فی بیان شروط المبايعة.
- ۴۷- كشف السرّ المبهم فی اول سورة مريم.
- ۴۸- لبّ النواة فی حقيقة القيام.
- ۴۹- الدر المنظوم فی بیان سر المعلوم.

- ۵۰- کتاب الغفر المطلق عند ذهاب عالم الفرق.
- ۵۱- رساله فی قول الجنید.
- ۵۲- تذیل فی منازعه ابلیس لسهل بن عبدالله التستری.
- ۵۳- تحقق الجزء بصورة الكل و ظهور الفرع على صورة الاصل.
- ۵۴- کتاب النفوس الواردات فی شرح اول الفتوحات.
- ۵۵- ضیاء اللمع و البرق فی حضرة الجمع و الفرق.
- ۵۶- الكشف عن الامر فی تفسیر آخر سورة الحشر.
- ۵۷- کتاب الأنفاس المکیة الرومية فی تنفس الفوائح البانية.
- ۵۸- الكنز المختوم فی تبعیة العلم للمعلوم در رد عبدالکریم الجلی المرحوم.
- ۵۹- سر الکلمتین فی مطابقة حروف الشهادتین.
- ۶۰- مقاصد انوار عینیة و مصاعد ارواح طیبة غیبیة
- ۶۱- شرح بیت مثنوی:
- گفت المعنی هو الله شیخ دین بحر معنیهای رب العالمین
این بود آنچه ما از تألیفات عبدالله عبدی بیرامی که شناخته ایم. در اینجا
قسمتی از عبارات او را هم می آوریم. او در آخر شرح فصوص الحکم می نویسد:
«اعلم ان هذا الكتاب المسمى بفصوص الحکم المنزل من المقام الاقدس
الاقدم صورة الجمعية الالهية المحمدية...» و پس از یک صفحه می نویسد وی
قصیده ای طولانی را به عربی آورده و شرح خود را با آن ختم کرده است، چنانکه
شرح ترکی را هم با قصیده ای مانند آن به زبان ترکی ختم نموده است.^۱

۱- و نیز نگاه کنید به معجم المؤلفین، ج ۱۶ صفحه ۸۱، فهرست مخطوطات ظاهریه،
هدیه العارفین، ج ۲، ۴۷۶، کشف الظنون، صفحه ۲۰۵۰، ایضاح المکنون، ج صفحه
۲۲۸، ۲۲۹، ۲۶۵، ۴۱۲، ۴۱۷، ۵۵۹ و ج ۲ صفحه ۲۲۴، ۷۱۷، ۶۰۰، و فهرست
الخدیویه ج ۲ صفحه ۹۰ م.

(۱۱۴)

عبدالله رفعتی بوسنوی

عبدالله افندی بن بالی افندی بوسنوی متخلص به «رفعتی» از علمای استانبول اخذ علم کرد، سپس در چند مدرسه مدرّس شد. وفاتش در سال ۱۰۹۵ بوده است. او مردی شاعر بود و اشعار بسیاری به زبان ترکی دارد.

(۱۱۵)

عبدالله شعبان زاده بوسنوی

عبدالله بن محمد شعبان زاده که از پدرش هم به خواست خدا نام می‌بریم و قبلاً هم از برادرش «عازم» نام بردیم، چه بسا که این و آن یک نفر باشند. این عبدالله تألیفی دارد که آن را «احسن الخبر من کلام سیّدالبشر» نامیده و در آن چهل حدیث را شرح کرده و شرح حال هر راوی حدیث را هم آورده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانه اسعد افندی در استانبول هست. از سال وفاتش اطلاعی نداریم.

(۱۱۶)

عبدالله بن احمد موسی پاشا خواجه سی

عبدالله افندی بن احمد افندی ملقب به موسی پاشا خواجه سی، اصل وی از شهر «پوزه غا» است. از علمای بلاد خود اخذ علم کرد و نزد شیخ محمد بن موسی معروف به غلامک درس خواند. سپس در بعضی از مدارس تدریس کرد. آن‌گاه قاضی شهر آنقره (آنکارا) شد. وفاتش در سال ۱۰۷۹ بوده است. او

معروف به کثرت عبادت و روزه و مشهور به علم بود.

(۱۱۷)

عبدالله افندی بوسنوی

عبدالله افندی بوسنوی معروف به اسامی تذکره چی، اصل وی از شهر سارایوو است. او مدرس بود و در چند مدرسه درس می‌گفت. سپس در دیار بکر قاضی شد و در سال ۱۰۸۰ وفات یافت.

(۱۱۸)

عبدالله بوسنوی متخلص به ماهر

عبدالله بن بشیر بن شیخ ممی بن ولی‌الدین افندی بوسنوی متخلص به «ماهر» در بلاد بوسنی به سال ۱۰۵۹ متولد شد. در همان جا نزد پدرش درس خواند. سپس به استانبول سفر کرد و از محمد افندی شعبان زاده نویسنی استفاده نمود. آن‌گاه در چند مدرسه درس گفت و در شهرهای زیادی متصدی امر قضا بود. پستهای دیگری هم بعهده داشت و میان او و سلطان مصطفی دوم روابط دوستی برقرار بود. وفاتش در سال ۱۱۲۲ که در «عینتاب» قاضی بود اتفاق افتاد. او در زبان ترکی شاعری بلیغ، و به اسلوبهای انشاء آشنا بود. او دیوان شعری دارد که مرتب و معروف است.

(۱۱۹)

شیخ عبدالمؤمن بوسنوی

شیخ عبدالمؤمن وارد قسطنطنیه شد و معارف و علوم را تحصیل کرد و به طریقه خلوتیه انتساب یافت. آن گاه شیخ زاویه ترجمان یونس شد و مشغول ارشاد عباد و زهد گردید، تا این که در سال ۱۰۰۴ وفات یافت. مرشدی کامل، پیشوای مشایخ روم، ادیبی زاهد و صالح از اهل فنای فی الله و مردی با ایمان بوده و اعتقادی پاکیزه داشت. ابن نوعی از وی در ذیل شقائق نام برده و او را ستوده است.

(۱۲۰)

عبدالوهاب بن حسین بوسنوی

عبدالوهاب بن حسن بوسنوی، جبرتی^۱ در تاریخش از وی در ضمن بزرگانی که در سال ۱۲۰۵ در مصر از دنیا رفتند نام برده و گفته است: «فاضل واعظ عبدالوهاب بن حسن بوسنوی ساریوویی معروف به بشناق افندی، در سال ۱۱۶۹ وارد مصر شد، و در مساجد آنجا وعظ کرد. امرا او را که هموطن آنها بود گرامی داشتند. آن گاه متوجه حرمین شریفین شد و در مکه سکونت ورزید. از طرف حکومت حقوقی در مقابل وعظ و تدریس برای او تعیین شد و مدتی را

۱- عبدالرحمن بن حسن عقیلی حبشی جبرتی، مورخ مشهور مصر متوفی به سال ۱۲۳۷ یا ۱۲۴۰، و مؤلف کتاب «عجائب الآثار فی التراجم و الاخبار» معروف به تاریخ جبرتی است. در این کتاب جبرتی تمام حوادث مصر از آغاز سده دوازدهم هجری تا سال ۱۲۳۶ و تراجم احوال علما و ادبا و بزرگان مصر در این مدت را آورده است. م.

در آنجا ماند، تا این که میان شرفای مکه و ترکها فتنه‌ای در گرفت، و خانه‌اش غارت شد، و ناچار به مصر گریخت.

او در مصر به علما پناه برد. علما هم عریضه‌ای به دولت نوشتند، و چیزی در مقابل آنچه از دست داده بود برایش تعیین گردید. متعاقب آن متوجه حرمین شد، ولی نتوانست در مکه قرار گیرد. به خاطر دراز زبانی که داشت با رئیس مکه توافق پیدا نکرد. پس روی به روم نهاد و مدتی در آنجا ماند تا این که از راه دیگری فرمانی به دست آورد، و به مکه بازگشت.

او در این سفر روی کرسی می‌نشست و طبق عادتش زبان به نکوهش شرفای مکه می‌گشود، و خود آنان و طرفداران آنها را به باد انتقاد و تشنیع می‌گرفت، و زشتیها و مظالم آنها را برملا می‌ساخت.

شریف مکه دستور داد از مکه خارج شود و به مدینه برود. هنگامی که در مدینه استقرار یافت، عده‌ای از اوباش و کسانی که با شریف مکه میانه‌ای نداشتند اطرافش را گرفتند. او هم به کرسی می‌نشست، و علناً زبان به انتقاد از شریف می‌گشود. آنها هم که دورش را گرفته بودند بیشتر تحریکش می‌کردند، به این اندیشه که شریف قادر نیست بر ضد آنها کاری بکند.

به دنبال آن نماینده شریف را از مدینه بیرون کردند و طی نامه‌ای به دربار دولت عثمانی خبر دادند که دست شریف را به کلی از مدینه قطع کرده‌اند و حاکمی غیر از شیخ حرم ندارند. نامه را بوسیله مفتی مدینه به دربار ارسال داشتند. سلطان هم به مقتضای درخواست آنها فرمانی خطاب به امیرالحاج شام و شریف مکه نوشت. وقتی شریف از موضوع اطلاع یافت متوجه شد که کار از جمعی از مردم مدینه و از جمله عبدالوهاب بوسنوی سرچشمه گرفته است. از این رو آماده شد که برخلاف عادتش، با لشکری جزّار به ملاقات امیرالحاج برود.

امیرالحاج که آن وضع را دید فرمان را پنهان کرد، و منکر شد که چیزی برضد او در نزد وی باشد. سپس امیرالحاج به مدینه رفت و در آنجا افسوس خورد که

چرا به موقع به کار شریف رسیدگی نکرد، و از همانجا به شام بازگشت. وقتی شهر مکه از حاجیان خالی شد، شریف ناگهان با لشکری وارد مدینه گردید. اهل مدینه باور نمی‌کردند که شریف این گونه با سپاه وارد مدینه شود. ناگزیر برای دیدارش به خارج شهر رفتند. شریف هم به آنها تأمین داد و گفت که به مدینه نیامده است مگر برای زیارت جدّش علیه‌الصلاة و السلام، و جز این قصدی ندارد. مردم هم اطمینان یافتند.

متعاقب آن شریف با لشکریان خود بازار مدینه را شکافت و از باب السلام به حرم آمد و مشغول زیارت شد. کارمندان دولت هم به دیدارش رفتند و مورد تفقد قرار گرفتند. وقتی همه آرام گرفتند فرمان دستگیری جمعی از مفسدین را صادر کرد و بقیه پنهان شدند، عده‌ای هم شبانه از شهر بیرون رفتند.

عبدالوهاب یکی از آنها بود که سه روز در خانه‌ای پنهان شد. سپس از مدینه خارج شد و به مصر رفت، و در آنجا به روش خود مشغول وعظ گردید. در مشهد رأس الحسین مجلسی تشکیل داد، و با امرا ارتباط پیدا کرد. امیر یوسف بیک که در مجلس درسش حضور می‌یافت سخت به وی دل بست. پوستینی به وی تقدیم داشت و به خانه‌اش دعوت کرد و مکرر به دیدارش می‌رفت. از وی تجلیل می‌کرد و مقامش را بالا می‌برد و سخنش را می‌شنید و گوش به فرمانش بود.

عبدالوهاب در مصر ماندگار شد، و در محله روم سکونت یافت. حقوق مرتبی برایش منظور داشتند و مورد توجه خاص هموعان خود واقع شد، تا این که با اسماعیل پاشا برسر مسئله وصیت نسبت به ترکه‌ای، برخوردی پیدا کرد، و از نظر او افتاد، تا جایی که سه ماه به حبسش افکند. آن گاه با وساطت علی بیک دفتر دار از حبس بیرون آمد، و در خانه‌اش منزوی شد، تا در اوائل شعبان سال ۱۲۰۵ به مرض طاعون وفات یافت.

(۱۲۱)

عبدالوهاب بوسنوی

او کتابی در مناسک حج دارد. از آن نسخه‌ای خطی در یکی از کتابخانه‌های شهر ساریوو هست. تاریخ نسخه سال ۱۱۹۴ است. جز این از شرح حالش خبری ندارم. احتمال می‌رود او همان عبدالوهاب سابق الذکر باشد، زیرا نام هر دو عبدالوهاب است، ولی بعید به نظر می‌رسد. والله اعلم.

(۱۲۲)

عثمان بن ابراهیم بوسنوی

وی تألیفی به نام «تحقیق النیات» دارد که در آن احادیث شریفه مربوط به نیت را آورده و آن را به حکیم اوغلی علی پاشا تقدیم داشته است.

(۱۲۳)

شیخ عثمان سرایی بوسنوی

وی در وطن خود تحصیل کرد. سپس به استانبول آمد و به تحصیل بیشتر پرداخت. آن گاه به طریقه نقشبندیه انتساب یافت و از آن پس در چند مسجد بزرگ استانبول عهده دار چند وظیفه شد، همچون وعظ و خطابه، و تدریس تفسیر و حدیث در مساجد آیا صوفیا و مسجد جامع سلطان محمد فاتح و مسجد جامع با یزیدی و مسجد جامع سلیمان شد. وفاتش سال ۱۰۷۴ بوده است.

(۱۲۴)

عثمان افندی بوسنوی

وی از سال ۱۰۱۴ به عنوان مفتی شهر سارایوو تعیین شد، و تا زمان وفاتش در سال ۱۰۲۱ در این سمت باقی بود.

(۱۲۵)

عثمان بیک لوبی زاده

عثمان بیک لوبی زاده متخلص به «حلمی»، او راست اشعاری به زبان ترکی.

(۱۲۶)

علاءالدین علی دده موستاری

علاءالدین علی دده بن مصطفی موستاری سکتواری ملقب به شیخ تربت، دانشمند صوفی، در شهر موستار متولد شد و همانجا به تحصیل علوم پرداخت. سپس در استانبول آن را تکمیل کرد. آن گاه در نزد شیخ مصلح الدین بن نور الدین خلوتی به طریقه خلوتیه گرایید، و از وی اجازه ارشاد یافت. او چندان در نزد شیخ مزبور جد و جهد نمود تا از جمله جانشینان او گشت. پس از آن به سیاحت پرداخت و به ملاقات مشایخ و حج و زیارت مکرر بیت الله توفیق یافت. هنگامی که سلطان سلیمان قلعه سکتوار از قلمرو انکروس مجارستان را فتح کرد و در همان موقع فتح مرد، امعاء او را در جنب قلعه یاد شده دفن کردند و گنبدی بر مدفنش ساختند و املاکی را بر آن وقف کردند. سپس علی دده را به تولیت آن گماشتند و از آن روز وی ملقب به «شیخ تربت» شد.

شیخ تربت در همانجا اقامت گزید تا این که صاترجی محمد پاشا او را دعوت به جنگ «وارات» کرد. شیخ هم برای ادای فریضه جهاد و تشجیع رزمندگان و پند و اندرز آنها متوجه آنجا شد، و چون از آن جنگ مراجعت کرد، در حالی که نماز عصر می‌گزارد، در گذشت، این واقعه در سال ۱۰۰۷ اتفاق افتاد. جنازه‌اش را به «سکتوار» منتقل ساختند، و طبق وصیتش جنب قبر شیخ قاسم که هنگام فتح قلعه به شهادت رسیده بود، دفن کردند.

مورخ ابراهیم بجوی نقل کرده است که وی پس از مراجعت از جنگ قلعه که وفات یافت به یکی از دوستانش گفته بود، من منتظر بودم که در این جنگ به شهادت برسم، ولی خدا نخواست و نمی‌دانم علت چه بوده است، و همان روز فوت شد و آنچه را می‌خواست تحقق یافت.

او دانشمندی بزرگ و صوفیی پرهیزگار و زاهدی متعبد و مستجاب الدعوه و به اندک چیزی قانع، و دارای تألیفات نیکو بود. رحمه الله علیه.
از جمله تألیفاتش این کتابهاست:

۱- محاضرة الاوائل و مسامرة الاواخر. در آن کتاب «الاولل» سیوطی را با حذف مکررات و زوائد تلخیص کرده، و مطالب بسیاری را از کتب دیگر بی‌آن افزوده و «اواخر» را هم که در کتاب سیوطی نبوده، در آن آورده است.^۱ این کتاب کتابی بزرگ و نافع است و دوبار در قاهره چاپ شده است.

۲- خواتم الحکم، که به اسامی «اسئلة الحکم» و «حل الرموز و کشف الكنوز» هم خوانده می‌شود. این کتاب مشتمل بر سؤال‌های حکمی و جواب‌های علمی و فوائد دینی و نکات عرفانی است، و در آن ۳۶۰ سؤال مربوط به تفسیر و حدیث و تصوف و غیرذلک را با جواب‌های آنها آورده است. آن را در حرم مکه به سال ۱۰۰۱ تألیف کرد و دارای فوائد خوبی است. این کتاب هم در مصر چاپ شده است.

۳- تمکین المقام فی المسجد الحرام، رساله‌ای است که آن را در سال ۱۰۰۱

۱- سیوطی فقط اولین کارها و کسان را در کتاب «اولل» آورده، و او «آخرین» کارها و کسان را هم بر آن افزوده است. م.

که از طرف سلطان مرادخان مأمور تجدید بنای مقام ابراهیم علیه السلام بود تالیف کرده، و برچهار رکن و یک خاتمه مرتب نموده است.

رکن اول در سبب نزول آیات قرآنی.

رکن دوم در احادیث راجع به ثواب نماز در آن.

رکن سوم در آنچه راجع به اسرار مقام وارد شده است.

رکن چهارم درباره مقامات نخستین است.

خاتمه درباره آنچه در مدح مقام ابراهیم گفته شده است.

نام دیگر این کتاب «الرسالة المقامية المکیة» است.

۴- مواقف الآخرة و اللطائف الفاخرة، کتابی لطیف مرتب بر پنجاه موقف به تعداد مواقف آخرت است، چنان که در کتاب «حل الرموز» گفته است.

۵- انوار المشارق.

۶- کتاب اصول السباعیات. در جای دیگر نامش را «السباعیات فی الفروع» گذارده است.

۷- تربیع المراتب و الاصول لاریاب الوصول.

۸- الرسالة الانتصاریة، در مدح سلاطین آل عثمان، و بیان کلام اکابر و مکاشفین در بقای سلطنت آنها^۱. اینها کتاب هایی است که من بر اسامی آنها واقف شده ام، والله اعلم.

(۱۲۷)

علی فهمی جابی زاده موسستاری

علی فهمی بن شاکر موسستاری مشهور به جابی زاده، مفتی بلاد هرزگوین بود.

۱- مؤلف و بسیاری از مردم چنین می پنداشتند، ولی امروز آنها (سلاطین آل عثمان) کجایند؟ معلوم می شود در آن موقع هم مانند زمان بنی عباس و صفویه، کسانی بوده اند که می پنداشتند حکومت آل عثمان و صفویه تا پایان روزگار باقی خواهد ماند!

سپس به استانبول مهاجرت کرد و در دارالفنون آنجا مدرس زبان عربی و ادبیات آن شد.

او دانشمندی بزرگ و مطلع بر علوم ادبی و مردی فاضل و توانا در زبان عربی و صاحب تقریر و تحبیر بود. او در دفاع از اسلام در وطن خود موقعیتی بسزا داشت و همین هم باعث هجرت او به استانبول شد. وفاتش سال ... بود^۱

تألیفات نیکوی سودمندی دارد که از جمله این چند کتاب است:

۱- حسن الصحابة فی شرح اشعار الصحابة. او در این کتاب اشعار صحابه پیغمبر (ص) را جمع کرد و آن را بر حروف معجم به حسب قافیه مرتب ساخت و پس از آن در سه جلد شرحی متین کرد. جلد اول در سال ۱۳۲۴ چاپ شده و بقیه هنوز چاپ نشده است.

عده‌ای از فضلا بر این کتاب تقریظ نوشته‌اند، از جمله احمد شاکر آلوسی حسینی، و شیخ محمد مکی بن عزوز توسنی، و شیخ محمد خالص بن محمد شروانی. من این ابیات را از قصیده شیخ محمد مکی بن عزوز توسنی که در مدح این کتاب و مؤلف آن گفته است، انتخاب کردم... (اشعار مزبور یازده بیت است در آنها شاعر، مؤلف کتاب را «مفتی الانام» خوانده است)

۲- شرح لامیه ابوطالب، قصیده لامیه ابوطالب (پدر امیرالمؤمنین علی علیه السلام) نام این کتاب «طلبة الطالب فی شرح لامیه ابی طالب» است و مؤلف به خوبی از عهده شرح برآمده است.

۳- شنیده‌ام که «تعلیقات بر کتاب کامل مبرّد» هم از آثار اوست و او آن را از اول تا آخر برای دانشجویان درس گفته است.

در اینجا ما بخشی از نوشته او را از کتاب شرح لامیه ابوطالب نقل می‌کنیم تا دلیلی باشد بر صدق آنچه گفتیم.^۲

۱- مؤلف در پاورقی می‌نویسد هم اکنون از تاریخ وفاتش اطلاع ندارم.

۲- عبارات عربی کتاب بسیار خوب و محکم و ادبی توأم با نکات مهم تاریخی است. در

«اما بعد، این شرح مختصر از قصیدهٔ پرطین و سرود خوش آهنگی است که آن را شیخ قریش و رئیس و شاعر برازنده و خطیب بزرگوار و حکیم و حاکم آنها، که هر وقت مرافعه‌ای داشتند به او مراجعه می‌کردند و به حکم و رأیش گردن می‌نهادند، یعنی ابوطالب بن عبدالله هاشمی تهامی عموی پیغمبر (ص) گفته است.

و این هم بعد از آن بود که ابوطالب در محاصرهٔ قریش وارد شعب شد، هم خودش و هم قومش از اولاد هاشم و اولاد مطلب، و همهٔ قبائل قریش، چه آنها که در شهر بودند و چه کسانی که بیرون مکه بودند، بر فشارخود بر آنها افزودند. آنها را سخت در بن بست قرار دادند و متحصنین هم به دفاع از سرور انسانها که خدایش وعدهٔ پیروزی داده بود برخاستند. پیرامنش را گرفتند و دشمن را از وی دور کردند.

ابوطالب در قصیدهٔ خود اشراف قوم خود از قریش را مخاطب ساخته است، گاهی آنها را به عظمت یاد می‌کند، و زمانی تهدید می‌کند که مبادا در یاری پیغمبر چهرهٔ درخشان بنی‌هاشم سستی کنند. یکجا آنها را به سرفرازی مژده داده، و در جای دیگر مورد سرزنش قرار می‌دهد.

ابوطالب به خدا و خانه او پناه می‌برد و به بلدالحرام^۱ (شهر مکه) و مشاعر و معالم حج که مایه افتخار و اعتبار قریش و ملت عرب بوده است قسم یاد می‌کند که تا پای جان برای دفاع از پیغمبر ایستاده است. به خدا پناه می‌برد و به خانه محترم او و جلّ و حرم سوگند یاد می‌کند که پیغمبر را تسلیم دشمنان نخواهد کرد، مگر این که او و قومش در این راه جان بدهند. این قصیده، از قصاید تابناک و اشعار گهربار است و در میدان فصاحت، به

اینجا گزیده و مفاد آن را می‌آوریم، تا حق حضرت ابوطالب علیه‌السلام حامی بزرگ رسول خدا از زبان این دانشمند سنی ادا شود و بیخبران نگویند با این وصف ابوطالب مشرک از دنیا رفت!

۱- معلمات، قصائد نغز شعرای نامی جاهلیت، از شاهکارهای ادب عربی است.

میدان مبارزهٔ معلمات آمده، و در جولانگاه بلاغت به هم‌آوردی مفضّلیات^۱ شتافته است. من آن را به نحوی ثمربخش شرح کردم و لغات و اعراب آن را روشن ساختم و اسامی رجال قریش و انساب آنها را که در آن آمده است، توضیح دادم و روشن ساختم که کدام یک از آنها مسلمان شدند، تا خوبان از پلیدان امتیاز یابند. مبدا اشخاص مسلمان آنها مورد سرزنش قرار گیرند، زیرا آنها بعدها از صحابه پیغمبر شدند و خدا اعمال زمان جاهلی آنها را بخشید. من این شرح را امسال یعنی سال ۱۳۲۷ هجری به اتمام می‌رسانم... و اینک شمه‌ای از نگارش او به نقل از کتاب «حسن الصحابة»... (یک صفحه مطالب جالب و ارزنده است).

(۱۲۸)

علی افندی بوسنوی

علی افندی بوسنوی متخلص به «گدائی» در شهر سارایوو متولد شد و از علمای آنجا دانش آموخت. سپس به استانبول رفت و معلومات خود را تکمیل کرد آن‌گاه در مدارس بسیاری از شهرهای مختلف به تدریس پرداخت، تا این که در سال ۱۰۹۴ وفات یافت.

او بعلاوه مردی شاعر بود و اشعاری به ترکی بر طریقهٔ زهاد داشت که اساتید آن را ستوده‌اند. شیخی زاده این بیت را از وی نقل کرده است:

تجلی نورینه ایرمک دیلرمک

همان هودی، همان هودی، همان هود

۱- نیز از اشعار بلیغ عربی است. م.

(۱۲۹)

مولی علی بلگرادی

مولی علی بلگرادی، راه کسب علم را پیش گرفت، و از علمای عصر خود استفاده نمود سپس ملازمت خواجه سعیدالدین افندی را اختیار کرد و از مصاحبت او استفاده بسیار نمود و از آن پس در مدارس زیادی به تدریس پرداخت. وفاتش در سال ۱۰۲۹ اتفاق افتاد.

او رحمة الله علیه به فضائل علمی شهرت داشت و مردی بلند نظر و سخی الطبع بود. در بیشتر فنون بر همگنان خود تفوق داشت.

مولی علی پاره‌ای از علوم عربی را از شیخ علی مقدسی فراگرفت و در هر یک از آنها استاد یگانه و نادره زمان بود. کتابی جداگانه در علم فرائض (فقه و احکام دینی)، و حاشیه بر شرح ملاعلی سراجیه از جمله تألیفات اوست.

(۱۳۰)

علی پاشا هرزگوینی

علی پاشا هرزگوینی مشهور به «سمیز علی پاشا» در سال ۹۰۵ حکمران مصر بود سپس بعد از رستم پاشا کروات، در سال ۹۶۸ متصدی منصب صدراعظمی شد و در سال ۹۷۲ وفات یافت.

او رحمة الله علیه علیرغم فربهی که داشت دارای روحی لطیف بود، و مردی خوش معاشرت و نویسنده‌ای چیره دست و دارای اطلاعات زیادی در تاریخ بود.

مورخ قطب‌الدین نهروانی در کتاب «الاعلام باعلام بیت الله الحرام» آنجا که از وزراء سلطان سلیمان خان نام می‌برد، می‌نویسد: «بعد از او (رستم پاشا)

وزارت عظمی به علی پاشا رسید که از نژاد بوسنیایی بود. او مردی تنومند و بلند قد و فهمیده و باهوش و بزرگوار بود و این درست به عکس چیزی بود که از هیکل تنومندش به نظر می‌رسید، زیرا هیکل درشت اغلب در مظان کودنی و بلاد است، اگر وقتی خطائی در آن دیده شد، به مقتضای درشتی آن، هوش و ادراک آن هم فزونی می‌یابد، چنانکه این هیئت را از محمد بن حسن شیبانی شاگرد ابوحنیفه هم نقل می‌کنند، زیرا او نیز با هیکل درشتی که داشته در نهایت فطانت و تیزهوشی بوده و از این نظر به او مثل می‌زدند.

علی پاشا این امتیاز را داشت که در نگارش نثر ممتاز و در تاریخ صاحب‌نظر بود. من در سفرم به سال ۹۶۵ به استانبول او را دیدم. مردی خوش مشرب و خوش صحبت بود و برخوردی لذت بخش داشت. از بعضی جنگهایش که دلالت بر شجاعتش داشت یاد می‌کرد و می‌گفت شخصاً در نبرد با کفار اقدام نموده و دژی بزرگ از کفار را فتح کرده بود.

من به او گفتم اگر اینها را که می‌گویی یادداشت نشود از خاطره‌ها می‌رود و بعد از چند سال همه فراموش می‌شود. وقتی حاضران در این جنگ از میان بروند، اخبار آن هم فراموش خواهد شد و کسی نمی‌تواند بعدها آن را به یاد بیاورد و چیزی نمی‌گذرد که همه آنها از خاطره‌ها محو می‌شود.

به او خاطر نشان کردم که چگونه علمای عرب به علم تاریخ اهمیت می‌دادند و گفتم از جمله کتاب‌های لطیف تاریخی، کتاب «الروضتین فی اخبار الدولتین» تألیف ابوشامه است که در آن از دولت نورالدین زنگی شهید و دولت سلطان صلاح‌الدین ایوبی و جنگهای آنها با فرنگی‌ها و فتح شهرها و اهتمام آنها به جهاد با کفار سخن گفته است. و گفتم تاریخ مزبور کتابی فوق‌العاده لطیف و دارای وضعی زیباست. کتابی است که در صفحات زمان می‌ماند و دور و نزدیک آن را می‌شناسند. یاد نورالدین و صلاح‌الدین را در آن جاوید و آثار آن در میان اوراق دهر تا ابد خواهد ماند؛ و گفتم آن دو در حقیقت دو امیر از امرای شمايند. یکی بیگلربیگی مصر، و دیگری بیگلربیگی شام بوده است.

پس چرا اخبار و آثار شما نباید در کتاب‌ها تدوین شود و در صفحات زمان جاوید بماند؟ از سخن من سخت دچار شگفتی شد، و به دانشمندان وقت در زبان عربی دوست مقدس مرحوم مولانا چلبی حمیدی معروف به قنالوزاده افندی یکی از مردان نامی روزگار علم و فضل، و یگانه عالم عصر در کمال بزرگواری طیب‌الله ثراه و جعل الفردوس الاعلی مثنوا امر کرد که چیزی در این باره بنویسد و او هم شروع کرد و دیدم خوب از عهده برآمده است، ولی بعدها موانعی پیش آمد که آن منظور تحقق نیافت.

ثم انقضت تلك السنون و اهلها فکأنها و کأنهم احلام
یعنی: سپس سپری شد آن سالها و مردم آن، چنان که گوئی همه آنها و همه اینها خوابی بود.

علی پاشا در صدر صدارت بزرگش، بر وزیر اعظمی خود باقی و نافذ الامر و عالی قدر بود تا این که روزگار از صدارتش انداخت و زمانه از کمان وزارتش رها ساخت و داعی فنایش به گودال خود درافکند.

او با سعادت زیست و تنها به خاک رفت و از دار فنا با نیکنامی به دار بقا نقل مکان کرد، و از آنچه داشت غیر از اعمالش چیزی همراه نبرد. با کارهای نیک خود وارد بر خداوند کریم شد، و هوارحم الراحمین بعباده فی کرمه و افضاله. این که ما از وی در این کتاب نام بردیم و از دیگران امثال او یاد نکردیم که بسیار هم هستند، به جهت این است که وی دخلی در علم داشته است.

(۱۳۱)

علی پاشا زاده وصلتی

علی بیک پاشا زاده متخلص به «وصلتی» اصلاً از مردم شهر «اوزیجه» است. در هر فنی مهارت داشت و قادر بر انشاء و شعر، و در حد خود کم نظیر بود. در

سال ۱۰۸۹ در جنگ جهرین حضور داشته، و ماجرای آن را در منظومه خود که متضمن پنج هزار بیت است شرح داده است. او منظومه اش را به قره مصطفی پاشا تقدیم داشت و باعث شگفتی او شد و او را به تحفه هایی زیاد مفتخر نمود. وفاتش در سال ۱۱۰۰ هنگام دفاع از شهر بلگراد واقع شد. او غیر از منظومه یاد شده، اشعار بسیاری به زبان ترکی دارد که دارای نظمی روان و معانی بلند است.

(۱۳۲)

علی بن سنان بوسنوی

علی افندی بن سنان نزد حسن افندی بیاضی دانش آموخت سپس عهده دار چند سمت شد که از جمله تدریس در مدارس بسیاری بود آن گاه قاضی شهر سالونیک شد و در ۱۰۹۰ وفات یافت.

(۱۳۳)

علی کیمیاگر بوسنوی متخلص به زکی

علی بوسنوی متخلص به زکی، و ملقب به «کیمیاگر» در وطن خود بوسنی به تحصیل پرداخت. سپس به استانبول سفر کرد و به وساطت شیخ الاسلام علی افندی جاتا لجه لی عهده دار چند پست شد، تا این که در سال ۱۱۲۳ وفات یافت.

او پیوسته سرگرم علم کیمیا بود و دائماً به آن اشتغال داشت. اشعار بسیاری به زبان ترکی دارد، و شرحی بر کتاب نظم ابراهیم دده شاهی

در لغات فارسی نوشته است.^۱

(۱۳۴)

علی شاکر کسری زاده بوسنوی

علی شاکر افندی بن احمد افندی بوسنوی ملقب به «کسری زاده» از کسانی است که در شهر سارایوو بعد از پدرش احمد افندی، متصدی امر افتاء شد و در سال ۱۲۴۸ وفات یافت.

(۱۳۵)

علی شیرى هرزگوینی

پس از آن که سلطان محمد فاتح هرزگوین را فتح کرد، پسر پادشاه آنجا به استانبول آمد و مسلمان شد و نامش را احمد گذاشتند. سپس همین احمد به بالاترین مناصب دولتی رسید، و هموست که معروف به «صدر اعظم هرسک زاده احمد پاشا» است.^۲

علی شیرى پسر همان احمد پاشا هرسک زاده صدراعظم است. او نیز مناصب بزرگی را احراز کرد، ولی مبتلا به مرض ثقرس شد و در مصر اقامت گزید و در بهار جوانی درگذشت.

علی شیرى مردی ادیب و شاعر بود. ادبا به او امید زیادی داشتند ولی مرگ

۱- معجم المؤلفین، ج ۷ صفحه ۹۶، و هدیه العارفین، ج ۱ صفحه ۷۶۴ او را در یک سطر بدین گونه می‌شناسانند: «علی بن زکی بوسنوی رومی حنفی، دانشمند لغت دان، اوراست «شرح تحفة الثادی» در لغت.

۲- هرزگوین را هرسک هم می‌گویند. م

او آرزوی آنها را قطع کرد.

او اشعار خوبی به زبان ترکی دارد. از سال وفاتش اطلاعی ندارم. این بیت از اوست:

نحیف جسمی دوندردی آه و زار،ینه

گورون بنی نیه دوندردی روزگار،ینه

ترجمه:

جسم نحیفم را دوباره به آه و زاری واداشت

ببینید چگونه روزگار مرا واژگونه کرد

(۱۳۶)

عمر افندی موستاری خطاط

عمر افندی موستاری خطاط در سال ۱۰۶۹ در مدرسه صحن استانبول مدرس بود، و در سال ۱۰۷۵ که قاضی شهر غلطه بود بدرود حیات گفت. خطی بسیار زیبا مخصوصاً در تعلیق داشت، به همین جهت هم ملقب به «خطاط» شد.

(۱۳۷)

عمر افندی بوسنوی

اصل وی از شهر «نوی» است. چیزی از احوالش را نمی دانیم، جز این که کتابی به نام «غزوات حکیم اوغلی پاشا» دارد که به نام «تاریخ بوسنی» هم معروف است.

کتاب وی دو بار در استانبول چاپ شده است. یک بار در سال ۱۱۵۴، و بار دوم در سال ۱۲۹۳.

حکیم اوغلی علی پاشا در فاصله سال‌های ۱۱۴۹ تا ۱۱۹۱ سه بار حکمران بوسنی بود. میان او و اتریش جنگ‌ها درگرفته است و عمر افندی آنها را در کتاب مزبور شرح داده است.

(۱۳۸)

عیسی افندی بوسنوی

کاتب چلبی در کتاب «فذلکه» از وی نام برده و گفته است او در شهر «بودین» مفتی بود، سپس در شهرهای بروسا و ادرنه قاضی شد. آن گاه در سال ۱۰۴۷ قاضی شهر استانبول شد و از آن پس عهده‌دار صدارت آناتولی و پس از آن صدر روم گردید. در سال ۱۰۵۰ جهان را وداع گفت.

(۱۳۹)

عیسی بن موسی موستاری

عیسی افندی بن موسی موستاری، در چند مدرسه استانبول مدرس بود. سپس قاضی شهر ادرنه شد. آنگاه صدر آناتولی، و پس از آن قاضی استانبول و در آخر صدر روم شد و در سال ۱۰۹۳ وفات یافت. او از علمای زاهد بود و به تلاوت قرآن مداومت زیاد داشت. عشاقی زاده در کتاب «ذیل» خود نوشته است که هر بار که قرآن مجید را ختم می‌کرد آن را با نقطه‌ای یادداشت می‌نمود. پس از فوت او تعداد نقطه‌ها را حساب کردند دیدند نه هزار و نهصد و نود (۹۹۹۰) نقطه است! رحمة الله علیه.

(۱۴۰)

عیسی افندی بوسنوی

عیسی افندی بوسنوی، از علمای استانبول اخذ علم کرد سپس به تدریس در بعضی مدارس آنجا پرداخت و در سال ۱۱۰۵ که قاضی بوسنی بود وفات یافت.

حرف فاء

(۱۴۱)

فضل الله بن عیسی بوسنوی

صاحب «خلاصة الاثر» شرح حال او را آورده و نوشته است: «فضل الله بن عیسی بوسنوی حنفی مقیم دمشق، امام مفسن (پیشوا در فنون گوناگون) و استاد مشهور، یکی از اعیان علما در معرفت و اتقان و حفظ و ضبط فقه و فهم علل آن و تمییز اقوال صحیح از سقیم بود. بسیاری از فروع فقهی را با همه شعب و شاخه‌های آن در ذهن خود آماده داشت. در اصول عقائد و اصول فقه و حدیث و فنون ادب استاد به تمام معنی و صاحب نظر بود. پیوسته به کارهای علمی اشتغال داشت و نسبت به صالحان نیک نظر بود. در شهر خود بوسنی دانش زیادی را تحصیل کرد تا آن که در شهر بلگراد به مقام افتاء رسید و بدین منصب بزرگ منصوب گردید.

آن گاه در سال ۱۰۲۰ به قصد حج از بلگراد خارج شد و به دمشق آمد و همان سال از راه دمشق به حج رفت و چون به دمشق بازگشت قصد توطن کرد. خانه‌ای در داخل «باب الجابیة» واقع در محله شیخ عمود خرید و در آن زیست. نخست در مدرسه امینیه درس گفت. سپس مدرسه تقویه را از شهاب عیثاوی در ماه رمضان سال ۱۰۲۱ گرفت و در آن به تدریس پرداخت و حجره‌ای را که در

مشهد شرقی معروف به مشهد محیا واقع در مسجد جامع اموی بود. محل دروس خاص خود قرار داد.

بیشتر فضیله‌ی سرشناس در علوم عقلی و نقلی نزد وی تحصیل کردند. او درس خود را با بهترین تقریر بیان می‌داشت؛ به طوری که باید گفت قرائت و تفهیم علوم به وی منتهی گشت. او مدتی دراز در دمشق فتوی می‌داد و فتاوی او مرغوب و مقبول بود. طریقت خلوتیه را از شیخ عارف بالله شیخ احمد عسال خلوتی اخذ کرد و جانشین او شد. ملازم حلقه‌ی درس میعاد او بود و با وی به خلوت می‌نشست.

مسجدی در محله‌ی حسودیه بیرون دمشق نزدیک مسجد یلبغا بنا کرد و اموال تبرعی را به آن اختصاص داد و دکان‌هایی را در بازار رصیف نزدیک مدرسه‌ی امینیه وقف آن کرد. این موقوفات را او از مدرسه‌ی امینیه گرفت و به مسجد داد. با این که از امکانات وسیعی برخوردار بود ولی در خرج سخت امساک داشت و به امر معاش کاملاً خبره بود.

از وی حکایت می‌کنند که می‌گفت: سزاوار است هیثم منزل یک قطعه‌ی بزرگ باشد مبادا در افروختن آن اسراف شود! او تمایل زیاد به معامله‌ی با کشاورزان داشت. روزی برضد او در نزد قاضی القضاات مولی عبدالله بن محمود عباسی به خاطر مبلغی که از کسی اضافه گرفته بود شکایت شد. قاضی القضاات به وی اهانت زیاد نمود در حالی که سابقه نداشت در مدت عمرش از کسی اهانت دیده باشد، زیرا در نزد بزرگان وزرا و اعیان موقر و محترم بود.

به طور خلاصه وی از پیشوایان دانشمندان بود. ولادتش در شهر ساریبوو بوسنی در ماه صفر ۱۹۶۹ اتفاق افتاد و در ظهر روز پنج شنبه دوازدهم صفر ۱۰۳۹ وفات یافت؛ و در مقبره‌ی باب الصغیر نزدیک مدفن بلال حبشی رضی الله عنه مدفون شد.^۱

(۱۴۲)

فضلی شاعر موستاری

فضلی، تخلص شاعری است که نمی‌دانیم نامش چه بوده است. اصل وی از شهر موستار است. و بعضی اشعار به زبان ترکی دارد.

(۱۴۳)

فوزی شاعر موستاری

فوزی، تخلص شاعری است که زبان فارسی را می‌دانسته است. نه از نامش اطلاع داریم و نه چیزی از شرح حالش را می‌دانیم. فقط این را می‌دانیم که او اهل شهر موستار بوده است. تألیفی به زبان فارسی دارد، که نامش را «بلبلستان» گذاشته است. فوزی آن را به طرز گلستان سعدی شیرازی تألیف کرده است و در آن مطالبی را بر منوال گلستان، همچون ملا جامی در بهارستان، و ابن کمال پاشازاده در نگارستان، و شیخ شجاع در سنبلستان و دیگران در کتابهای مشابه، آورده است.

فوزی، کتاب خود را به شش باب تقسیم کرده و آنها را «جنات خلد» نامیده و هر «جنت» را هم به انواع درختان و گیاهان تقسیم نموده است، بدین گونه:

باب اوّل در الهامات مشایخ بزرگ.

باب دوّم در توبه و فواید آن.

باب سوم در حکایات ملوک وزهاد.

باب چهارم در سخنان حکمت آمیز بزرگان.

باب پنجم در شرح حال شعرای روم که به زبان فارسی شعر گفته‌اند.

باب ششم در نوادر حکایات.

او کتاب خود را در سال ۱۱۵۲ به اتمام رسانده است. ما نمونه‌هایی از این کتاب را در شرح حال درویش پاشا و پسرش احمد بیک ذکر کردیم.

حرف قاف

(۱۴۴)

قدسی موستاری

قدسی موستاری شاعری است که به ترکی شعر می‌گفته، از اشعار مشهورش قصیده‌ای است که در آن افاضل ادبای موستار در زمان خود را نام برده است.

صبا وارحالین آنلاگل بودم موستار رعنائین
سلام ایله مکرر حال و بالین صور احبائین
نجه دیر مایلی سر دفتر ارباب استعداد
ثوپر می آغزینی هرگوردوگی محبوب زیبائین
یا طوطی نواسنج معارف یعنی کیم فوزی
بگنمشمی هوا و آبین اول جای دل آرائین

ترجمه:

در این دم به سرعت باد صبا به موستار زیبا برو و بازگرد
و بسا سلام مکرر احوال دوستان را جو یا شو

سر دفتر اریاب استعداد، مایلی چگونه است؟
آیا دهان هر زیبا رویی که می بیند می بوسد؟
آیا طوطی نواسنج معارف یعنی فوزی
آب و هوای آن مکان دل آرا را پسندیده است؟

حرف میم

(۱۴۵)

مایلی بیاضی زاده شاعر بوسنوی

(۱۴۶)

مائللی موستاری

شاعری که قدسی از وی در قصیده‌اش نام برده است.

(۱۴۷)

مجازی شاعر موستاری

مجازی، شاعری است که نامش را نمی‌دانیم وی اصلاً از مردم شهر موستار بوسنی و هرزگوین است. مجازی در سال ۱۰۱۹ درگذشت. او اشعاری به زبان

ترکی دارد که در آن مجازات غریبه زیاد به کار برده و به این کار شوق زیاد داشته است، به همین جهت وی تخلص «مجازی» را برای خود انتخاب کرده بود.

(۱۴۸)

محمد غلامک بوسنوی

محمد بن موسی بوسنوی سرایی مشهور به غلامک، صاحب «خلاصة الاثر» شرح حالش را آورده و گفته است: «محمد مشهور به غلامک بوسنوی قاضی القضاات حلب و دانشمند مشهور صاحب حاشیه بر شرح جامی در نحو است. نیز حاشیه‌ای بر کتاب زهراوین، و حاشیه دیگری بر شرح قطب‌الدین رازی بر شمسیه دارد، و حاشیه دیگری هم بر شرح مفتاح العلوم میرسید شریف جرجانی از اوست.

محمد غلامک دانشمندی پرهیزگار بود، ولی تا حدی عجب و کبر داشت. وقتی از حلب رفت، سید محمد بن نقیب را در جای خود گذاشت. چون به اسکدار رسید مصطفی پاشا سلاحدار از آمدن وی مضطرب شد، مبادا خبر ستمکاری نمایندگانش در بلاد عرب به وسیله او به مردم آن سامان برسد، و از این راه صدمه ببیند. به همین جهت نخست او را سرزنش کرد و سپس روانه حصار نمود و دستور داد تا در آنجا خلوت گزینند.

خبر گرفتاری او چند روز بعد به حلب رسید و شایع شد که مبتلا به نقرس شده است. گویند فرستاده‌ای از جانب سلاحدار نامبرده به نزد وی رفت و مژده داد که او را قاضی قسطنطنیه کرده‌اند.

غلامک به فرستاده گفت به سلاحدار اربگو «وصال بخشید به هنگامی که دیگر وصال سودی نداشت: وجادت بوصل حین لاینفع الوصل. پس از آن سه روز نگذشت که وفات یافت».

محبی سپس می‌نویسد: «وقتی او در شهر حلب بود من حاشیه او بر شرح جامی را می‌خواندم و تحقیقات او را می‌نوشتم، به همین جهت من هم در حلب شهرت یافتم». سید احمد بن نقیب درباره حاشیه او بر شرح جامی اشعاری گفته است که یک بیت آن این است:

حواشی امام العصر بکر، عطارد محمد السامی علی هام بهرام
استادم علامه احمد بن محمد مهمانداری مفتی شام برایم نقل کرد و گفت
روزی غلامک به نجم محمد حلفاوی گفت: سید احمد بن نقیب (که غائب بود)
می‌گفت از تو افضل است. نجم گفت درست است، احاطه سید احمد از من
بیشتر است. سپس در غیاب نجم به سید احمد نقیب گفتند نجم می‌گوید از تو
افضل است. سید احمد گفت در آنچه او گفته است شک نیست، زیرا او استاد من
است و استاد در هر حال رتبه افضلیت دارد...

وفات غلامک در سال ۱۰۴۵ اتفاق افتاد. کاف غلامک در زبان فارسی برای
تصغیر است، مانند «مصنفک» و غیره.^۱

من گویم غلامک در شهر سارایو و متولد شد و در همان شهر نزد عبدالجلیل
افندی به کسب علم پرداخت آن‌گاه به استانبول رفت و علوم خود را کامل کرد و
در مدارس مشهور آنجا درس گفت، تا این که آوازه‌اش بالا گرفت و علمش
شهرت یافت.

پس از آن همان طور که محبی در «خلاصة الاثر» گفته است در حلب قاضی
بود و پیش از آن که بسیاری از تألیفاتش را به پایان آورد، مرگ او را از پای در
آورد. اینها اسامی تألیفات اوست که من بر آنها آگاهی یافته‌ام:

۱- حاشیه بر شرح جامی بر کافیه ابن حاجب، در سال ۱۰۳۵ آن را به اتمام
رسانید. صاحب کشف الظنون می‌گوید او در حاشیه خود ملتزم بوده که از جانب
عصام رد کند و جواب دهد.

۲- حاشیه بر انوار التنزیل و اسرار التأویل (تفسیر بیضاوی)، کاتب چلبی

۱- خلاصة الاثر ج ۴ ص ۳۰۲، و نیز هدیة العارفین ج ۲ ص ۲۷۸.

می‌گوید این حاشیه تا آخر سورة انعام است، و او آن را با کمال اختصار به طرز تعمیه و الغاز نوشته است. من گویم پاره‌ای از حاشیه او از اوّل تفسیر تا آخر سورة مائده، و پاره دیگری بر تفسیر سورة کهف، و پاره دیگری بر سورة نبأ در دارالکتب المصریة هست.

عده‌ای گفته‌اند که او فقط بر زهراوین حاشیه نوشته، ولی درست همان است که ما گفته‌ایم.

۳- شرح شمسیه در منطق، نسخه‌ای از آن در کتابخانه ولی‌الدین در استانبول هست.

۴- حاشیه بر شرح قطب‌الدین رازی بر شمسیه که دیدیم محبی هم گفته بود. احتمال دارد شرحی که صاحب کشف الظنون ذکر کرده با این حاشیه، یکی باشد. والله اعلم.

۵- حاشیه بر شرح سید شریف جرجانی بر مفتاح العلوم سکاکی. او این کتاب را به وزیر حسین پاشا اهدا کرده است. غلامک در این شرح همه حواشی را که بر آن شرح نوشته‌اند جمع کرده است، و در اوّل ماه ربیع الاول سال ۱۰۴۱ از تألیف آن فراغت یافته است.

۶- الاعتراضات علی العصام.

۷- ترجمه الجواهر المضيئة فی الاحکام السلطانية، تألیف شیخ عبدالرؤف مناوی. ترجمه غلامک به زبان ترکی است و آن را به سلطان مراد چهارم تقدیم داشته است.

(۱۴۹)

محمد بن احمد بوسنوی

محمد بن احمد بوسنوی ساریوویی مشهور به «نرگسی» از مشهورترین

مشاهیر ارباب انشاء و شعر در ادب قدیم ترکی است. تقریباً در سال ۱۰۰۰ در شهر ساریوو متولد شد. پدرش قاضی آن شهر بود. او هم در شهر خود به قدر توانایی دانش آموخت، سپس به استانبول رفت و در نزد فیض الله افندی مشهور به قاف زاده به تحصیل ادامه داد.

بعد از آن که از تحصیل فراغت یافت و مدتها در مدارس به سر برد، مدرس شد و در مدارس متعددی به تدریس پرداخت. آن گاه در چند شهر عهده دار وظیفه قضا شد. شیخی زاده و عشاقی زاده در «ذیل» خود نوشته اند که او در سال ۱۰۴۴ به درخواست سلطان مراد چهارم به جنگ اران رفت. در میان راه نزدیک شهر کلکبوزه اسبش به زمین خورد و او هم به زمین افتاد و مرد. جنازه اش را به شهر کلکبوزه آوردند و در آنجا دفن کردند.

اما شمس الدین سامی بیک می گوید او در استانبول از دنیا رفت و در جوار ابو ایوب انصاری دفن شد.

معلم ناجی در کتاب اسامی نوشته است که او در جوار ابو ایوب دفن شد ولی نمی گوید که در استانبول مرده است. به غیر از این دو تن نوشته اند که جنازه او را به استانبول منتقل کردند و در جوار ابویوب دفن نمودند، خدا بهتر داند. او رحمه الله علیه شاعری برازنده و نویسنده ای با مهارت بود، جز این که بیشتر به آرایش الفاظ توجه داشت تا معانی آنها. شعر او بهتر و روان تر از نثر وی بوده است. او به علاوه در خط هم مهارت داشت و انواع خط رابه خوبی می نوشت. هم اکنون بعضی از کتابها هست که به خط زیبای اوست، از جمله کتاب الوقایه در فقه حنفی که در کتابخانه ایا صوفیاست. او به علاوه اشعار معتبر زیادی به دو زبان ترکی و فارسی دارد.

از تألیفات او کتابی است به نام «خمس نرگسی» که در حقیقت مجموعه ای از پنج کتاب است.

اول به نام «نهالستان» دوم «اکسیر سعادت» ترجمه «کیمیای سعادت»

غزالی^۱ سوم «مشاق العشاق» چهارم «قانون الرشاد» و پنجم «غزوات مسلمة بن عبدالمملک».

او بعلاوة آنچه ذکر کردیم کتابی در شرح حال مرتضی پاشا دارد به نام «الوصف الکامل فی احوال الوزير العادل»، و نیز مجموعه‌ای از مراسلات و مکاتیب دارد به نام «المنشآت» که در آن ۳۲ مکتوب را که برای بزرگان ارسال داشته و محمد بن محمد شیخی آنها را جمع آورده است. این ابیات از قصیده وی در وصف شهر محل ولادتش سارایوو نگاشته می‌شود:

کارائتدی درونه غم هجرانی سرائین
داغ ائتدی بیزه فرقت یارانی سرائین
آنداگورینوچوق یاشاماق ادمه زیرا
بین ئیرده آقار چشمه حیوانی سرائین
خلوتلره قورشیش صفت پیر و جوانی
باردلیک ائدر گرچه زمستانی سرائین

ترجمه:

غم دوری از سرای و یاران سرائی
همچون کوهی بر دلم سنگینی می‌کند
در سرای عمر انسان دراز می‌شود
زیرا از هزار جای آن چشمه آب حیات می‌جوشد
اگر چه سرمای زمستان سرای بی‌مزگی می‌کند
اما مانند شیخ، پیر و جوان را به خلوت می‌نشانند

۱- ابو حامد محمد بن محمد بن محمد غزالی طوسی معروف به حجة الاسلام، متوفای سال ۵۰۵ در طوس، مؤلف کتابهای، کیمیای سعادت به فارسی، احیاء العلوم، مقاصد الفلاسفة، تهافت الفلاسفة و غیره به زبان عربی است. م.

(۱۵۰)

محمد طاهربیک بوسنوی

محمد طاهربیک بوسنوی، بعضی از فنون را در وطن خود آموخت. سپس به شهر وین پایتخت اتریش رفت و در آنجا زبان آلمانی را تکمیل کرد. آن گاه به استانبول رفت و وارد مدارس نظامی شد.

او قبلاً مسلمان نبود، و چون بر حقایق نورانی اسلام و براهین قاهره این دین مبین آگاه شد، دین اسلام را پذیرفت، و به آن مشرف شد. او سپس چند پست را به عهده گرفت، تا این که در سال ۱۳۲۱ وفات یافت و در جوار بشکطاش به خاک رفت.

محمد طاهر بروسوی می گوید او دارای آثار بسیاری است که از جمله اینهاست:

- ۱- ترجمه ملت مسلحه.
- ۲- تدقیق مؤلفات اجنبیه، در سه جلد.
- ۳- عمچه مک کتبخانه سی.
- ۴- بیک بر خیال.
- ۵- مشهور قوماندانلر.
- ۶- مکتبه متعلق وظائف.
- ۷- یه زوئت تاریخی.
- ۸- بسلونه.
- ۹- آلمانچه قرائت معلمی.
- ۱۰- آلمانچه کسناننده تشکیل کلمات.
- ۱۱- آلمانچه مکالمه.
- ۱۲- مکتوبات عسکریه.
- ۱۳- ارکان حربیه وظائفی.

۱۴- مخطره ضابطان عسکری.

بعلاوه، او با همکاری قول آقاسی رفعت افندی «تاریخ فن حرب» را تألیف کرده است.

(۱۵۱)

محمد چلبی بوسنوی

محمد چلبی بوسنوی متخلص به «شناسی»، نخست مدرس بود، سپس قاضی شد و در بین سال‌های ۱۰۵۰ و ۱۰۶۰ از دنیا رفت. او پاره‌ای اشعار به زبان ترکی دارد که رضا در تذکره‌اش آورده است.

(۱۵۲)

محمد بیک میری بوسنوی

او اشعاری به زبان ترکی دارد و در سال ۱۰۸۲ از دنیا رفته است.

(۱۵۳)

محمد بن احمد بوسنوی

کافی آق حصاری در کتاب «نظام العلماء» از وی در ضمن فضلالی شاگردانش نام برده و نوشته است: «جامع محاسن اخلاق و شیم، صاحب مکارم خصال و حکم، محق در رعایت حقوق استاد بر مقتضای علم و دأب ادب معتادش قاضی محمد بن احمد بن یوسف مشهور به «آغازاده» که خداوند عادت پسنیدۀ او را

زیاده گرداند».

(۱۵۴)

محمد بن حسن بوسنوی

او را نیز کافی آق حصارى در «نظام العلماء» در ضمن فضلائى که از وی استفاده مى کردند نام برده و گفته است: «و از آنهاست مقتداى صلحای انام، معلم اولاد خواص و عوام، معروف به ملا محمد بن حسن خطیب و امام».

(۱۵۵)

حاج محمد بن یوسف بوسنوی

حاج محمد افندی بن یوسف بوسنوی در شهر «فونیچه» از بلاد بوسنی متولد شد، سپس به شهر ساریوو آمد و در مدرسه غازی خسروبیگ به تحصیل پرداخت. آن گاه به استانبول رفت و از علمای آنجا اخذ علم کرد. پس از آن که به وطن بازگشت، سرپرست کتابخانه عثمان شهودی افندی در ساریوو شد، سپس به عنوان مفتی ساریوو انتخاب گردید که این وظیفه چهار سال به طول انجامید. پس از آن در سال ۱۱۷۷ معزول شد. وفاتش به سال ۱۱۸۳ بوده است.

(۱۵۶)

سید محمد بن عبدالکریم بوسنوی

سید محمد افندی بن سید عبدالکریم افندی بوسنوی معروف به «سوراقو»

و ملقب به «امیر چلبی» مفتی شهر سارایوو بود. دانشمندی خوش مشرب و خنده روی، و دارای فتاوی معتبر بود. در سال ۱۱۹۷ به بیماری طاعون درگذشت.

(۱۵۷)

محمد فوزی بوسنوی

محمد افندی فوزی بوسنوی، اصلاً از شهر سارایوو بود. در خردسالی به استانبول رفت و در شهر «اسکدار» ساکن شد. بعد از آن که علوم دینی آموخت متصدی بعضی از وظائف شد. سپس به طریقه خلوتیه گرایید و شیخ علی افندی سلامی را خدمت کرد. و نزد او توبه نمود و از او نیابت گرفت. وفاتش به سال ۱۰۸۴ بود.

او مردی شاعر و دارای اشعاری به زبان ترکی است که بد نیست. این بیت از اوست:

دوزخ اثر شغله داغ دلمزدر زقوم برآورده آب و کلمزدر

(۱۵۸)

محمد عروضی بوسنوی

محمد افندی بوسنوی ملقب به «عروضی» در وطن خود تحصیل علم کرد. سپس به استانبول رفت و تحصیلش را کامل نمود. او در طلب علم مجتهد بود و به این جدیت در بین دوستانش شهرت داشت. آن گاه در چند مدرسه به تدریس پرداخت. وفاتش در سال ۱۰۸۴ بود. محمد طاهر بروسوی تاریخ وفاتش را ۱۰۸۳ نوشته است.

او در بین همعصرانش به استادی در علم عروض ممتاز بود و به همین جهت ملقب به عروضی شد. یکی از تألیفاتش ترجمه «التخلیص» در علوم بلاغت تألیف خطیب قزوینی است که آن را به ترکی ترجمه کرده است و نیز شواهد را ترجمه کرده و به نظم در آورده که کوشش و مهارت او را می‌رساند. وی همچنین چند رساله در علم عروض داشته است. رحمة الله علیه.

(۱۵۹)

محمد بن عیسی بوسنوی

محمد افندی بن عیسی بوسنوی، جدش از طرف مادر، شیخ الاسلام قره چلبی زاده عبدالعزیز افندی بوده است. به همین سبب او تخلص خود را «عزیزی» انتخاب کرده بود.

او راه تحصیل علم را پیمود و از علمای استانبول استفاده کرد و ملازم شیخ الاسلام منقاری زاده شد. آن‌گاه در چند مدرسه مشهور استانبول تدریس کرد و از آن پس به عنوان قاضی شهر سالونیک تعیین شد وی در سال ۱۱۰۰ به مرض طاعون از دنیا رفت.

او مردی شاعر بود و اشعار بسیاری به زبان ترکی داشت. این بیت از اوست:

ای شراب عشقه آلوده رنج خمار

غم یمه برکون کسر صوسس نعن شمشیر یار

(۱۶۰)

محمد محتشم شعبان زاده بوسنوی

محمد محتشم افندی بن خرم شعبان زاده بوسنوی، برادرزاده شعبان افندی

بن ولی الدین نویسنی سابق الذکر است. وی در خدمت شعبان افندی به تحصیل پرداخت. او نسبت به عمویش مانند پسر او بود، و از اینرو هم معروف به «شعبان زاده» شد.

شعبان زاده در مدارس متعددی به تدریس پرداخت و در شهرهای زیادی متصدی امر قضا شد، تا در سال ۱۱۰۴ که صدر آناطولی بود وفات یافت. او به علم شهرت داشت. مکاتباتی با تعبیرات سلیس و بلیغ از او باقی مانده است. وی در اکثر فنون دست داشته است.

از تألیفات او ترجمه «التحفة المحمودیة» است. تحفه محمودیه به زبان فارسی از شیخ علاء الدین علی بن محمد بسطامی مشهور به مصنفک، متوفی به سال ۸۷۱ است.

کتاب مشتمل بر نصایح ملوک و وزرا و مترتب بر ده باب است. مصنفک آن را برای وزیر محمود پاشا تألیف کرده و در آن شرح حال و سفرهای او را آورده است.

همچنین از تألیفات او «مظهر الاشکال فی بیان لغات المثنوی» و «آداب الحکام» است که آن را بر هشت باب مرتب ساخته است، و نیز رساله‌ای در مناظره بین شمشیر و قلم دارد. از کتاب مظهر الاشکال او نسخه‌ای به خط وی در کتابخانه جور لولو علی پاشا هست. قبلاً از فرزند وی عازم شاعر و فرزند دیگرش عبدالله سخن گفته‌ایم.^۱

(۱۶۱)

محمد رفدی سامعی بوسنوی

محمد رفدی بن عبدالکریم سامعی بوسنوی، که قبلاً از پدرش نام برده‌ایم.

سامعی در استانبول به تحصیل پرداخت و ملازمت شیخ الاسلام یحیی افندی منقاری زاده را اختیار کرد. سپس در چند مدرسه معتبر تدریس نمود و از آن پس عهده دار وظیفه قضا در شهر سالونیک و غیره شد و به سال ۱۱۳۴ درگذشت. او شاعری خوبگوی بود. اشعار بسیار لطیفی به زبان ترکی گفته، و همه را در دیوانی جمع کرده است. این دو شعر از اوست:

نیه مقابل اولور آفتاب و ماه سکا

حسنده وارمی برابر فلکده آه سکا

کتیجه یله ناله و زارم سحرده افغانم

کوکل بو دعوای عشقه یتروکواه سکا

(۱۶۲)

محمد قسام بوسنوی

محمد افندی قسام بوسنوی، اصل وی از شهر «تشنه» است. در استانبول تحصیل کرد و ملازمت بزرگان را برگزید. آنگاه در مسجد ایاصوفیا و دارالحديث سلیمانیه درس گفت و از آن پس به عنوان قاضی شام انتخاب شد. پس از آن هم قاضی مکه بود. وفاتش در سال ۱۱۰۴ اتفاق افتاد.

(۱۶۳)

محمد افندی بوسنوی

محمد افندی بوسنوی ملقب به «عطا تذکره چی سی» از مدرسین بود. در مدارس بسیاری در استانبول درس گفت، و در سال ۱۱۳۰ که مدرس مدرسه ام ولد زاده بود، وفات یافت.

(۱۶۴)

محمد فاضل پاشا بوسنوی

محمد فاضل پاشا بن مصطفی نورالدین افندی در شهر سارایوو چشم به دنیا گشود، و همان جا به تحصیل پرداخت سپس در زمره قضات درآمد و دوبار قاضی شهر سارایوو شد و پس از آن به استانبول رفت. فطین از وی در تذکره اش نام برده و گفته است که او مردی فاضل و ظریف بوده و چند قطعه شعر دارد. وی در آغاز قرن چهاردهم هجری از دنیا رفت.

(۱۶۵)

محمد بوسنوی

وی در آخر قرن دهم هجری می زیسته است و من چیزی از شرح حالش نمی دانم، جز این که تألیفی دارد که در آن چهل حدیث را جمع کرده است.

(۱۶۶)

محمد کبیری بوسنوی

محمد کبیری بن احمد بوسنوی، عهده دار چند پست بود. سپس در مدارس بزرگ و مشهور استانبول به تدریس پرداخت. آن گاه در بعضی از شهرها متصدی امر قضا شد تا آن که در سال ۱۰۵۸ درگذشت. از وی نقل کرده اند که دوبار پیاده از بوسنی به حج خانه خدا رفته است. وی صد سال عمر کرده و شیخی زاده از او نام برده است.

(۱۶۷)

محمد بوسنوی

از دانشمندی به این نام ترجمه کتاب «حیات الحیوان» دمیری را می‌شناسیم و دیگر چیزی از احوال او را نمی‌دانیم.

(۱۶۸)

محمد راضی بوسنوی

محمد راضی افندی ولی‌الدین افندی زاده در مدرسه خسرو بیک در شهر ساریوو مدرس بود. سپس به عنوان شیخ خانقاه خسرو بیک واقع در جوار مدرسه یاد شده تعیین گردید و این در سال ۱۱۹۴ بود. او در انواع خط مهارت داشت و سریع می‌نوشت. در نظم شعر به دو زبان ترکی و بوسنیایی هم ماهر بود.

(۱۶۹)

حاج محمد جاینو بوسنوی

حاج محمد افندی بوسنوی معروف به «جاینو» در شهر جاینچ متولد شد و در شهر ساریوو در مدرسه غازی خسرو بیک به تحصیل پرداخت سپس به استانبول سفر کرد و از علمای آنجا اخذ علم نمود. وقتی به وطن بازگشت، در بعضی از مدارس ساریوو تدریس کرد. آن گاه به عنوان مفتی آن شهر تعیین شد. دانشمندی بزرگ بود و در سال ۱۲۰۶ به جهان باقی شتافت.

از تألیفاتش شرحی بر ایساغوجی است، که آن را «فتح الاسرار» نامیده است.

(۱۷۰)

محمد شاکر بوسنوی

محمد شاکر افندی بن محمد معید افندی در شهر سارایو و دیده به دنیا گشود و همانجا دانش آموخت. وی بعدها دوبار مفتی همان شهر شد. در سال ۱۲۷۵ وفات یافت. او دارای اشعاری به زبان ترکی است.

(۱۷۱)

حاج محمد کامل هرزگوینی

حاج محمد کامل بیک هرزگوینی ابن حاج عبدالله افندی در استانبول متولد شد، او اصلاً از «تره بین» شهری از قلمرو هرزگوین بوده است. وی در استانبول به تحصیل علوم دینی پرداخت و زبان عربی را به خوبی آموخت. وفاتش در سال ۱۳۱۵ بوده و در استانبول بیرون ادرنه قابسی به خاک رفته است. از تألیفات او یکی مطالع النجوم در اسامی صحابه رضوان الله علیهم است که آنها را از اسد الغابه و کتبی دیگر از قبیل آن در فن رجال گرفته و فقط حرف الف را کامل کرده است. دو جلد آن چاپ شده است. او نام این کتاب را از سخن پیغمبر گرفته که فرموده است: اصحابی کالنجوم بآیهم اقتدیتم اهتدیتم^۱

۱- این حدیث به اعتراف بزرگان اهل سنت هم معقول و ساختگی است، تا چه رسد به جامعه شیعه. ترجمه این حدیث معقول این است: «اصحاب من مانند ستارگان هستند، به هر کدام اقتدا کردید هدایت می یابید». علت جعل و دروغ بودن آن این است

و دیگر کتاب «ایقاظ الاخوان» است که در آن رساله ابن جوزی^۱ به نام «تنبيه النائم الغمر علی مواسم العمر» را ترجمه و مطالبی بر آن افزوده و نیز ترجمه معلقات سبعة است که موارد لازم آنها را شرح کرده است. چهار جلد از این کتاب چاپ شده است.

(۱۷۲)

محمد جودی افندی

محمد جودی افندی جوخه‌چی زاده یکی از قضات فارغ التحصیل مدرسه خسروبیگ در شهر ساریوو است. اشعاری به زبان ترکی در تاریخ وفات بعضی از متوفیان دارد، و من نمی‌دانم که او در چه زمانی می‌زیسته است.

(۱۷۳)

محمد افندی سوگلی زاده

محمد افندی سوگلی زاده از قضات فارغ التحصیل مدرسه خسروبیگ است.

که خدا در آیه نبأ فرموده است: یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنیأفتبنوا» و ولیدبن عقبه بن ابی معیط از صحابه پیغمبر را «فاسق» نامیده است. پس همه اصحاب عادل نیستند و به صرف صحابی بودن لیاقت آن را ندارند که پیشوایان مسلمانان باشند. م.

۱- ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بکری حنفی. دانشمند مفسر و محدث و مورخ و مؤلف کتاب‌های بسیار از جمله تنبيه النائم، تلبيس ابليس، الموضوعات، و المنتظم، و متوفای سال ۵۹۷ است. م

(۱۷۴)

حاج محمد توفیق بوسنوی

حاج محمد توفیق افندی بن عثمان بیک نصیب بوسنوی، در شهر «توزوله» متولد شد و پس از آن که در وطن تحصیل کرد و در استانبول تحصیلات خود را تکمیل نمود، در سال ۱۳۱۱ به عنوان مفتی شهر سارایوو و رئیس العلمای آنجا انتخاب شد، سپس بعضی از مناصب دیگر را به عهده گرفت. وفاتش بعد از سال ۱۳۳۴ بوده است. کتاب «کشف الاستار» در شرح لطایف الاسرار و رساله هجرت از تصانیف اوست.^۱

(۱۷۵)

محمد بن احمد بن قولقسز بوسنوی

محمد بن احمد بن محمد بن ادریس ملقب به شمس الدین حلبی دمشقی معروف به ابن قولقسز اصلاً از مردم بوسنی بوده است. صاحب «سلک الدرر» می نویسد: «وی در دمشق از مشایخی همچون بدر غزی و نجم بهنسی و غیره اخذ علم کرد. از نیکان افاضل و مردی فقیه بود و اطلاعی تام بر مسائل فقهی داشت.

وی در ربیع الاول سال ۱۰۲۱ در دمشق فوت شد و ولادت و پرورش او در شهر حلب بوده است».

صاحب «خلاصة الاثر» ترجمه او را آورده و گفته است: «او مردی فاضل و دانشمندی فقیه بود و بر مسائل فقه ابوحنیفه تسلط داشت. در حلب نزد عالم آنجا نجم بن حنبلی اصول و فقه و حدیث را قرائت نمود و نزد ملا احمد

قزوینی، معانی و بیان و تفسیر را آموخت سپس به دمشق رفت و علم فقه را از خطیب شام و فقیه آنجا نجم بهنسی و حدیث را از شیخ الاسلام فرا گرفت. نیز صحیح بخاری را بر نور نسفی قرائت نمود و فرائض را از شیخ عبدالوهاب حنفی، و قرائت را از طیبی، و منطق را از ملاابراهیم کردی قزوینی حلبی اخذ کرد.

پسرش احمد در نزد وی فقه آموخت (نام او قبلاً برده شده).

عزلت و دوری از خلق را دوست می‌داشت. نه حقوقی داشت و نه مدرسه‌ای، و به طور خلاصه این مرد از خوبان افاضل بود. ولادتش در پانزدهم ماه ربیع الاول سال ۱۰۲۱ بود و پس از وفات در مقبره باب الصغیر دفن شد. رحمه الله علیه^۱

(۱۷۶)

محمد بن احمد بن محمد بن قولقسز بوسنوی

محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن ادریس مشهور به ابن قولقسز حنفی بوسنوی الاصل حلبی دمشقی نواده دانشمند قبلی و پسر احمد بن محمد سابق الذکر است.

صاحب «سلک الدرر» نوشته است او در شهر دمشق متولد شد و در همانجا پرورش یافت و به تحصیل پرداخت و عمرش را در استفاده از محاضر علما گذراند. آنگاه در مسجد جامع اموی و مدرسه شبلیه و در خانه‌اش به تدریس پرداخت.

طلاب علوم دینی پیرامونش را گرفتند و به فضل اشتهار یافت. او دانشمندی مدقق بود. در آخر عمر فلج شد و خانه‌نشین گردید. چندین سمت را به عهده

داشت و اولادی از او باقی نماند. وظائفی را که داشت قبل از مرگش به یکی از شاگردانش واگذار کرد. در سال ۱۱۶۴ وفات یافت و در تربت مرج دحداح دفن شد. رحمة الله علیه.

(۱۷۷)

محمد آغا امامی بوسنوی

محمد افندی بوسنوی معروف به آغا امامی از مدرسین بود. در سال ۱۰۴۰ وفات یافت. در آن موقع او در استانبول مدیر مدرسه سلطانیّه بود.

(۱۷۸)

محمد افندی بوسنوی

محمد افندی بوسنوی معروف به «قیون نائی» از علمای مشهور بوده، و در سال ۱۰۴۰ از دنیا رفته است. از وی و دانشمند قبل از وی، شیخی زاده در کتاب «ذیل» خود نام برده است.

(۱۷۹)

محمد بن مبارک بشناق

شمس الدین محمد بن مبارک بن عمر بشناق حلبی رومی الاصل حنفی، کتاب «الهدایه» را بر تاج بن برهان قرائت نمود. در نزد شمس الدین محمد بن افرم نیز تحصیل کرد و با وی به حج رفت و ملازمت او را اختیار کرد. سپس به قاهره

رفت و از علمای آنجا استفاده نمود. از آن پس به حلب بازگشت و در آنجا اقامت گزید و به صدور فتوی و تدریس اشتغال ورزید. مردی خیر اندیش و آرام و باوقار بود. در ماه رمضان سال ۸۰۰ بدرود حیات گفت.

در کتاب «اعلام النبلاء بتاریخ حلب الشهباء» به نقل از «الدرر الکامنه» تألیف حافظ ابن حجر عسقلانی آمده است که «بشناقی» منسوب به بوسنی است. برحسب عادت مردم آنجا^۱ این معنی را به ظن غالب باید درست دانست، ولی نیاز به تحقیق دارد. اگر درست باشد جد این شخص یا غیر او قبل از فتح آن به دست مسلمانان، از بوسنی خارج شده است والله اعلم.

(۱۸۰)

محمود پاشا وزیر

وزیر محمود پاشا متخلص به «عدنی» صدر اعظم کرواتى الاصل که قبلاً کیفیت آمدنش به ادرنه مرکز دولت عثمانی را در آن زمان، ضمن شرح حال مولی ایاس و عبدالکریم ذکر کردیم.

میان وزیر و سلطان محمد فاتح از خردسالی رفاقت و صداقتی بوده است. وقتی سلطان محمد به سلطنت رسید محمود پاشا متصدی چندین پست عالی شد. او دوبار پست صدراعظمی را به عهده داشت و در فتح شهرها و کشورها خدمات بزرگی نمود، و در فتح قسطنطنیه و سرزمین بوسنی سهم بزرگی داشت.

۱- کتاب «اعلام النبلاء» تاریخ حلب را در اختیار ندارم، ولی در «الدرر الکامنه» ابن حجر چنین چیزی نیست. ابن حجر نام او را «شمس الدین محمد بن مبارک بن عثمان سافی حلبی رومی الاصل» ضبط کرده است، یعنی جد او را عثمان (نه عمر) و لقبش را «سافی» و در حاشیه «سافی» آورده است (ج ۴ صفحه ۲۲۹ چاپ دارالکتب الحدیثه مصر). م

تا جایی که او نخستین کسی بود که با سپاه زیر فرمانش هنگام فتح قسطنطنیه، به پای دیوار شهر رسید.

شرح سایر خدمات نظامی و سیاسی او را باید در کتب تاریخ یافت. اما از نظر علمی او در قصر سلطانی تحصیل کرد و همانجا پرورش یافت.

محمود پاشا در زبان ترکی و عربی و فارسی شاعری ماهر بود تا جایی که به معارضه قصاید ظهیر فاریابی و غزلیات حافظ شیرازی برخاست. اشعارش نفیس و روان، و نثرش از شعرش بهتر است.

در بین وزراء کسی همتا و برابر او در صنعت انشاء نبوده است. مردی عاقل، مدبر، جسور و دوستدار علم و علما و ساعی در نشر معارف بود. مدارسی را در مکه و مدینه برای مذاهب چهارگانه بنا کرد.

بزرگترین دلیل بر سعی او در انتشار علم این است که تعداد زیادی از مؤلفین در زمان وی تألیفات خود را به او تقدیم داشتند و نامش را در دیباچه کتابها نوشتند. او به علاوه مسجدی بزرگ در استانبول بنا کرد و مدرسه و حمامی را به آن اختصاص داد. ناحیه‌ای که این بناها در آن است امروز به نام او معروف است همچنین مسجدی بزرگ در شهر صوفیه ساخت.

وزیر محمود پاشا به سخاوت و سماحت شهرت داشت تا جایی که مورخ عالی گفته است: اگر او از برامکه سخی تر نباشد کمتر نیست.

صداقت و صحبتی که میان او و سلطان از خردسالی وجود داشت در نهایت، عاقبت خوبی نداشت، زیرا او در سوم ربیع‌الثانی سال ۸۷۹ در «یدی قله» به واسطه سعایت دشمنان و دلسردی سلطان از وی و حسدی که به کارهای او می‌برد به قتل رسید، چون سلطان نمی‌خواست هیچ کس در فضل همتای او باشد. مخصوصاً هنگامی که از فتح قسطنطنیه سخن به میان می‌آمد تحمل این را نداشت که گفته شود نخستین کسی که با سپاهش وارد شهر شد وزیر محمود پاشا بوده است.

تاریخ مایه عبرت است. شاهد بر این که او مظلومانه در پیش روی مردم به

قتل رسید، ابیاتی است که هم‌اکنون در بالای تربتش هست:

صاحب الخیرات محمود الخصال منبع اللطاف ممدوح الکمال
صادق السلطان محمود الکریم راح مظلوماً الى دارالنعم
فات مرحوماً و تاریخ بدا مات محموداً شهیداً زاهدا
گویند چند دقیقه بعد از اجرای حکم اعدام او، فرمان عفو سلطان از وی رسید، ولی چنان‌که گفته‌اند بعد از خراب بصره بود. این نیز از نیرنگهایی بود که می‌خواستند نفی ظلم از سلطان کنند. خدا بر حقیقت حال دانا است.

محمود پاشا مکاتباتی با خواجه جهان دارد و نیز دارای دیوان شعر کاملی است. این را صاحب کشف الظنون گفته است. و نیز او می‌گوید کتابی دارد که آن را رساله قبله نامیده و بر مقدمه و مقاله‌ای مرتب ساخته است. «من گمان می‌کنم این رساله از اوست، والله اعلم.

کتابی در شرح حال وی چاپ شده به نام «شرح حال محمود پاشا» ولی که پر از خرافات است. این چند بیت به زبان ترکی از اشعار اوست:

گوژوم یاشینه رحم ائت سورمه در دن
که مردم زاده دور دوشموش نظردن
شول آهو دور گوژون کیم بیر نظرده
دل و جان صید ائدر بیر شیر نردن
دل جاناندان او مما ای گوژنول رحم
که بیتمسز وَر د تر هرگز حجردن

ترجمه:

چشمت چشم آهویی است که با یک نگاه
دل و جان شیر نر را صید می‌کند
به اشک چشمم رحم کن و از در مرانش
که مردم زاده‌ای از نظر افتاده است

ای دل از قلب جانان امید ترحم مدار
که از سنگ گل سرخ شاداب نمی‌روید

(۱۸۱)

محمود بیاضی زاده دامادی موستاری

محمود بیاضی زاده دامادی بن خلیل آغا، در شهر موستار متولد شد. در وطن خود به تحصیل پرداخت، سپس به استانبول رفت، و از علمای آنجا مخصوصاً از شعبان افندی بن ولی‌الدین نویسنی اخذ علم کرد، آن گاه در همان استانبول، در مدارس زیادی به تدریس مشغول گردید. در سال ۱۰۹۹ قاضی حلب شد و در همان سال نیز در آن شهر درگذشت.

او دانشمندی مشهور و در اتقان علوم معانی و بیان و بدیع و فقه معروف بود. از آثار علمی او یکی کتاب «البدیعیة» در علم بدیع، و حاشیه بر شرح جامی بر کافیة ابن حاجب است که در آن به باب «منصوبات» رسیده است، و دیگر کتاب «شرح العرض» اندلسی است.

(۱۸۲)

ملا بدرالدین محمود بوسنوی

ملا بدرالدین محمود در شهر سارایوو دیده به دنیا گشود و چون از تحصیل فراغت یافت به جلال‌زاده صالح افندی پیوست و به نیابت او در محاکم حلب و شام انجام وظیفه کرد. سپس معلم وزیر اعظم محمد پاشا شد و از آن پس در چند مدرسه به تدریس پرداخت.

در سال ۹۷۶ به سمت قضای مصر تعیین شد و او این وظیفه را با کمال

شهامت و استقامت در دو ماه ایفا کرد، تا این که در همان سال وفات یافت. رحمه الله علیه.

ملا بدرالدین محمود عالمی فاضل و کریم الخلق و متواضع، خوش بیان و پاکدل، و عامل به مضمون: قل الخیر و الا فاسکت (زبان به نیکی بگشا و گرنه ساکت شو) بود.

ابن نوعی در ذیل شقایق نعمانیه از وی نام برده و در مدحش به تفصیل سخن گفته است.

نیز «یالی زاده» در کتاب «العقد المنظوم» شرح حالش را آورده و گفته است: «از جمله کسانی که دنیا به او روی آورده و برخلاف عادت بر بسیاری از افاضل پیشی گرفته، و در میدان عز و شرف جولان یافته است، ملا محمود معلم وزیر بزرگ محمد پاشا است.

او در قصبه ساریو و متولد شد و از آنجا به قصد تحصیل و استفاده بیرون آمد و نزد بسیاری از افاضل و بزرگان اشتغال ورزید. از محضر ملا عبدالباقی و ملا صالح استفاده برد، و ملازمت ملا محیی الدین مشهور به معلول را اختیار کرد. سپس در مدارس قسطنطنیه: مدرسه خاص کوی، مدرسه خواجه خیرالدین و مدرسه رستم پاشا به تدریس پرداخت. آن گاه به مدرسه ابویوب انصاری، و از آنجا به یکی از مدارس هشتگانه، و از آنجا به یکی از مدارس که سلطان سلیمان قانونی بنا کرده بود، منتقل گردید. پس از آن متصدی امر قضای قاهره شد، تا این که دو ماه پس از نیل به مقصود و آمدن به مصر در چهارم محرم سال ۹۷۷ زندگانی را وداع گفت.

آن مرحوم بعضی از علوم را فرا گرفته بود. دارای اعتقادی درست و اخلاقی پسندیده بود، با همه قدرت و مکتبی که داشت به آزار کسی راضی نبود. امر قضا را هم با نهایت استواری عهده دار گشت. خداوند در روز قیامت او را به مزید احسان خود پاداش دهد.

(۱۸۳)

محمود افندی بوسنوی

وی در شهر سارایوو متولد شد و به استانبول رفت و در بعضی از مدارس آنجا مدرس بود. آن گاه قاضی شهر مرعش شد و در سال ۱۰۷۵ وفات یافت.

(۱۸۴)

محمود افندی بوسنوی

محمود افندی بوسنوی متوفی به سال ۱۰۱۰ تألیفی دارد که آن را به نام «اللوائح البديعية فی حل الرموز الحمیدية» نامیده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانه کوبریلی هست^۱

(۱۸۵)

محمود افندی بوسنوی

محمود افندی بوسنوی در سال ۱۰۶۴ در استانبول، در مدرسه صحن مدرس بود و در سال ۱۰۶۷ قاضی بوسنی شد. وفاتش در سال ۱۰۸۱ اتفاق افتاد.

۱- در معجم المؤلفین ج ۱۲ صفحه ۱۹۴، و هداية العارفين ج ۲ صفحه ۴۱۴، و ايضاح المکنون صفحه ۴۱۴، نامش را محمود بن محمد بوسنوی رومی حنفی دانشمند فاضل، و تاريخ وفاتش را ۱۰۱۰ دانسته‌اند. م.

(۱۸۶)

محمود افندی بیاضی

محمود افندی بن احمد افندی بیاضی در سال ۱۰۵۷ متولد شد. او به تحصیل پرداخت تا این که از مدرسین به شمار آمد و در مدارس بزرگ استانبول به تدریس اهتمام ورزید. در سال ۱۰۹۹ درگذشت.

(۱۸۷)

ملا محمود بوسنوی

ملا محمود بوسنوی معروف به «لهنه محمود» در شهر سارایوو متولد شد و نزد علمای روم تحصیل کرد. او ملازم کنخدا مصطفی افندی شد و پس از آن در بسیاری از مدارس به تدریس پرداخت. وی از آن پس در شهر سارایوو متصدی امر فتوا گردید، و به گفته ابن نوعی در سال ۱۰۳۷ به بیماری طاعون وفات یافت، ولی دیگران گفته اند که او در سال ۱۰۴۱ وفات یافته است. والله اعلم.

(۱۸۸)

مصطفی ایوبی زادهٔ موستاری

مصطفی بن یوسف بن مراد ایوبی زادهٔ حنفی موستاری، دانشمند فاضل نحیر، صاحب «سلک الدرر» شرح حالش را به اختصار آورده است. شاگردش ابراهیم بن حاج اسماعیل، کتابی در شرح حالش نوشته است.

او در سال ۱۰۶۱ در شهر موستار متولد شد و همانجا نزد علمای شهر به تحصیل پرداخت. آن گاه در سال ۱۰۸۸ به استانبول رفت و تحصیل خود را نزد

علمای آنجا مانند قره بکر و عرب زاده تکمیل کرد و در این راه جد و جهد نمود تا این که در دانش جایگاهی بزرگ یافت و بر بسیاری از مشایخ و علمای پیش از خود تفوق پیدا کرد.

شاگرد نامبرده اش در شرح حال وی می نویسد: «به جان خودم اگر او در زمان شریف آنها می آمد، بلکه اگر در دولت مجتهدین هم می آمد، در نزد آنها جای خود را داشت».

ایوبی زاده پس از آن در بعضی از مدارس به تدریس پرداخت تا این که عبدالرحمن پاشا او را برای تربیت و تعلیم پسرش عبدالله انتخاب کرد. او هم در مدت چهار سال آنچه را که دانش آموز نیاز به آموختن آن در ۸ یا ۱۰ سال دارد، از وی آموخت. ولی به اراده الهی عبدالله مرد و استادش در مرگ او سخت اندوهگین گردید.

ایوبی زاده، شاگردش عبدالله را در بین همدوره هایش کم نظیر می دانست. او به درخواست شاگردش عبدالله، کتاب «انموزج» در علم نحو تألیف زمخشری را شرح کرد و آن را «الفوائد العبدیه» نامید.

پس از آن وقتی حسن افندی مفتی موستار از دنیا رفت، اهالی موستار او را به عنوان مفتی خود برگزیدند. او هم تصمیم گرفت به این خاطر به شهر خود بازگردد، ولی این معنی بر همه کسانی که او را می شناختند گران آمد و از او خواستند که همچنان در میان آنها بماند و مدرس باشد.

او خواهش آنها را نپذیرفت و گفت: من بوی رحمن را از جانب هرزگوین استشمام می کنم. پس در سال ۱۱۰۴ به موستار بازگشت و در آنجا ماند و به نشر علم و صدور فتوی همت گماشت، تا این که در سال ۱۱۱۹ وفات یافت.

صاحب «سلک الدرر» می نویسد وی در سال ۱۱۱۰ درگذشت، ولی قول اول صحیح تر است.

محمد طاهر بروسوی می نویسد با این که او ازدواج کرده بود، ولی اولادی

نداشت.

ایوبی زاده امروز در میان اهالی موستار معروف به «شیخ بویو» است. بسیاری از مردم موستار عقیده دارند اگر بچه‌های کم هوش چهل روز پس از نماز صبح مرقد او را زیارت کنند، باهوش می‌شوند و کم هوشی آنها از بین می‌رود. او رحمة الله علیه دانشمندی مدقق بود و به علم مناظره در بین سایر علوم دل بسته بود و تألیفات زیادی در این علم داشت، و در فراگیری دانش بسیار ساعی بود.

در میان کتب کتابخانه‌اش بیش از شصت جلد کتاب بزرگ را یافتند که برای خود استنساخ کرده بود. وی تألیفات زیبا و بسیاری دارد که اینک اسامی آنچه را که ما بر آن واقف شده‌ایم ذکر می‌کنیم:

۱- مفتاح الحصول - حاشیه بر مرآت الاصول شرح مرقات الوصول الی علم الاصول ملاخسرو. آن را در زمان طلبگی خود نوشته است که باعث شگفتی علمای بزرگ آن زمان شد.

۲- الفوائد العبدیه، شرح انموزج زمخشری در نحو، آن را برای شاگردش عبدالله نوشته است. مؤلف شرح حالش می‌گوید سرشار از فوائد لطیف است و در بین شروح دیگر انموزج بی نظیر می‌باشد.

۳- بدرالمعالی، شرح بدء الامالی در عقائد.

۴- حاشیه بر شرح عصام بر رساله عضدیه در وضع.

۵- شرح رساله سمرقندیه، در آداب بحث و مناظره.

۶- شرح بر شرح رساله سمرقندیه تألیف فاضل مسعود رومی.

۷- شرح بر حواشی شرح رساله سمرقندیه.

۸- شرح بر حواشی شرح فاضل مسعود رومی بر رساله سمرقندیه.

۹- خلاصة الآداب، در آداب بحث و مناظره.

۱۰- شرح مختصر بر خلاصة الآداب.

۱۱- شرح مفصل بر خلاصة الآداب.

۱۲- شرح بر رساله حنفیه در آداب بحث و مناظره.

- ۱۳- حاشیه بر آن شرح.
 - ۱۴- حاشیه بر شرح هروی بر المختصر در علم منطق (یا معانی).
 - ۱۵- شرح بر دیباجه المختصر در علم معانی.
 - ۱۶- شرح جدید بر شمسیه. شاگردش می‌گوید فوائد و نکات غریبه آن کتاب بی‌نظیر است.
 - ۱۷- شرح مغنی در اصول تألیف جلال خجندی. شاگردش گفته است محتوی اسرار فن آن علم و کشف مغلفات و حل مشکلات آن است و آن را «فتح الاسرار» نامیده است.
 - ۱۸- شرح المنتخب در اصول تألیف حسام اخسیکتی.
 - ۱۹- رساله‌ای در فرائض به نام لب الفرائض.
 - ۲۰- شرح رساله فرائض یاد شده، که آن را در مدت ۹ روز نوشته است، چنانکه در دیباجه آن است.
 - ۲۱- نفائس المجالس در وعظ.
 - ۲۲- شرح شاهده در لغت فارسی که آن را «حله المنظومه» نامیده است. محمد طاهر بروسوی در یکی از کتابخانه‌ها بر نسخه دستخط مؤلف دست یافته است.
 - ۲۳- شرح تهذیب المنطق سعد تفتازانی. شاگردش می‌گوید این کتاب آخرین تألیف اوست که در ماه رجب سال ۱۱۱۸ از آن فراغت یافته است. هر کس آن را مطالعه کند میزان فضل و مهارت او را در علوم خواهد شناخت.
 - ۲۴- شرح آنچه علامه شریف در آداب بحث و مناظره نوشته است.
 - ۲۵- شرح ایساغوجی در منطق، در استانبول به سال ۱۳۱۶ چاپ شده است.
 - ۲۶- حاشیه بر شرح لامیه فاضل قره باغی.
- این بود آنچه ما از اسامی کتابهای وی به دست آورده‌ایم.

(۱۸۹)

حاج مصطفی حلمی بوسنوی

حاج مصطفی حلمی افندی معروف به حاجی عمرزاده بوسنوی، نخست در مدرسه شهر سارایوو مدرس بود و سپس به سمت مفتی آن شهر تعیین شد، و از آن پس رئیس العلماء بوسنی گشت. وفاتش در سال ۱۳۱۲ اتفاق افتاد.

(۱۹۰)

مصطفی هری زاده بوسنوی

مصطفی افندی هری زاده بوسنوی در شهر سارایوو دیده به دنیا گشود و در همان شهر به تحصیل پرداخت. سپس به استانبول سفر کرد و تحصیلات خود را تکمیل نمود. وقتی به وطنش مراجعت کرد به عنوان مفتی شهر سارایوو تعیین شد.

او این سمت را تا سن پیری خود داشت، سپس معزول شد و در مدرسه‌ای که خود بنا کرده بود به تدریس پرداخت. وفاتش در سال ۱۱۷۷ بوده است.

(۱۹۱)

مصطفی پاشا صنعی

مصطفی پاشا صنعی بن اسکندر پاشا میخائیل اوغلی، پدرش با سلطان محمد فاتح به بلاد بوسنی آمد و سپس مدتی والی آنجا شد. او مسجد بزرگی در شهر سارایوو بنا کرد که تا امروز به نام او باقی است. وی در سال ۹۱۲ وفات یافت. پسرش مصطفی پاشا در بوسنی متولد شد و همانجا پرورش یافت. او در

جنگ‌های بسیاری شرکت داشت، و به همین جهت نیز ممتاز و مشهور بود. او سپس در شهر طرابلس غرب و پس از آن در دیار بکر والی بود و عاقبت در شهر ساریو و استقرار یافت. در آنجا نزدیک مسجد پدرش تکیه‌ای برای ذکر بنا کرد. پس از فوت او را نزدیک همانجا دفن کردند.

مصطفی پاشا مردی شاعر بود و اشعاری به زبان ترکی داشت. لطیفی در تذکرةاش از وی نام برده و برخی از اشعارش را آورده است.

(۱۹۲)

مصطفی افندی آق حصاری بوسنوی

مصطفی افندی بن محمد آق حصاری بوسنوی در سال ۱۱۶۹ در حالی که مفتی شهر بروساج (آق حصار) بود از دنیا رفت. از تألیفات او «رسالة الذاکر فی زیارة اهل المقابر» و «تبشیر الغزاة» است اول آن چنین است: «الحمد لله الذی فضل المجاهدین با موالهم و انفسهم اجراً عظیماً...» و آن را به یک مقدمه و بیست و دو باب و یک خاتمه تقسیم کرده است. و اینک فهرست آن:

مقدمه، در تعریف جهاد و شروط آن.

باب اول، در فضائل جهاد.

باب دوم، در فضیلت پاسداری از حدود و ثغور.

باب سوم، در فضیلت شهدا.

باب چهارم، در اهمیت اسب.

باب پنجم، درباره کسی که جهاد بر او واجب است.

باب ششم، در حقوق رزمندگان.

باب هفتم، در شور و مشورت.

باب هشتم، در نیت.

باب نهم، در وقت جنگ.
 باب دهم، در کیفیت نبرد.
 باب یازدهم، در تشویق به جهاد.
 باب دوازدهم، در صبر و ثبات.
 باب سیزدهم، در فرار از جنگ.
 باب چهاردهم، در توکل و رضا و تعاون.
 باب پانزدهم، در ادعیه و اوراد.
 باب شانزدهم، در آنچه کافر را مسلمان می‌کند.
 باب هفدهم، در مرتد (کسی که از اسلام برگردد).
 باب هیجدهم، در پرهیز از برداشتن چیزی از غنائم.
 باب نوزدهم، در اجتناب از مثله کردن دشمن.
 باب بیستم، در صلح و امان دادن دشمن.
 باب بیست و یکم، درباره جنگ‌های پیغمبر اکرم (ص).
 باب بیست و دوم، در حکایات جنگجویان.
 خاتمه، در مسائل متعلقه به ابواب قبلی.
 مصطفی افندی این کتاب خود را در سال ۱۱۵۰ تمام کرد و آن را به حکیم اوغلی علی پاشا اهدا نمود. این کتاب بازمانده از آن عصر سعادت است که هر مسلمانی در آن سرزمین‌ها خود را برای جهاد مهیا می‌ساخت و منتظر بود که چه وقت می‌گویند به پیش!^۱

(۱۹۳)

مصطفی زاری بوسنوی

مصطفی زاری، اصل وی از شهر «اوزیچه» است. او در شهر خود دانش

۱- و نیز نگاه کنید به معجم المؤلفین، ج ۱۲ صفحه ۲۷۵.

آموخت سپس به استانبول رفت و پس از فراغت از تحصیل در شهرهای بسیاری از بالکان متصدی امر قضا شد. وفات او در سال ۱۰۹۸ اتفاق افتاد.

مصطفی زاری شاعری ماهر بود و پس از خود رسائل بسیاری در نظم و نثر باقی گذارد. یکی از آنها به نام «غزنامه» است. همچنین دیوان کامل مرتبی دارد. این شعر از اوست:

صانماییز پیرانه سردن بولدی قدیم انحنای
فرط یار سیئاتیم ائیلدی قدیم دوتا
ترجمه:

مپندارید که انحنای قدّم از پیری است
سنگینی بار گناهان قدّم را دوتا کرده است

(۱۹۴)

مصطفی بیاضی بوسنوی

مصطفی افندی بیاضی بوسنوی از مشاهیر مدرسین بوده و در مدارس شهرهای بسیاری تدریس می‌کرد. وفاتش در سال ۱۰۸۰ اتفاق افتاد.

(۱۹۵)

ملا مصطفی بلغرادی

ملا مصطفی بلغرادی در شهر بلغراد متولد شد و راه کسب علم را پیش گرفت و پس از فراغت از تحصیل در چندین مدرسه به تدریس پرداخت. وفاتش در سال ۱۰۱۳ اتفاق افتاد. ابن نوعی در ذیل شقایق نعمانیه از وی نام برده است.

(۱۹۶)

مصطفی احمد افندی بلگرادی

مصطفی احمد افندی بلگرادی دفتردار طمشوار بود و بر تاریخ بزرگ ابراهیم پاشا بن شارح المنار افندی (بجوی) که به وقایع سالهای ۹۲۶ تا ۱۰۴۹ پرداخته بود، تنییلی داشت که مربوط به سالهای ۱۰۴۵ تا ۱۰۶۱ بود.

(۱۹۷)

مصطفی افندی سرحتلی

مصطفی افندی سرحتلی نزد علمای استانبول به تحصیل علوم دینی پرداخت، سپس در چند مدرسه تدریس نمود، و از آن پس در سال ۱۰۷۳ قاضی شهر بلگراد شد. وفاتش در سال ۱۰۸۶ روی داد.

(۱۹۸)

مصطفی افندی کبیری زاده

مصطفی افندی بن محمد افندی ملقب به کبیری زاده، در نزد علمای استانبول تعلّم یافت، و ملازمت شیخ الاسلام یحیی افندی را اختیار نمود. سپس در چند مدرسه به تدریس پرداخت. در سال ۱۰۸۴ در مصر، و ۱۰۸۵ در مکه و پس از آن در ۱۰۸۸ در استانبول قاضی بود. پس از آن در سال ۱۰۹۲ صدر آنا تولی شد، تا این که در روز عرفه سال ۱۰۹۷ به سرای دیگر شتافت.

(۱۹۹)

مصطفی لدنی بوسنوی

مصطفی لدنی بوسنوی شیفته سفر بود. به همین جهت تمام قلمرو دولت عثمانی را زیرپا نهاد، سپس در آسیای میانه به سیاحت پرداخت و چون به تهران رسید میان او و شاه علاقه‌ای پیدا شد. شعرای ایران با وی در شعر مسابقه دادند که باعث تعجب شاه شد.^۱

مصطفی لدنی سپس به استانبول بازگشت و از آنجا به منطقه «کریمه» رفت و به کرای خان پیوست. از آن پس به رومانی رفت و در یکی از جنگ‌ها در سال ۱۱۲۸ درگذشت. شیخی زاده در کتاب «ذیل» خود و صفائی و سالم در تذکره‌های خویش از وی نام برده‌اند. صفائی می‌نویسد او قصد داشت دیوان شوکت بخاری متوفای سال ۱۱۰۷ را که دیوان مشهور فارسی است شرح کند. خدا بهتر می‌داند که او این توفیق را یافت یا نه؟ او دارای اشعار بسیاری به دو زبان فارسی و ترکی است.

(۲۰۰)

ملا مصطفی بوسنوی ساریوویی

ملا مصطفی بن احمد بن قدری خواجه بوسنوی ساریوویی ملقب به باش اسکی، در شهر ساریوو تقریباً به سال ۱۱۴۵ متولد شد و در آنجا کمی تحصیل کرد. سپس معلم اطفال شد و در مسجد حاج حسن بوزاچی زاده در همان ساریوو امام جماعت و خطیب مسجد بود. وفاتش در حدود سال ۱۲۱۷ اتفاق افتاد.

۱- معاصر شاه سلطان حسین صفوی بود، و به جای تهران باید اصفهان باشد. م

او از لحاظ علمی در حد متوسط بود. آنچه باعث شد که ما در این کتاب از وی نام ببریم این است که او تاریخی نوشته است متضمن حوادث پنجاه سال زمان خود که هر گاه در شهر سارایوو یا در قلمرو بوسنی اتفاق می افتاد یادداشت می کرد تا این که در مدت پنجاه سال آن را کامل نمود. در این کتاب اخباری هست که طالبان را در اطلاع بر تاریخ قلمرو بوسنی کمک می کند. رحمة الله علیه.

(۲۰۱)

حافظ مصطفی بن محمد سامعی

حافظ مصطفی بن محمد رفدی بن عبدالکریم سامعی، خود و پدر و جدش از اشخاص مشهور بودند. قبلاً از پدر و جد و عمویش عبدالله فائض یاد کردیم، اما خود او تخلصش «عفتی» بود. او در ساختن رباعی شاعری ماهر بود و به حسن خط شهرت داشت. در چند مدرسه درس می گفت و اشعار زیادی به ترکی داشت. در سال ۱۱۳۴ که سالم تذکره خود را می نوشته در قید حیات بوده است. سالم از وی در تذکره اش نام می برد و دیگر نمی دانیم بعد از آن در کجا بوده و چه وضعی داشته است.

(۲۰۲)

مصطفی طویل بوسنوی

مصطفی افندی بوسنوی معروف به طویل از مدرسین بود. در سال ۱۰۶۴ در مدرسه محمد پاشا واقع در ازنیق تدریس می کرد و در زمانی که در شهر صوفیه قاضی بود به سال ۱۱۰۶ وفات یافت.

(۲۰۳)

شیخ مصطفی بوسنوی

شیخ مصطفی بوسنوی در بوسنی به تحصیل پرداخت و سپس در استانبول تحصیلات خود را ادامه داد. آن گاه در چند مسجد بزرگ به وعظ پرداخت و تفسیر و حدیث درس گفت و به سال ۱۱۲۷ وفات یافت. کامی شاعر ماده تاریخ وفاتش را این طور بیان داشته است:

«کرسی نشین مجلس عدن اوله بوسنوی»

ترجمه:

بوسنوی کرسی نشین مجلس عدن باد

(۲۰۴)

مصطفی افندی قره بیک موستاری

مصطفی افندی قره بیک در شهر موستار بوسنی متولد شد و نزد علمای بلاد خود به تحصیل پرداخت. سپس به استانبول رفت و تحصیلات خود را تکمیل نمود، تا آنجا که به علم و مهارت در فنون شهرت یافت.

او سپس در شهر محل ولادت خود «موستار» مفتی شد و همان جا به سال ۱۲۹۵ به شهادت رسید.

از تألیفات او حاشیه وی بر «مرآت الاصول» شرح «مراقات الوصول الی علم الاصول» ملاخسرو را می شناسیم که نامش را «حداد النصول» گذاشته است. این کتاب ناتمام است و در شهر سارایوو چاپ شده است.

(۲۰۵)

مصطفی افندی بوسنوی متخلص به سیاحی

مصطفی افندی بوسنوی متخلص به سیاحی، بعضی از وظائف را در دولت ترکیه به عهده داشت. مردی شاعر بود و اشعاری به زبان ترکی داشت. وفاتش به سال ۱۰۶۲ بوده است.

(۲۰۶)

مصطفی بوسنوی شارح مثنوی

محمد طاهر بروسوی در ضمن شارحان کتاب مثنوی از وی در کتابش به همین گونه نام برده است، ولی ما نمی دانیم او کیست.

(۲۰۷)

مصطفی بن احمد موستاری

مصطفی بن احمد موستاری، چیزی از شرح حالش را نمی دانیم جز این که او کتابی دارد که آن را «انیس العارفین» نامیده است.

(۲۰۸)

شیخ مصلح الدین بوسنوی

شیخ مصلح الدین از شهر «اوزیچه» بوسنی است. از شیخ بالی افندی اخذ

علم کرد و سپس در شهر صوفیه شیخ طریقه خلوتیه شد. حسن قائمی بابا که قبلاً از وی نام بردیم و از مشایخ علما بوده است، از شاگردان اوست. کتابی در تحقیق ذکر جلی و سماع صوفیه دارد. از تاریخ وفات او اطلاع ندارم.

(۲۰۹)

شیخ مصلح الدین بوسنوی

مصلح الدین بوسنوی در شهر تراونیک پرورش یافت. محمد طاهر بروسوی می نویسد شرحی بر مقدمه غزنویه دارد. ولی من چیزی از شرح حالش را نمی دانم. قبلاً از ابوبکر بوسنوی نام بردیم و گفتیم که او در اصل از مردم شهر تراونیک است و شرحی بر مقدمه غزنویه دارد. چه بسا که او و این شخص یک نفر باشند. والله اعلم.

حرف نون

(۲۱۰)

نورالله منیری بوسنوی

نورالله افندی بوسنوی متخلص به منیری، مبادی علوم را از پدرش و از ولدان زاده آموخت. سپس معلومات خود را نزد بعضی از مشایخ تکمیل کرد. آن گاه در بلغراد به تدریس و وعظ و خطابه پرداخت، تا این که آوازه اش به همه جا رسید و به فضل شهرت یافت. او یگانه عصر خود بود. در آخر دولت سلطان احمد متوفی به سال ۱۰۲۶ وفات یافت.

کاتب چلبی در کتاب «فذلکه» از وی نام برده و شرح حالش را بدین گونه که آورده ایم، آورده است. محمد طاهر بروسوی این چهار کتاب را از تألیفات او دانسته است:

۱- تحفة النصيحة.

۲- سبل الهدی.

۳- مناقب المتقین.

۴- السبعیات، کتابی است در جغرافیای قدیم و در آن از اقالیم سبعة و

چگونگی آنها سخن می‌دارد. او نسبت به صوفیه سوءظن داشت، به همین جهت حسین لامکانی سابق‌الذکر و عزیز محمود هدائی در این باره نامه‌هایی به او نوشته‌اند^۱

(۲۱۱)

نوح افندی بوسنوی

نوح افندی بوسنوی ملقب به یوسف پاشای امامی، از مدرسین مشهور بود. در استانبول در مدارس متعددی تدریس می‌کرد و در سال ۱۰۶۴ درگذشت.

(۲۱۲)

نعمتی بوسنوی

نعمتی تخلص شاعری است که نمی‌دانیم نامش چیست. اصل وی از شهر «یکی بازار» است. در سال ۱۰۱۲ از دنیا رفت. او اشعاری دارد که قاف زاده در کتاب «زبدۃ‌الاشعار» نمونه‌هایی از آن را آورده است.

۱- و نیز به معجم‌المؤلفین ج ۱۳ ص ۱۲۲ مراجعه شود.

حرف واو

(۲۱۳)

وحدتی

وحدتی، تخلص شاعری است که نامش را نمی‌دانیم. او ملقب به «ملحد» بود، و نمی‌دانیم چرا وی را ملحد می‌خوانند. در سال ۱۰۰۸ درگذشت. او اشعاری به ترکی داشته است.

(۲۱۴)

وهبی هرزگویی

وهبی شاعری است که از نامش خبر نداریم و این قدر می‌دانیم که در شهر «ستولاج» از سرزمین هرزگوین متولد شد و بعد از فراغت از تحصیل در بعضی از شهرها قاضی بود. مردی خوش نام و عالمی متوسط بود. در شهر تراونیک از بلاد بوسنی که قاضی آنجا بود به سال ۱۱۱۶ از دنیا رفت.

اشعاری به ترکی داشته که دارای ساختی عجیب بوده است. فطین در تذکره‌اش قسمتی از آنها را آورده است.

حرف یاء

(۲۱۵)

یسری بوسنوی

یسری بوسنوی نامش را نمی‌دانیم، در سال ۱۰۷۷ متولد شد. پدرش مصطفی افندی کبیری زاده صدر آناتولی بود. خود وی در استانبول دانش آموخت و سپس در چند مدرسه آنجا درس گفت. پس از آن به عنوان قاضی حلب تعیین شد و بعد قاضی مکه گردید.

او در سال ۱۱۳۳ زمانی که سالم تذکره خود را می‌نوشت زنده بوده است و دیگر نمی‌دانیم بعد از آن چه شد و در چه سالی از دنیا رفت. اشعاری به ترکی دارد که سالم قسمتی از آن را در تذکره‌اش آورده است.

(۲۱۶)

یوسف وصال‌ی بوسنوی

یوسف افندی بوسنوی متخلص به وصال‌ی اشعاری به ترکی دارد و معاصر صالح افندی شانی بوده که قبلاً از وی نام برده‌ایم.

(۲۱۷)

یوسف افندی بوسنوی متخلص به عاصم

یوسف افندی بوسنوی متخلص به عاصم در شهرهای بوسنی تحصیل کرد و پس از آن متصدی بعضی از وظائف بود. وی مردی شاعر بوده است. و دیوان شعر مرتب و کاملی دارد. به سال ۱۰۲۲ از دنیا رفت.

اعتذار

ما پس از چاپ این کتاب، از کتاب «سفینه مولویه» تألیف ثاقب مصطفی دده بروسایی متوفی به سال ۱۱۴۸ اطلاع یافتیم. پس از مطالعه دیدیم نام هفت نفر زائد بر آنچه ما از علما و شعرای بوسنی نگاشته بودیم در آن هست، که همه منتسب به طریقه مولویه بوده‌اند و آنها اینانند:

۱- (۲۱۸) حسین دده بوسنوی، از شاگردان عتیق دده. شیخی در خانقاه مولویه در شهر اسکوب بوده است.

۲- (۲۱۹) حیدر دده بوسنوی سرایی (سارایووی)، نیز از شاگردان عتیق دده بوده و بر همگنانش در علوم عقلی و نقلی خاصه در فنون ریاضی تفوق داشته است و نیز در علم نجوم دارای یدی طولی بوده است. او نیز شیخ طریقه مولویه در دو شهر قیصریه و رها بوده است.

۳- (۲۲۰) سلیمان دده مستاری، نیز از شاگردان عتیق دده، و شیخ خانقاه مولویه در بشکطاش بوده است.

۴- (۲۲۱) محمود دده مستاری، نیز از شاگردان عتیق دده، و شیخ مولویه در شهر وارنه بوده و پس از آن همان سمت را در شهر ایک داشته است.

۵- (۲۲۲) درویش جعفر فسنه سنه بوسنوی.

۶- (۲۲۳) درویش عثمان اسیری بوسنوی، پدرش از قضات، و خود او از شاگردان توکلی دده بوده است. صاحب سفینه مولویه او را دیده است و عجائب و غرائبی از وی نقل کرده، و علت تسمیه او به اسیری را بیان کرده و او را بسیار ستوده است. وفاتش در جزیره ساقز اتفاق افتاد. صاحب سفینه مولویه نقل می‌کند که او بعضی از غوامض فصوص الحکم و کتاب مثنوی را به بهترین وجه تفسیر می‌کرد و چون مردم می‌خواستند توضیحات خود را گردآورد می‌گفت اینها نکاتی از علوم و اسراری است که نمی‌شود به قلم آورد و مرجع آن به خزانه علیم علام و دور اذهان و افهام است و از انس عبارات و ارقام گریزان، تا خدا خود آن را بگشاید و به واسطه شفاعت سید الانام الهام کند.

۷- (۲۲۴) درویش حسن موستاری، از شاگردان صبحی دده بوده است، صاحب سفینه مولویه او را درک کرده و در کتابش مورد ستایش قرار داده است. این عده را صاحب سفینه مولویه نام برده ولی تاریخ وفات هیچ کدام را نیاورده است. همه نظر او به نقل حکایات و شمردن کرامات آنها معطوف بوده است تا جایی که درباره هر کدام دو صفحه بزرگ یا بیشتر را اختصاص به این گونه مطالب داده، ولی اخبار تاریخی را مورد توجه قرار نداده است! والله اعلم.



این است آخرین چیزی که خداوند متعال به ما توفیق داد آن را جمع کنیم که کوششی اندک است. از کسانی که آن را مطالعه می‌کنند انتظار دارم چند نکته را به خاطر داشته باشند:

اول این که من نخستین کسی هستم که قلم خود را در این میدان به حرکت در آورده‌ام.

دوم این که من کتابهای اندکی در اختیار داشتم و کمتر کسانی به این موضوع پرداخته‌اند.

سوم ضعف و کمی اطلاع من است. من در این تذکر سوم جا را خالی می‌گذارم برای بزرگان که بتوانند آنچه را من نوشته‌ام تکمیل کنند، ولی تذکر اول

و دوم را اگر عمر باقی باشد، می‌توانم به خواست خدا تدارک کنم و حق موضوع را ادا نمایم.

در پایان خدا را ستایش می‌کنم، همان طور که در آغاز کتاب هم ستایش کردم. تألیف این کتاب در محرم سال ۱۳۴۹ هجری قمری در قاهره به دست مؤلفش نیازمند درگاه الهی محمد بن محمد خانبی بوسنوی انجام گرفت.

(پایان)

و اینک چهار تن دیگر که در کتاب خانجی نیامده است.

(۲۲۵)

برهان‌الدین ابراهیم بوسنوی

برهان‌الدین ابراهیم بن خلیفه بوسنوی، از تألیفات او، کتاب «السیاسة الشرعیة» است.^۱

متأسفانه بیش از این از وی اطلاعی در دست نیست، نه محل اقامت وی، و نه استادان، و خاندان و سایر تألیفاتش، هیچ کدام مشخص نیست. نام کتاب «السیاسة الشرعیة» او می‌رساند که مردی دوراندیش و عالمی آشنا به سیر زمان بوده است، زیرا چنین نامی در آن زمانها جالب و کم نظیر است.

(۲۲۶)

مصطفی افندی مصدری

دانشمندی فقیه و اصولی بوده است، حاشیه بر شرح مرقاة الوصول الی علم الاصول، تألیف محمد بن فرامرز معروف به خسرو از اوست، وی در سال ۱۸۸۵ درگذشت.

۱- معجم المؤلفین، عمر رضا کحاله ج ۳ صفحه ۴۳.

(۲۲۷)

منشی آق حصارى بوسنوى

محبى در خلاصه الاثر، شرح حال او را بدین گونه مى نگارد:

«محمد بن بدرالدین ملقب به محبى الدین و مشهور به منشى آق حصارى رومى حنفى، دانشمندى مفسر قرآن از بزرگان علما و محققین بوده، تفسیر مشهورى دارد و در آن اکتفا نموده به قرائت حفص (از قاریان هفتگانه قرآن) او تألیف این تفسیر را از شهر «آق حصار» از قلمرو «ساروخان» در اول ماه رمضان سال ۹۸۱ آغاز کرد.

در این تفسیر لطائف بسیارى هست، از جمله این که بسیارى از اسامى را از آیات قرآنى استخراج کرده است. مثلاً یکى این که نام محمد را از اول سوره حمد و اول سوره بقره استخراج نموده و آن کارى شگفت انگیز است و حل آن سهل و ممتنع، زیرا استخراج آن را بر این قرار داده که «ال الحمد (م) باشد.

دیگر این که اسم «هود» را از سوره هود و آیه: «و ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها»^۱ استخراج نموده و اشاره آن هم آشکار است. سپس «محبى» در اینجا مى نویسد: «من گویم قوله تعالى: «ما فرطنا فى الكتاب من شىء»^۲ ارشادى است به امثال این استخراج، به طورى که دور از طبع آدمى نباشد، بدون این که احتیاج به کمک خارجى داشته باشد. به علاوه بعضى از مفسرین هم اسم «هاشم» را از این آیه: «والقمر اذا تلاها» با محاسبه عددی در آورده اند، و آن این که عدد قمر ۳۴۰ است که عدد «تلاها» ست.

این استخراج نزدیک به استحسان است، نه مانند اسم «شهاب» که از این آیه استخراج شده است: «واللیل اذا يغشها»^۳ که مراد از لفظ «لیل» مترادف فارسى

۱- آیه ۵ سوره هود.

۲- آیه ۳۸ سوره انعام.

۳- آیه ۱ سوره واللیل.

آن یعنی «شب» باشد.

این معنی هر چند درست است ولی استعمال فارسی در آن بعید به نظر می‌رسد.

من فقیر بر تفسیری از این «منشی» اطلاع یافته‌م و دیدم که عباراتی لطیف و نیکو دارد. جماعتی از علما هم بر آن تقریظ نوشته‌اند، از جمله «شیخ الاسلام محمد بن محمد بن الیاس» معروف به «چویراده» که در آن گفته است:

اکرم بتفسیر کروض ناضر لم یمل حبر مثله بمحابر
حاو لکل فوائد کقلائد و بدائر خطرت ببال عاطر
بعبارة قد احکمت و براءة قدابکمت لسن البلیغ الماهر
شمس المعارف و الفضائل اشرفت یهدی سناهاکل قلب حائر
مولای محیی‌الدین دمت منولاً من یم فضلک کل درّ فاخر
سپس محیی یک بیت از اشعار منشی را در مدح «قاضی بیضاوی» مفسر معروف قرآن بدین گونه نقل می‌کند:

اولوالالباب لم یألوا بکشف قناع مایتلی

و لکن فیه للقاضی ید بیضاء لن تبلی

منشی آق‌حصاری در آخر ربیع‌الثانی سال ۹۸۲ به منصب «شیخ حرم نبوی» منسوب شد و به مدینه رفت و در آنجا سکونت گزید.

وفات وی در مکه معظمه به سال ۱۰۰۱ اتفاق افتاد.^۱

اسماعیل پاشا بغدادی در هدایة‌العارفین که فهرست اسامی مؤلفین و مصنفین است، تحت عنوان «منشی آق‌حصاری» از وی و تعدادی از تألیفاتش بدین گونه یاد می‌کند:

«محیی‌الدین محمد بن بدرالدین محمود حنفی صاروخانی معروف به «منشی آق‌حصاری» رومی در مکه به سال ۱۰۰۱ وفات یافت.

از جمله تصنیفاتش: اصول التعریب فی التعریب، رساله قلمیه، رساله

المثنی و المثلث در لغت فارسی به ترکی، روضة الجناس فی صفة الجناس، شرح مقامات حریری، شرح منظومه حزری در قرائت، شرح نوابغ الکلم زمخشری، تراز العبرة شرح قصیده برده، من فیض ذی الجود و الامداد، در اضداد، تنزیل التنزیل در تفسیر، نشوء البراعة فی وصف شؤن الیراعة»^۱.

(۲۲۸)

محمد بوسنوی

محمد بن محمد بن محمد صالح بن محمد خانجیج حنفی بوسنوی که به وی خانجی می‌گفتند، مردی فاضل، در بوسنه (یوگسلاوی) متولد شد، و در جامع از هر مصر تحصیل کرد، سپس به حج رفت و به وطن خود بازگشت، و در آنجا در سن ۳۵ سالگی وفات یافت. کتاب‌هایی تألیف کرده است، از جمله «الجواهر الاسنی» در تراجم علماء و شعرای بوسنی، کتابی کوچک است.^۲ به طوری که می‌بینیم وی همان مؤلف کتاب «الجواهر الاسنی» است که در آن از علماء و شعرای بوسنی یاد کرده است. چنان که در مقدمه کتاب گفتیم اگر بر آن دست یافتیم و موارد تازه‌ای داشت، در چاپ دوم کتاب می‌آوریم.^۳

۱- هدایة العارفین ۲: ۲۶۰.

۲- الاعلام، خیر الدین زرکلی، ج ۷، ص ۳۰۶.

۳- بحمدالله این کتاب به دست آمد، و همین است که ترجمه آن در دست خوانندگان محترم می‌باشد.

مرآت الاحوال جهان نما

آقا احمد بن محمد علی بهبهانی

نواده استاد کل وحید بهبهانی

جلد ۱ و ۲

با مقدمه و تصحیح و حواشی

علی دوانی

مفاخر اسلام

جلد هفتم

شامل:

- ۱ - شرح حال و آثار و افکار حکیم محقق و متکلم نامی ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی
- ۲ - شرح احوال دانشمند بزرگ شیخ محمد علی حزین لاهیجی
- ۳ - دانشمندان لاهیجان، مشتمل بر ۱۰۰ تن آنان
- ۴ - فهرست اسامی ۶۰ تن از شعرای لاهیجان، از قدیمترین زمانها تا ربع قرن پیش

علی دوانی

مفاخر اسلام

تألیف علامه مجلسی
تألیف علامه مجلسی
۱۳۷۶

جلد هشتم

علامه مجلسی
بزرگمرد علم و دین

و

معاصران، استادان، شاگردان وی
و مردان نامی دودمانش

علی دوانی